

آذربایجان ایران

و

آذربایجان قفقاز

پرویز زارع شاهمرسی

آذربایجان ایران

و

آذربایجان قفقاز

پرویز زارع شاهمرسی

سرشناسه	: زارع شاهمرسی، پرویز. - ۱۳۵۰
عنوان و پدیدآور	: آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / نوشته پرویز زارع شاهمرسی
مشخصات نشر	: تبریز: اختر، ۱۳۸۵.
مشخصات ظاهری	: ۹۶ ص، مصور، نقشه.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۶۰-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فهرست نویسی قبلی.
یادداشت	: فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
یادداشت	: کتابنامه: ص ۱۱۹-۱۱۱؛ همچنین به صورت زیر نویس.
موضوع	: آذربایجان (جمهوری) - تاریخ
موضوع	: آذربایجان - تاریخ.
رده بندی کنگره	: DK ۶۹۵/۴/ز ۲۴۴
رده بندی دیویی	: ۵۴/۹۴۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۶۸۸۳-۸۴م

نشر اختر

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز

پرویز زارع شاهمرسی

چاپ اول ۱۳۸۷ / تیراژ: ۱۰۰۰ جلد / ۱۲۰ صفحه / قطع رقیعی

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۵۱۷-۱۶۰-۳

مرکز فروش: تبریز- اول خیابان آیت الله طالقانی، نشر اختر

تلفن: ۰۹۱۴۱۱۶۶۸۹۷ و یا ۰۵۵۵۳۹۳-۰۴۱۱

قیمت: ۲۰۰۰ تومان.

تقديم به

خانواده مهريانم

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۷	سرزمین آذربایجان
۱۴	سرزمینهای شمال ارس در آغاز تاریخ
۱۷	ارتباط میان آتورپاتکان و آلبانی
۲۰	آلبانی و ارمنستان
۲۳	دگرگونی‌های دوره‌ی ساسانیان
۲۹	آذربایجان و اران در دوره‌ی امویان و عباسیان
۳۷	دوران حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل
۵۰	آذربایجان و اران در دوره‌ی صفویه
۵۵	دوره‌ی خان نشین‌ها
۶۱	یورش روسیه به آذربایجان
۶۹	انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و نتایج آن در آذربایجان
۷۴	نام جمهوری آذربایجان و مناقشه در مورد آن
۹۶	ایده‌ی آذربایجان واحد در دوره‌ی شوروی
۱۱۲	منابع

پیشگفتار

نام و حدود آذربایجان مسئله‌ای قابل بحث است همچنانکه نام و حدود هر منطقه‌ی باستانی دیگر می‌تواند چنین باشد. این مسئله توجه زیادی را در محافل گوناگون برانگیخته و گفتگوهایی را موجب شده است. استعداد این سرزمین برای واقع شدن در مرکز مباحثات تاریخی، فرهنگی و سیاسی، خود نشان از سرگذشتی پرفراز و نشیب دارد. اقوام و ملت‌های گوناگون هر یک در این سرزمین نشانه‌هایی دارند. از سنگ‌نشته‌های اورارتو، آتشکده‌ها، مسجدهای بسیار قدیمی، امامزاده‌ها، کلیساها و خانقاه‌های موجود در این سرزمین می‌توان پی برد که چه دگرگونی‌هایی در اینجا واقع شده و چگونه این مردم سختکوش و صبور، مراحل سخت و جانکاهی از تاریخ را پشت سر گذاشته‌اند. نکته سنجان می‌توانند نشانه‌هایی از این گذشته‌ی پر شور و سودا را در جای جای این سرزمین بیابند.

عاشیق چنگیز مهدی پور یکی از فرزندان خوش ذوق آذربایجان برای اجرای برنامه‌های موسیقی آذربایجانی به یکی از کشورهای اروپایی (گویا اتریش) رفته بود. ایشان تعریف می‌کرد وقتی اجرای برنامه تمام شد، یکی از اساتید موسیقی آن کشور پیش آمده و به توسط مترجم گفت من زبان شما را نمی‌دانم و از این رو معنی ترانه‌هایی را که خواندید بر من معلوم نشد ولی از آن موسیقی که نواختید فهمیدم که از سرزمینی سردسیر و کوهستانی آمده‌اید و مردمتان رنج فراوان کشیده‌اند.

این نکته‌ی ظریف از آن روی آوردم تا سخن کوتاه کرده و دیگر اینکه هدف از نگارش این مجموعه را بیان کنم. موضوع نام و مرزهای آذربایجان بیشتر از هر کس برای ما آذربایجانیها جالب و مآلاً مهم است. نکته‌ی دیگر اینکه رابطه دو سوی رود ارس در طول تاریخ چگونه بوده است؟ آیا آنسوی ارس آذربایجان است؟ نام آذربایجان و نهاده شدن آن بر جمهوری مسلمان و ترک زبانی که در ۱۹۱۸ تأسیس شد، این پرسش را به میان آورد. این پرسش از این روی اهمیت یافت که

مسائلی سیاسی چندی را نیز در پی داشت. این مسئله به زودی با اندیشه‌های پان ایرانیسم در ایران و پان ترکیسم در ترکیه و توسعه طلبی کمونیستهای شوروی ارتباط یافت.

چندی بود که شاهد انتشار مقالات و کتابهایی در این خصوص بوده و موضوع را پی می‌گرفتم. بر آن شدم که آن را بصورت جدی دنبال نمایم. به منابع تاریخی و جغرافیایی مراجعه کردم. به نظرم رسید که این موضوع یعنی نامیده شدن ایالات مسلمان نشین و ترک زبان شمال رود ارس به نام آذربایجان، نمی‌تواند بصورتی منقطع و یکباره صورت گرفته باشد. برای اینکار لازم بود که نظرات جهانگردان، مورخان، آگاهان، روزنامه نگاران، نویسندگان و سیاستمداران مورد بررسی قرار گیرد. انکار نمی‌توان کرد که هر پژوهشگر در پژوهش خود، دارای پیش فرضی است و معمولاً به دنبال اثبات پیش فرض خود می‌باشد. در این پژوهش نیز نگارنده را پیش فرضی بود که از مطالعه‌ی کتاب می‌توان به کنه و ابعاد آن پی برد. با این وجود تمام کوشش نگارنده در این کار بود که نظرات مخالف و موافق را آورده و با نهایت احترام با آنان برخورد نماید. با این تفاوت که نظر خود را نیز بیان کرده و بدین ترتیب دلایل خود را در معرض نقد قرار دهد.

به هر حال این موضوع، در کلیت مسئله و همچنین برای نگارنده همچنان مفتوح است. مهربانانی که نظر، سخن و یا مطلبی در این خصوص دارند، با بذل محبت آن را برای نگارنده به نشانی shahmarasi@yahoo.com ارسال نمایند.

بی تردید انجام این پژوهش بدون یاری نیک اندیشانی چند دشوار بود. بر من است که سپاس خود را از مساعدت همه‌ی اعضای خانواده‌ی مهربانم و کارکنان صبور کتابخانه‌های رشدیه، استاد مطهری و مرکزی تبریز ابراز نمایم.

پرویز زارع شاهمرسی

تبریز. لاله زار

۸۷/۳/۱۴

سرزمین آذربایجان

سرزمین های شمال باختری ایران در زمان پیش از تشکیل دولت های نیرومند، (سده ی پنجم پیش از میلاد) ماد نام داشته است. نخستین تمدن بزرگی که در این سرزمین شناخته شده، تمدن مانناست. اقوام ساکن این سرزمین و به ویژه مادها که بعدها به اینجا وارد شدند، وارث تمدن ماننا بودند. با تمدن ماننا بود که این سرزمین و مردمش، نخستین پایه های زندگی اجتماعی و سیاسی را بنا نهادند. وقتی مادها تقریباً در آغاز هزاره ی نخست پیش از میلاد به شمال باختری ایران رسیدند، با مردمان آنجا آمیخته و از میراث فرهنگ و تمدن آنان بهره بردند. بدین ترتیب مادها تأثیری عمیق بر فرهنگ و هستی اینجا نهادند؛ به گونه ای که حتی نام آنان بر این مرز و بوم قرار گرفت.^۱

مادها هنگامی که در این سرزمین جای گرفتند، هنوز نیمه صحرا گرد بودند.^۲

۱. برای آگاهی از تمدن ماننا ن.ک:

- علیف، اقرار. تاریخ آتورپاتکان. ترجمه ی شادمان یوسف. نشر بلخ. تهران. ۱۳۷۸
- رواسانی، شاپور. جامعه ی بزرگ شرق. تهران. نشر شمع. ۱۳۷۰
- مشکور، جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن. تهران انجمن آثار ملی. ۱۳۴۹
- ۲. درباره ی هویت نژادی مادها و آریایی یا غیر آریایی بودن آنها ن.ک:
 - اعتماد السلطنه، محمدحسن خان. مرآت البلدان. به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۶۷. جلد ۴
 - کسگین، رضا. مقدمه ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری. امیدزنگان. ۲۱ تیر ۷۴
 - آزاد، ابوالکلام. کوروش کبیر (ذوالقرنین). ترجمه ی ابراهیم باستانی پاریزی. تهران. نشر کوروش. ۱۳۷۱
 - ضیاء پور، جلیل. مادها و بنیان گذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران. تهران. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۲

در نقش‌های آشوری، آنان را با موهای کوتاه (که آن را با نوار سرخی بسته‌اند) و با ریش پیچیده و تابدار کوتاه نقش کرده‌اند. روی پیراهن‌شان یک نیم تنه پوست گوسفند بود که برای ره سپردن در زمستان دشوار فلات به آن نیاز داشتند. آن‌ها هم چنین پای افزارهای بلند برای گذشتن از برف داشتند. سلاح آن‌ها تنها نیزه‌ی بلند و سر پناه‌شان سپرهای سبد بافته‌ی چهار گوش بود.^۱ نام مادها نخستین بار در سالنامه‌های آشوری به میان آمده است و آن زمانی بود که در سال ۸۳۶ پ.م شلمانصر سوم از پادشاهان پارسوا (غرب دریایچه‌ی اورمیه) باج گرفته و به سرزمین ماد رسید.

به هر حال نام مادها بر این سرزمین سایه افکند. سرزمین ماد از ارس در شمال تا کوه الوند در جنوب امتداد داشته است. از شرق تا قزل اوزن و از غرب تا نواحی پست دریایچه‌ی اورمیه گسترده بود.^۲ ماد در بزرگ‌ترین گسترده‌گی‌اش شامل سه بخش می‌شد:

۱. ماد اول (هگمتانه) ۲. ماد دوم (ری)

۳. ماد سوم (جلگه‌های گود دریایچه‌ی اورمیه).

بخش شمال باختری ماد یا همان ماد سوم، آتورپاتگان نام داشت. این نام از کلمه‌ی مادی آتروپاتون گرفته شده است. این که معنای آتورپاتگان چیست و از کجا این واژه بر این سرزمین قرار گرفته، مورد مناقشه است. به طور کلی بیشتر نظر صاحب نظران بر محور سه نظریه است:

۱- برخی بر آنند که نام آتورپاتگان دارای منشاء ترکی است.^۳ محمد حسین

۱. اومستد، ا.ت. تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان. ترجمه‌ی محمد مقدم. تهران. نشر امیرکبیر.

۲۵۳۷. ص ۴۲

۲. دیاکونف، ایگور. تاریخ ماد. ترجمه‌ی کریم کشاورز. تهران. انتشارات پیام. ۲۵۳۷. ص ۲

۳. میرعلی سیدوف در مقاله‌ی «تشریح نام آذربایجان» می‌گوید: آذ+ار+بای+گان (پدر توانگر مبارک). اقرار علیف منشاء ترکی کلمه‌ی آتورپاتگان را رد می‌کند. به گفته‌ی علیف، چون ما بر کنه مسأله واقف نیستیم، می‌توانیم با پیش فرض‌های خود واژه‌هایی را تجزیه و ترکیب نموده و نتایج خاص از آن‌ها بگیریم در حالی که دلایل تاریخی شاید بر علیه این نتیجه باشد. ن.ک: علیف، اقرار. همان. ص ۱۲۱

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۹

بن خلف تبریزی در کتاب برهان قاطع بر این نکته تأکید دارد.^۱ این نظر بیشتر از طرف نویسندگان آذربایجانی به ویژه جمهوری آذربایجان مورد پشتیبانی بوده و برای اثبات این مسأله دلایل مختلف ذکر کرده‌اند.

۲- عده‌ی بیش‌تری از نویسندگان به ویژه دانشمندان ایرانی- یونانی، رومی و اروپایی بر آن‌اند که نام آتورپاتگان از نام آتورپات یا آتروپات حاکم این سرزمین در زمان حمله‌ی اسکندر مقدونی گرفته شده است.^۲ آتورپات در زمان پادشاهی داریوش سوم آخرین پادشاه هخامنشی، ساتراپ یا خسترپاون ماد بود.^۳ در قدیمی‌ترین منابع یونانی، نام آذربایجان به گونه‌ی

۱. در کتاب برهان قاطع، ذیل واژه‌ی آذربایجان آمده است:

«گویند وقتی که آغوز (اغوز) آن ولایت را گرفت، صحرا و مرغزار اوجان که یکی از محله‌های ولایت آذربایجان است، او را خوش آمد و فرمود که هر یک از مردم او یک دامن خاک بیاورند و بریختند، پشته‌ی عظیمی به هم رسید، نام آن پشته را آذربایگان کرده و آن گاه آذربایگان را معنا می‌کند چه آذر به لغت ترکی به معنی بلند است و بایگان به معنی بزرگان و محتشمان» ن.ک:

- تبریزی، محمدحسین بن خلف. **برهان قاطع**. مؤسسه‌ی مطبوعاتی فریدون علمی. تهران. ۱۳۴۴

۲. یکی از دانشمندان شوروی به نام یامپولسکی عقیده دارد که آتورپات لقب کاهنی بود که بر ماد فرمان می‌راند. ولی ایگور دیاکونف نویسنده‌ی کتاب تاریخ ماد با این عقیده مخالف است.

۳. خستر پاون یعنی حافظ قدرت پادشاهی. ن.ک:

بریان، پیر. **امپراتوری هخامنشیان**. ترجمه‌ی ناهید فروغان. تهران. نشر قطره و نشر فروزان. ۱۳۸۰. ص ۹۹

- محمدحسن خان اعتمادالسلطنه درباره‌ی نام آذربایجان می‌گوید:

«آتروپاتنا: اسم قدیم مملکت آذربایجان است و آذربایجان ابتدا از مدی یعنی از بلاد جبال بود بعد جدا شد. وجه تسمیه‌ی این ولایت به این اسم آن که در زمان دارا آخرین پادشاه کیانی شخصی آذرباد نام از جانب آن پادشاه در این ولایت حکومت داشت و آذرباد را یونانیها «آتورپات» می‌گفتند و ولایت منسوب به او را آتروپاتنا ضبط کرده بعد به زبان پهلوی آن را آذربادکان گفته و اعراب آن را معرب نموده آذربایجان کرده‌اند.»

«آتروپاتون» آمده است.

۳- عده‌ای از نویسندگان برآنند که این نام با آتش ارتباط دارد.^۱

– اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. **تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران**. به

تصحیح میرهاشم محدث. امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۶. ص ۴۸

– لازم به توضیح است که آذربایجان جایگاه بزرگ‌ترین و مقدس‌ترین آتش ایزد افروخته به نام «آذرگشنسب» بود که یکی در باکو و دیگری در شیزمراغه (تخت سلیمان امروزی) قرار داشت.

استاد ابراهیم پور داوود چنین عقیده دارد:

«نام آتروپات، نامی است که به گسترده‌گی در ایران باستان به کار گرفته می‌شد، از دو بخش در آمیخته آتر (آذر) و پات که اسم مفعول از مصدر پا که در اوستا و پارسی باستان به معنی نگاه داشتن و پاس داشتن و پناه دادن، بسیار به کار رفته و همین واژه است که در پارسی، پاییدن شده است. جزء کان که در آتروپاتکان و آذربادگان افزوده شده، همان است که در بسیاری از نام‌های دیگر سرزمین ایران هم دیده می‌شود مانند گلپایگان (گلبادگان)».

۱. یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید:

«قال ابن مقفع اذربيجان مسماة بأذرباد بن ايران بن الاسود بن سام بن نوح عم و قیل آذرباد بن بیوراسف و قیل بل اذر اسم النار بالفهلویة و پایکان معناه الحافظ و الخازن فکان معناه بیت النار او خازن النار و هذا اشبه بالحق و اجری به لان بیوت النار فی هذه الناحیه کانت کثیراً جداً»

– حموی، یاقوت. **معجم البلدان**. انتشارات اسدی. تهران. ۱۹۶۵. ص ۱۷۲

شمس الدین سامی در کتاب قاموس الاعلام در ذیل واژه‌ی «آذری» می‌نویسد:

«آتش و آتش پرستکه منسوب» ن.ک:

– سامی، شمس الدین. **قاموس ترکی**. استانبول. ۱۳۷۷. ق. جلد ۱

محمد طوسی در کتاب عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات می‌نویسد:

«آذربایجان – منسوب است با ملک آذرباد بن ایران بن الاسود بن سام و اردبیل برین جهت است.»

– طوسی، محمد بن محمود بن احمد. **عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات**. به

اهتمام دکتر منوچهر ستوده. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵. تهران.

اوژن فلاندن جهانگرد اروپایی در سفرنامه خود درباره نام آذربایجان می‌نویسد:

«آذربایجان یا زمین آتش درون. به مناسبت زلزله‌های پیاپی». ن.ک:

– **سفرنامه اوژن فلاندن**. ترجمه حسین نور صادقی. نشر اشراقی. تهران. ۱۳۵۶. ص ۶۷

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۱

نام آذربایجان در زبان‌های مختلف به صورت‌های زیر آمده است:
در زبان پارسی باستان: آذرباداکان- آذربادکان- آذربادکان- آذربایدژان-
آذربایقان- آذربادگان- آذربایژان.
در زبان پهلوی: آتون پادکان.
در زبان ارمنی باستان: آته پاتاقان- آتاراپاتاقان- آتر پایجان- آتربادژاتس ارکیر.

سید محمد امین الخانجی در کتاب منجم العمران فی المستدرک علی معجم البلدان می‌گوید:

«کانت ای اذربایجان تسمی عندالاقدمین اطروباطینه ... و معنی اذربایجان او اطروباطینه
أرض النار»

- الخانجی، سید محمد امین. کتاب منجم العمران فی المستدرک علی معجم البلدان.
مصر. ۱۹۰۷. ص ۱۴۸

- حاجی زین العابدین شیروانی در کتاب ریاض السیاحه (۱۲۳۷ ه.ق) می‌گوید:
«قدیم الزمان آنمکانرا آذربایگان میگفتند چه آذر در لغت فرس آتش را گویند و پیگان
بکاف پارسی محل و مکان را نامند یعنی آتشگاه و آتشکده چون در بدایت آتش
پرستی در آنجا آتشکده چند احداث نمودند لاجرم مسمی باذربایگان گردید.»
- شیروانی، حاجی زین العابدین. ریاض السیاحه. به تصحیح اصغر حامد (ربانی).
کتابفروشی سعدی. تهران. ۱۳۳۹. ص ۲۵.

- احمد کسروی تبریزی ضمن اینکه اظهار می‌دارد «معنی درست این کلمه را
نمی‌دانیم...» در بررسی نام آتورپات، واژه‌ی «اتور» را همان آذر یا آتش و واژه‌ی پات
را که بعدها به صورت پاد و باد درآمد، به معنای نگهبان می‌داند. ن.ک:
- کسروی، احمد. کاروند. به کوشش یحیی ذکاء. تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۱۵

همچنین برای آگاهی بیشتر ن.ک:

- طالعی، محبوب. پیدایش و تحول تاریخی نام آذربایجان. مجله وطن. تبریز. شماره
اول. ۱۳۸۲. ص ۴۸

- نام این منطقه در کتاب بن دهش (خلاصه اوستا) ایران ویج ذکر گردیده است. در
آن کتاب می‌خوانیم. «ایران ویج ناحیت آذربایجان است. ایران ویج (آذربایجان)
بهترین سرزمین آفریده شده است. زرتشت چون دین آورد، نخست در ایران ویج
(آذربایجان) فراز یش، پرشیتوت و مدیوما (مدیا - ماد) از او پذیرفتند ایرانویج یعنی
آذربایجان». ن.ک:

- فرتیغ دادگی: بن دهش (خلاصه اوستا). گزارنده: مهرداد بهار. صص ۲۸ و ۱۵۲.

در زبان یونانی باستان: آتروپاتن - آتروپاتنه.

در زبان یونانی بیزانس: آذریگانون - آذربایگانون.

در زبان گرجی: آدار باداقان.

در زبان سریانی: آذربایگان.

در زبان عربی: آذریجان - اذریجان.^۱

هنگامی که اسکندر مقدونی در آسیا ظاهر شد، با امپراتوری سست پیکر هخامنشی رو به رو شد. داریوش سوم قصد داشت تا از قلمرو خود پاسداری کند. او فرماندهی سواران پیش قراول اکتشافی را به آتورپات سپرد. در جنگ بزرگ گوئوگامل (نزدیک موصل کنونی - اول اکتبر ۳۳۱ پ.م) آتورپات فرمانده هنگ مادی‌ها بود. آلبان‌ها، ساکین‌ها و کادوسیان یعنی اقوام ساکن آن سوی رود ارس نیز زیر فرمان آتورپات بودند. با شکست داریوش سوم، آتورپات به حضور اسکندر رسید ولی از مقامش برکنار شد. اسکندر کسی به نام اکسودات را (که داریوش او را زندانی کرده بود) ساتراپ ماد کرد.

آتورپات که فرمانروایی خود را از دست داده بود، تصمیم گرفت به فاتحان نزدیک شود. او دخترش را به عقد پردیکاس فرمانده سواران اسکندر درآورد و از این راه جایگاه خود را محکم کرد. اکسودات نیز انتظارات اسکندر را برآورده نکرد و در سال ۳۲۸ پ.م برکنار و آتورپات دوباره بر ماد حاکم شد. او تا ۳۲۴ پ.م که اسکندر از لشکرکشی بزرگ با هند باز می‌گشت، فرصت داشت تا موقعیت گذشته را باز یابد. به زودی اسکندر به ماد رفت و از دشت‌های مشهور نیسه که چراگاه ۵۰ هزار اسبان پادشاهی ایران بودند، بازدید کرد. این نشانه‌ی موفقیت آتورپات بود. اسکندر مراسم بزرگ ازدواج مقدونیان را با پارسیان در شوش برگزار کرد. او خود با دو شاهزاده خانم پارسی ازدواج کرد. آتورپات در این مراسم شرکت داشت. او در ردیف اشراف حاکم بر آسیا پذیرفته شد و در اولین ردیف نمایندگان نظام جدید قرار گرفت. حتی زمانی که اسکندر به اکیاتان رفت تا خوش بگذراند، آتورپات، گروهی متشکل از صد سوارکار زن را در

1. Esmailov, Rashidbaig. Azarbaijan Tarikhi. Azarbaijan. Baku. 1993. se26

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۳

پیشگاه او به نمایش گذارد. به گفته‌ی آریان مورخ جنگ‌های اسکندر، این زنان به لباس سوارکاران مرد پوشیده بودند، اما به جای نیزه تبرزین و به جای سپر سنگین، سپر سبک داشتند.^۱

در تابستان ۳۲۴ پ.م کسی به نام بریاکس بر ضد مقدونیان شورید و خود را پادشاه پارس و ماد نامید. آتورپات با استفاده از نیروهای مادی، او را شکست داده و به اسارت تحویل مقدونیان داد. آنان نیز او را در پاسارگاد کشتند. در ۳۲۳ پ.م اسکندر در بابل در گذشت. او قبل از مرگ، پردیکاس را به عنوان نایب السلطنه تعیین کرده و انگشتری خود را به وی سپرد.^۲ مجلس مشاوره‌ای از سرداران تشکیل شد و تمامی ساتراپ‌ها به استثنای آتورپات و اکسیارت (پدر زن اسکندر) از حکمرانی برکنار شدند.^۳ تصمیم گرفته شد که ماد بزرگ یا سفلی به مردی از تبار یونانی واگذار شود لذا پیتونی مقدونی پسر کراتوس، ساتراپ ماد بزرگ شد و ماد کوچک همچنان در دست آتورپات باقی ماند.

در سال ۳۳۱ پ.م پردیکاس که با بطلمیوس حاکم مصر اختلاف پیدا کرده بود، طی یک لشکرکشی به دست سربازانش کشته شد. سرداران دوباره در تری

۱. آریان معتقد است که این زنان همان آمازون‌ها هستند که پستان راست خود را می‌سوزاندند تا راحت‌تر تیراندازی کنند ولی دیاکونف بر آن است که این زنان از اقوام ساورومات‌ها (سرم‌ها) هستند که قومی زن سالار هستند. ساورومات‌ها در ناحیه‌ی سفلی ولگا و منطقه‌ی مجاور اورال می‌زیستند. اسارت آنان به دست آتورپات نشان دهنده‌ی تسلط او بر مناطقی از قفقاز شرقی است و البته خود نشانه‌ی قدرت نمایی او پیش فاتحان مقدونی نیز تواند بود.

۲. گریمرگ، کارل. تاریخ بزرگ جهان. ترجمه‌ی دکتر اسماعیل دولت‌شاهی. جلد دوم. تهران. انتشارات یزدان. ۱۳۶۹. ص ۲۴۶

۳. آلفرد فن گوتمید معتقد است که آتورپات در مجلس سرداران شرکت داشته ولی اقرار علیف با نظر او مخالف است. ن. ک:

- فن گوتمید، آلفرد. تاریخ ایران و ممالک هم جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان. ترجمه‌ی کیکاوس جهان‌داری. تهران. انتشارات علی اکبر علمی. ص ۳۳.

مقایسه کنید با: علیف، اقرار. همان. ص ۱۰۴ و همچنین ن. ک:

- کاویان پور، احمد. تاریخ عمومی آذربایجان. نشر آسیا. ۱۳۴۶. تهران. ص ۸۸ و ۸۹

پارادیس گرد آمده و به تقسیم مجدد استان‌ها پرداختند. سیطره‌ی پیتونی بر ماد تا دروازه‌های خزر تأیید شد ولی در عمل کسی به قلمرو آتورپات دست دراز نکرد. ماد کوچک نخستین کشور شرقی بود که استقلال خویش را باز یافت. درایت شخصی آتورپات، موقعیت جغرافیایی و هم چنین نیروی نظامی قدرتمند قفقازی از عوامل این مسأله بود.^۱

از پایان کار آتورپات آگاهی نداریم ولی در زمان سلوکیان پولیبی مورخ یونانی، در سال‌های ۲۰ سده‌ی پ.م از «ارتابزن» شاه آتورپاتگان نام می‌برد که سرزمین‌های زیادی را نه تنها در جنوب بلکه شمال ارس نیز در دست داشت. برابر گزارش پولیبی، قلمرو او از دریای خزر تا ارمنستان و ایبریا گسترده بود. بدین ترتیب نام آتورپات ماندگار شد و جانشینان او به گسترش قلمرو پرداختند. پایتخت تابستانی آتورپاتگان شهر کازاکا (کانزاک) و پایتخت زمستانی آن فراسپ (تخت سلیمان کنونی) بود.

سرزمینهای شمال ارس در آغاز تاریخ

در زمان تشکیل دولت ماد، در آنسوی ارس اقوامی چون اوتی‌ها (اودین-اوتن)، سودی‌ها، الیادیکی‌ها، گارونائی‌ها، آینیانی‌ها، آناریاکی‌ها، گل‌ها، ویک‌ها، سیلواها (جیلی)، لویین‌ها (لیپی)، دیدی‌روها، گارگاره‌ها^۲ (قارقار-خارخار-گرگر)، کاسپی‌ها و ساناروها می‌زیستند. این اقوام در مناطق مختلف قفقاز به ویژه در اراضی حاصلخیز شرق و جنوب آن جای گرفته بودند. از آمیزش

۱. استرابون (۱۹ میلادی-۶۳ پ.م) در توضیح خود درباره‌ی ماد کوچک می‌نویسد: «بخش دیگر ماد را آتروپتته (atropatene) خوانند. نام این بخش از ماد به نام ساتراپ آتروپاتس atropates باز خوانده می‌شود. اوست که نگذاشت این سرزمین هم پاره‌ای از ماد بزرگ گشته، به زیر فرمان شهریاری مقدونی‌ها درآید. این او با پادشاهان ارمنستان و سلوکوس و پس از آن‌ها پارت‌ها، با زناشویی پیوند و یگانگی به هم رسانیدند.

۲. برای آگاهی از قارقارها ن.ک:

- Goushof, Rashid. Garabaghin kechmishina saiahat. Azarnashr. Baku. 1993.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۵

این اقوام با یکدیگر و یا نوعی اتحاد، آلبان‌ها پدید آمدند. برخی نام آلبان را از واژه‌ی آلب یا آلپ به معنای جای کوهستانی می‌دانند. نام آلبانیا در زبان گرجی به معنای طلوع صبح یا سرزمین خاور است. به گمان قوی آلبان نام یک از قوم‌های این سرزمین بوده که بعدها نام آن‌ها بر آنجا سایه انداخته است. با گذشت زمان نیز قوم‌های دیگر نام آلبان گرفته‌اند. مثلاً اودین‌ها در نامه‌ای به پتر کبیر امپراتور روسیه نوشته بودند: «ما آوقان‌ها (آلبان‌ها) هستیم و به اعتبار ملیت اوتی می‌باشیم.»

به گفته‌ی استرابون، آلبان‌ها انسان‌هایی زیبارو، بلند قامت، موطلابی، میشی چشم و ساده دل بودند. او می‌نویسد:

«آلبان‌ها به ۲۶ زبان سخن می‌گفتند. پیشه‌ی آنان دام داری بوده و در جنگ‌ها مهارت کافی داشته‌اند. آنان واحد اندازه‌گیری و شمارش بیش از صد را نمی‌دانستند و در عین نداشتن سکه و پول به داد و ستد پایاپای می‌پرداختند. سرزمین آلبان بین رود کور و رشته کوه‌های قفقاز قرار داشت.»

نیرومندترین قبیله‌ی آلبان، گارگاراها بودند که الفبای آلبان نیز بر پایه‌ی الفبای آنان پدید آمد. این الفبا ۵۲ حرف داشت که به حروف ارمنی و گرجی بسیار شبیه بود. این الفبا در نخستین سال‌های سده‌ی پنجم میلادی پدید آمد. به گفته‌ی موسی خورناتسی، گارگاراها در پیرامون شهر بردع می‌زیستند و زبان آن‌ها حنجره‌ای خشن و زمخت بود که ماشتوک بر اساس این زبان، الفبای آلبان را پدید آورد. در باره‌ی خاستگاه نژادی و زبانی آلبان‌ها نیز اختلاف وجود دارد.

احمد کسروی تبریزی به عادت مألوف، بر آن است که آلبان را ریشه‌ای آریایی بخشد. او معتقد است که بومیان نخست این سرزمین آل یا آر نام داشته‌اند و بان و وان در آخر نام‌های شهرها و روستاها به معنی جا، بوم و سرزمین است.^۱ به نظر او آرنیان (آلبان‌ها) تیره‌ای از ایرانیان بودند و زبان جداگانه‌ای داشتند که شاخه‌ای از زبان‌های ایران است. یاقوت حموی نیز در کتاب معجم البلدان، اران را نامی ایرانی می‌داند. گلدنر نیز در کتاب اساس فقه اللغة ایرانی، ایران و یج باستانی را

۲. کسروی، احمد. آذری یا زبان باستان آذربایجان. نشر و پخش کتاب. تهران. ۱۳۵۵.

همان آلبانی می‌داند.

از سوی دیگر یوزف مارکوارت در کتاب ایرانشهر، بر این باور است که آلبانی در همه هنگام، یک سرزمین فوق‌العاده مهم غیر آریایی بوده است. از سوی دیگر با وجود اقوامی که زبانشان التصاقی است و ساکن آلبانی بوده‌اند، (مانند سکاها) فرض آریایی بودن آنان بسیار ضعیف است اگر چه ترک بودن آن‌ها نیز به اثبات نرسیده است.^۱

نویسندگان یونان و روم باستان، نام این سرزمین را آلبانیا نامیده‌اند. این نام در آثار نویسندگان نوین یونانی آریانیا، در فارسی میانه آردان، در گرجی ارانی، در سریانی ران، در عربی الران و اران، در ترکی آران و در زبان ارمنی الوانک، آغوانک و اغوان آمده است. برخی نام اران را از نام رهبران «ان قورها» از طایفه‌ی وغوندور می‌دانند. این قوم ترک نژاد در سال ۴۵۲م به فرماندهی شاه خود اران، لشکریان ساسانی را در آلبانی تار و مار کرده و آنان را از این سرزمین بیرون راندند. موسی خورتاسی مورخ ارمنی، نام این سرزمین را برگرفته از نام آران نیک سرشت و فرهیخته می‌داند. اران از سده‌ی نخست پ.م به فرمان واقارشاک (والاش - بلاش) مرزبان این ناحیه شد. او از قومی به نام جند بود که آن قوم نیز از مردی به نام سیساک نسب می‌بردند. سیساک نیز بر این سرزمین فرمان رانده بود. این سرزمین را به جهت پرباری‌اش آغوانک، به معنی سرزمین رادمردان و بخشدگان نامیده‌اند، آکو و آغو در زبان ارمنی باستان به معنای بخشنده و شیرین است.

۱. برای آگاهی از ایرانویچ ن.ک:

- فره وشی، بهرام. ایرانویچ. تهران. نشر دانشگاه تهران. ۱۳۶۹

برای آگاهی از دلایل رد آریایی بودن آلبان‌ها ن.ک:

- رحمانی، فره، محمد. تاریخ دیرین ترک‌های ایران. انتشارات اختر. ۱۳۷۹. تبریز

هم چنین مقایسه کنید با:

- دایرة المعارف آذربایجان شوروی. ۱۹۷۶. باکو. جلد اول. ص ۲۱۵ ماده‌ی آلبان

- بهزادی، رقیه. قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران. تهران. نشر وزارت خارجه. ۱۳۷۳

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۷

موسی کالانکاتویسکی نویسنده‌ی «تاریخ سرزمین آغوانک» در سده‌ی ۱۰ میلادی، اران را مردی از نوادگان یافت فرزند نوح پیامبر دانسته که بر سرزمین آوانک فرمانروایی داشته است. اران چون مردی ملایم و خوش خوی بود، وی را آغو یا آلو می‌نامیدند که در زبان ارمنی به معنای خوش خلق است. به گفته‌ی زکی ولیدی طوغان، اران عربی شده‌ی آلبان است و به گمان یوزف مارکوارت، آلبان از واژه‌ی پارسی اران گرفته شده است.^۱ واژه‌ی اران به گفته‌ی گوکاسیان دارای ریشه‌ی ترکی بوده و در منابع قدیمی ترکی آمده است. احمد کسروی نیز اران را از واژه‌ی آر نام دیگر نژاد ایر دانسته و بر آن است تا گرم بودن هوای آن موجب شده است که اران در زبان‌های آذربایجان و ارمنستان و هم چنین در زبان آلبان‌ها، به معنی گرمسیر و قشلاق باشد.^۲

ارتباط میان آتورپاتگان و آلبانی

آتورپاتگان و آلبانی از آغاز راه ارتباطی با هم داشتند. همسایگی میان این دو، وجود این ارتباط را بایسته می‌کرد. آتورپاتگان به دلیل استقلال عمل و قدرت سیاسی‌اش، بر آلبانی که ابتدا اتحادیه‌ای از قبایل جنگاور بود، برتری داشت. استرابون می‌گوید:

۱. مارکوارت، یوزف. *ایران‌شهر*. ترجمه‌ی دکتر مریم میراحمدی. تهران. نشر اطلاعات.

۱۳۷۳

برای آگاهی بیشتر درباره‌ی آلبانی ن.ک:

- حصار، میرهدایت. *آلبان و آتورپاتن*. مجله‌ی وارلیق. سال ۲۶. شماره ۱۳۵-۱۳۶.

- قلی‌اف، ن. *از پیدایی انسان تا رسایی فنودالیسم در آذربایجان*. ترجمه‌ی ح. صدیق.

گوتبرگ. تهران. ۱۳۵۱

۲. در نوشته‌های نویسندگان یونانی و رومی عهد باستان و سده‌های میانی نام این سرزمین به صورت آلبانیا و آریانیا و نام مردم آن آلبانوی و آریانوی آمده است. در روستای بویوک دکن واقع در بخش شکی آذربایجان نوشته‌ای به خط و زبان یونانی باستان به دست آمده که تاریخ آن را سده‌ی ۲ میلادی دانسته‌اند و در آن از آلبانیا یاد شده است. ن.ک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*. جلد اول. ماده‌ی اران. ص ۴۲۱ و ماده‌ی آذربایجان، جمهوری شوروی سوسیالیستی. ص ۲۳۴

«... آن چنان که اپولیندس Appolonids گفته: آتروپتنه از نیرویی برخوردار است که نتوان آن را خوار گرفت. آتروپتنه می‌تواند ده هزار سوار و چهل هزار لشکر پیاده داشته باشد... این راست است که مردم آتروپتنه همسایگان توانایی هم چون ارمنی‌ها و پارت‌ها دارند و گاهی پاره‌ای از خاک‌شان بریده می‌شود، لکن آن چه از آنان ربوده شود پس می‌گیرند.»^۱

دیاکونف نیز در این باره می‌نویسد:

«باید سرزمین آلبانی را که رود ارس از ماد جدا می‌گردید در عهد باستان واجد ارتباط نزدیک با کشور اخیر (آتروپاتن) بدانیم. سرزمین آلبانی که در آغاز هزاره‌ی اول قبل از میلاد از مهاجرت و مسیرهای اصلی لشکر کشی‌ها و نقل و انتقال قبایل بر کنار بود، شرایطی را که در دوره‌ی ماقبل خاص ماد بود، در مدت طویل تری حفظ کرد. متأسفانه وضع منابع باستان‌شناسی و کتبی اجازه نمی‌دهد ویژگی مناسبات ماد و آلبانی را دقیق‌تر مشخص سازیم.»

در جایی دیگر می‌گوید:

«بخش شمال غربی آن به نام آتروپاتن (آتورپاتگان، آذربایجان) موسوم گردید و مستقلاً راهی دراز را در طریق رشد و تکامل پیمود، راهی که تاریخ تکامل آلبانی (که از لحاظ قومی و فرهنگی به آتروپاتن نزدیک بوده) که در آن سوی ارس قرار داشته قرابت داشت.» «مناسباتی هم با قفقاز و آن سوی جبال قفقاز وجود دارد. مثلاً قشر K در گوگ تپه نسبت مشخص و نزدیک با نقاط مسکونی عصر حجر و مس در قفقاز مرکزی و شمالی و آن سوی قفقاز چون شرش بلور Sresblur (نزدیک اچمیادزین در ارمنستان) و کایاکنت (داغستان) مثلاً نقش عینکی شکل برجسته ماریچی بر سفالینه) و غیره دارد.»^۲

یامپولسکی در مقاله‌ی «درباره‌ی وحدت نام مردم آتروپاتن و آلبانی» که در

۱. ن. ک: رضازاده ملک، رحیم. گویش آذری (متن و ترجمه‌ی و واژه‌نامه‌ی رساله‌ی

روحي انرجانی) انتشارات انجمن فرهنگی ایران باستان. تهران. ۱۳۵۲. ص ۲

۲. دیاکونف، ایگور. همان. ص ۱۲۹

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۹

سال ۱۹۴۵ در نشریه‌ی انستیتوی تاریخ و فلسفه فرهنگستان علوم آذربایجان شوروی چاپ شد، خاطر نشان کرده است که نام قبیله‌ای گل‌ها (کادوسیان با گیلک‌های کنونی) با گل‌هایی که در شمال آلبانی و قفقاز زندگی می‌کردند، یکی است. هم‌چنین همین نام اوئی تیان که در گیلان هستند با اوئی تیان یا اوتیان در کرانه‌ی خزر یکی است.

علاوه بر دلایل دیاکونف و یامپولسکی، وجود قبایل کادوسیان (طالشان) و کاسپیان در دو سوی رود ارس بیانگر وجود این ارتباط ریشه‌دار است. کوه‌های پر درخت قره‌داغ، مقر قبیله‌ی کوهستانی کادوسیان بود. فاوست بوزاند مورخ ارمنی قرون وسطا نیز از وجود کاسپیان‌ها در قره‌باغ سفلی (پایتا کاران) خبر می‌دهد. استاد ابراهیم پورداود درباره‌ی ارتباط میان آتورپاتگان و آلبانی می‌گوید:

«در روزگار شهریاران آتورپاتگان، گاهی سرزمین فرمانروایی آنان از مرز گذشته به خاک‌های همسایه کشیده می‌شد. بخشی از قفقاز کنونی که در پارینه اران خوانده می‌شده و پایگاه آن پرتو (مغرب بردعه) بوده از همان خاک‌هایی است که شهریاران آتورپاتگان در آن هم فرمان گذار بودند.»^۱

البته آن چنان که معلوم است بیشتر آتورپاتگان بر آلبانی چیره بوده است. نقشه‌های تاریخی نشان می‌دهند که در سال ۵۵۶ پ.م سرزمین ماد قسمتی از غرب قره‌داغ را در بر می‌گرفت اما همان نقشه‌ها بیانگر این نکته هستند که در سال ۵۲۹ پ.م قلمرو هخامنشیان از رود کور نیز گذشته^۲ و این سرزمین در اثر فتوحات کوروش (تمام منطقه‌ی میان رود کور و ارس) در قلمرو هخامنشی بود. بدین ترتیب اقوام ساکن شمالی ارس همچون اوتی‌ها و ساکنسین‌ها، خراج گذار آتورپاتگان بودند. با گذشت زمان، فرمانروایان آتورپاتگان شهربان‌های ۱۱ و ۱۴

۱. رئیس‌نیا، رحیم. **آذربایجان در سیر تاریخ ایران**. از آغاز تا اسلام. نشر نیما. تبریز. ۱۳۶۷. ص ۶۶

۲. کاژدان. آ. و دیگران. **تاریخ جهان باستان**. جلد اول شرق. ترجمه‌ی مهندس صادق انصاری. دکتر علی همدانی. دکتر محمد باقر همدانی. نشر اندیشه. تهران. ۱۳۷۹. ص ۳۶۵

قفقاز را به حکومت خود افزودند. آتورپاتگان حدود سال ۲۲۰ پ.م به بزرگ‌ترین حد قلمرو خود رسید. به گونه‌ای که بر همه‌ی سرزمین‌های دریای سیاه در حدود فازیس تا کلخید (آبخاز) نیز دست یافت. با هجوم آنتیوخوس پادشاه سلوکی، شرایط به زیان آتورپاتگان دگرگون شد.

آلبانی و ارمنستان

با ضعف آتورپاتگان، در نتیجه‌ی فروپاشی جوامع نخستین و استواری بنیاد برده داری اولیه، آلبانی به عنوان دولتی مستقل پدید آمد. آلبانی بر نیروی خود افزود و قلمرو خود را گسترش داد. نخستین پایتخت این کشور، شهر باستانی کاوالاک (قبله- کولک- کبلکا- کبله- قابالا) بود که اکنون قوتقاشن یا کوتاشن نام دارد. قلمرو اولیه‌ی آلبانی، میان رود کور تا دریای خزر و رشته کوه‌های قفقاز قرار داشت و این نواحی را شامل می‌شد: اخنی (Exni) در نزدیک ایری در کنار رود الوان (Alvan) یا آلبانس (Albanos)، کابیچان (Kambechan) در کنار رود کور، شهر گوگاو (Gevgav) در کنار رود الوان، بیخ (Bix) در نزدیک قفقاز و در شرق منطقه‌ی شبکه‌ی شکی و دگاوار (Degaru) در کنار رود دگاوار. یانوفسکی مورخ روسی سده‌ی نوزدهم، در کتاب خود به نام «پیرامون آلبانیای قفقاز در روزگار باستان» می‌نویسد:

«آلبانیای قفقاز در دشت آلازان و شکی و شیروان قرار داشت.»

دورن دانشمند دیگر روس می‌گوید:

«آلبانیا محدود بوده است به سرزمین سرمت‌ها (کوه‌های کراون)، ایری

(گرجستان)، رود آلازان، ارمنستان، ملتقای رود کر به ارس و دریای

خزر که شامل شکی، شیروان و جنوب داغستان تا دربند می‌شود.»

در دایرة المعارف روس که چاپ و انتشار آن در سال ۱۸۹۰ میلادی در سن

پترزبورگ و لایپزیگ آغاز شد، زیر عنوان آلبانیا آمده است:

«آلبانیا نام باستان سرزمین است در شرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه

و دریای خزر، در شمال ارمنستان که رود کیرس (کر) مرز آن بود.

ساکنان این سرزمین همان مردم شیروان کنونی و جنوب داغستان

با تأسیس سلسله‌ی اشکانی در ۲۴۷ پ.م، آلبانی (که جزئی از شهربانی یازدهم بود) و آتورپاتگان نیز به دست اشکانیان افتادند. مهرداد پادشاه اشکانی، ماد و آتورپاتگان را به طور کامل مطیع کرد. در زمان اشکانیان، حاکم ماد بر آتورپاتگان و آلبانی نیز حکم می‌راند. اشکانیان برای پادشاهی آلبانی، سلسله‌ی آرشاگیداها (Arshgid) را در آن سرزمین بر سر کار آوردند. شاهان این سلسله با فاصله‌ی کوتاهی تا سال‌های ۵۰۶ و ۵۱۰ میلادی بر آلبانی فرمان داشتند. در اوایل سده‌ی دوم پ.م، امپراتوری سلوکی در اثر ستیز با مردم ناتوان شد. قسمتی از ارمنستان که در خاور رود فرات قرار داشت، به رهبری آرتاشس یا آرتاکسیاس مستقل شد. او بی‌درنگ به توسعه‌ی قلمرو پرداخت و قلمرو خود را از شمال به پونت، کلخید، ایبری، آلبانی و از خاور به ماد و کوه‌های آتورپاتگان و در جنوب آشورباستان (موصل کنونی) و در باختر رود فرات گسترش داد. او در نزدیکی ایروان کنونی شهری به نام آرتاکساتا ساخت و تا سال ۱۵۹ پ.م پادشاهی کرد. یکی از جانشینان او به نام تیگران نیز با آلبانی، آتورپاتگان و ایبری در نبرد و جدال داخل شد.^۲

بدین ترتیب سه حکومت تقریباً مستقل آتورپاتگان در جنوب ارس، آلبانی در شمال و شرق رود کور و ارمنستان در غرب دریاچه‌ی گوگجه، به حیات خود ادامه می‌دادند در حالی که همواره به قلمرو یک دیگر دست درازی می‌کردند و

۱. رضا، عنایت الله. آذربایجان و اران. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره‌ی ۵۵ و ۵۶.

ص ۱۱

۲. خورنی، موسی. تاریخ ارمنستان. به کوشش ابراهیم دهگان. انتشارات روزنامه‌ی افق اراک. ۱۳۳۱. ص ۲۳

برای آگاهی بیشتر درباره‌ی ارمنیان ن. کک:

- درنرسیان، سیراری. کتاب ارمنیان. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. مرکز اسناد فرهنگی

آسیا. ۱۳۵۷. تهران. صص ۵ تا ۱۷

- بهزادی، رقیه. خاستگاه ارمنی‌ها به رویت کهن. مجله‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال سوم. شماره‌ی ۶

سرزمین‌های میان رود کور و ارس میان آن‌ها دست به دست می‌شد. در زمان اشکانیان که تسلط نه چندان استواری بر آتورپاتگان و آلبانی و ارمنستان داشتند، آلبانی گسترش یافت و حتی نفوذ آن بر سرزمین‌های جنوب رود کور نیز برقرار شد.

به گفته‌ی موسی کالانکاتویسکی مورخ آلبان، والارشاک، (بلاش) پادشاه اشکانی برای فرمانروایی بر آلبان، مردی دلاور و نامدار به نام آلبان را برگزید. شاه اشکانی برای آران، سرزمین جلگه آلوان و بخش‌های کوهستانی آن از رود ارس تا قلعه‌ی خناراکرت را به عنوان ارثیه واگذار کرد. از نسل آران طایفه‌هایی چون اوتی‌ها، گیردمان‌ها، گارگارها و تسودنی‌ها به وجود آمده‌اند. این تعبیر سمبلیک کالانکاتویسکی، نشان دهنده‌ی ارتباط تاریخی با سرزمین‌های رود کور است. سرزمین‌های تاریخی همچون آرتساخ، اوتی، تسوودنک و گیردمان به تدریج در قلمرو آلبانی وارد شدند. در آثار تاریخی، این گسترش مرزهای آلبانی تأیید شده است.^۱

در سده‌ی نخست پ.م (۷۴ پ.م) آلانها از گذرگاه داریال در رشته کوه‌های قفقاز گذشته و به قفقاز سرازیر شدند. پاکور حاکم ماد و برادر بلاش نتوانست در برابر آنان ایستادگی نماید و به کوه‌های پناه برد. آلان‌ها به تاخت و تاز پرداختند. در اثر حمله‌ی آنها، شهر باستانی و ۱۵۰۰ ساله‌ی کاوالاک بسیار آسیب دید. با مرگ بلاش کار سخت‌تر شد و هرج و مرج و ناامنی، آتورپاتگان و آلبانی را در بر گرفت.^۲ توسعه طلبی تیگران پادشاه ارمنستان و حمایت او از دامادش مهرداد

۱. استرابون با استناد به نوشته‌های تئوفانس ملیتی می‌نویسد: «آلبانیا سرزمینی است که از جنوب رشته کوه‌های قفقاز تا رود کر و از دریای خزر تا رود آلازان امتداد دارد و از جنوب به سرزمین ماد آتروپاتن محدود است». آقای حسن پیرنیا نیز در کتاب ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم، حدود آذربایجان را در عهد اشکانیان از جانب شمال با ارمنستان بزرگ و اران و از طرف غرب با ارمنستان کوچک و بزرگ و کردستان و آدیابن و از سمت جنوب با ماد بزرگ را می‌داند.

۲. برای آگاهی درباره‌ی آلان‌ها ن.ک:

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۲۳

حاکم پونتوس که در جنگ با رومیان شکست خورده بود، در بهار سال ۶۹ پ.م لشکر روم را به ارمنستان کشاند. سردار رومی پمپوس پس از انعقاد صلح با تیگران، برای تعقیب مهرداد وارد قفقاز شد. اوریس پادشاه آلبانی به جنگ رومیان شتافت. در جنگ شدیدی که در ساحل رود کور رخ داد، رومیان چیره شدند و پس از یک سال جنگ و نبرد، آلبانی را سر به زیر آوردند. حاکمیت سیصد ساله رومیان بر آلبانی و قفقاز، بیشتر حاکمیتی اسمی و ناتوان بود. نویسندگان رومی مانند استرابون، پلیبیوس، پلوتارکوس، کلودیوس پتیموس و تیون کوتسیوس در نوشته‌های خود، رود کور را مرز جنوبی آلبانی ذکر کرده‌اند. پولینیوس نیز در بحث در باره‌ی شرق قفقاز، در کتاب «تاریخ طبیعت» می‌نویسد:

«میان سرزمین آتروپاتن و آلبانیا اقوامی چون کادوسان و دیگران سکنی دارند.» در جایی دیگر می‌گوید: «آلبان‌ها در دشت‌های اطراف رود کر سکونت داشتند و رود آلازان آن‌ها را از ایریان (گرجی‌ها) جدا می‌کرد.»

دگرگونی‌های دوره‌ی ساسانیان

با آغاز پادشاهی سلسله‌ی ساسانیان، شاهپور اول ساسانی در سال ۲۵۲ پ.م آتورپاتگان را به چنگ آورده و به آلبانی دست برد. مردم ایستادگی کردند ولی سرانجام آلبانی شکست خورد و به پادشاهی ساسانیان پیوست. در سنگ نبشته‌ی شاهپور اول بر کرسی کعبه‌ی زرتشت، در فهرست امارات و ولایات شاهنشاهی ساسانی از آردان (آلبانی) در کنار آتورپاتگان و آرمینا نام برده شده است. در کتیبه‌ی دیگری از وی در نقش رستم که تاریخ آن ۲۶۲ م است، از پیروزی‌های بزرگ و فرمانروایی بر بسیاری از جمله گرجستان، اران و بلاسکان به عنوان یکی از کوست‌های تابع ایران با نام کوست کاپکوه یاد شده است.

در زمان شاهپور دوم (۳۰۰-۳۷۹ م) آلبانی بسیاری از سرزمین‌هایی را که پیشتر

- رضا، عنایت الله. اوستیا. مجله‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال ۲. شماره‌ی ۱. ص ۱۵۲

- رحمانی فر، محمد. تاریخ دیرین ترک‌های ایران. انتشارات اختر. تبریز. ۱۳۷۹

در تملک ارمنستان بودند هم چون اوتی، شکی، گیردمان و اکت تصرف کرد. در سال ۳۷۱ م موشق سردار ارمنی به یاری والتین رومی، سپاهیان ایران و آلبانی را شکست داده و آن سرزمین‌ها را به چنگ آورد. در پی جنگی که میان ایران و روم در گرفت، پیمانی در سال ۳۸۷ م منعقد شد که بر اساس این پیمان، ۷۵ درصد قلمرو ارمنستان به ایران و بقیه به روم اختصاص یافت. به این ترتیب سرزمین گوگرگ و ۱۲ ولایت از آرتساخ، ۸ ایالت از اوتی (بخش شرقی گوگرگ) و پایتا کاران به آلبانی رسید.

بخش تابع رومیان زیر فرمان ارشک سوم شاه پیشین ارمنستان بود ولی بخش تابع ایران از سوی شاهپور سوم پادشاه ساسانی به خسرو چهارم از دودمان اشکانی واگذار شد که سرزمین اران را نیز شامل می‌شد.^۱ با این حال آلبانی سرزمین مطیعی نبود و ساسانیان ناچار بودند سپاهیان بیشتری بدانجا گسیل کنند. در نهایت در سال ۴۶۱ م واچه شهریار آلبانی (از تبار پادشاهان اشکانی) تسلیم شد و آلبانی به صورت یک استان ساسانی درآمد. دولت ساسانی در سده ۵ م در شرق قفقاز، مرزبانی اران را پدید آورد که نواحی اطراف دریای خزر و حوالی رود کور تا دربند را شامل می‌شد. بغیثه مورخ ارمنی ضمن شرح حوادث سال ۴۵۰ م، از شخصی به نام سبوخت با سمت مرزبان چور (دربند) یاد کرده که گمان می‌رود این شخص مرزبان اران بوده است.

زمانی که قباد پسر پیروز اول در سال ۴۸۷ م بر تخت پادشاهی ایران نشست، به تقویت شهرهای قفقاز پرداخت. در این زمان یورش اقوام صحراگرد از شمال قفقاز مانند خزرها، امنیت آتورپاتگان را بر هم می‌زد. قباد شهر پرتو (بردع) را در سال ۵۰۷ م تبدیل به دژی مستحکم کرده و آن را پیروز کواذ نامید. او آن چنان

۱. نمایندگان این دودمان تا ۴۲۸ م بر این سرزمین حکومت کردند. بهرام گور، اردشیر پنجم فرمانروای این سرزمین را بر کنار کرد. از آن پس این منطقه به مرزبانی که دست نشانده‌ی شاهنشاهی ساسانی بودند، سپرده شد. از آن زمان دولت‌های کناره‌ی رود کور، اوتیک و آرتساخ که بعدها از سوی ترکان، قره باغ نام گرفت. تابع مرزبانی اران شد. در ۴۲۲ شاهپور سوم خواهر خود زروان دخت را به همسری خسرو، شاه ارمنستان داد که بر اران نیز فرمانروایی داشت.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۲۵

در آبادانی بردع کوشید که بسیاری از پژوهش‌گران مانند ابن فقیه، قباد را سازنده‌ی بردع می‌دانند. قباد هم چنین شهر بایلاکان (بیلقان) را ساخت.^۱ پرتو به شهری مهم در برخوردگاه راه‌های بازرگانی تبدیل شد. در این زمان پایتخت آلبنی در باکو بود. با رونق شهر پرتو و آبادانی‌های انجام یافته در آن، پایتخت آلبنی به بردع انتقال یافت. بدین ترتیب مرکز ثقل آلبنی از شرق و شمال رود کور به جنوب و غرب آن انتقال یافت. این مسأله بسیار حائز اهمیت است چرا که انتقال پایتخت آلبنی به بردع، نمایان‌گر تغییری تاریخی و نزدیکی آن به آذربایجان است. آلبنی که بیشتر با مناطق شرق قفقاز شناخته می‌شد، اینک به مناطقی در جنوب و مرکز قفقاز در مجاورت آذربایجان انتقال یافت. از این پس ارتباطات آلبنی با آذربایجان، به مراتب بیشتر و با مناطق شمالی قفقاز کمتر شد. در زمان ساسانیان تغییرات مهمی در آذربایجان رخ داد. خسرو انوشیروان (سلطنت ۵۷۸-۵۳۱م) فرزند قباد، به تحکیم استحکامات نظامی پرداخت و شهر شیروان را بنا کرد یا تجدید و گسترش داد. او سلسله‌ای ایرانی برای حکمرانی بر شیروان برگزید که شیروان شاهان نام گرفتند. نخستین شیروان شاه، منوچهر پسر کسران بود که از ۵۵۰ تا ۵۵۶ فرمانروایی کرد. قلمرو شیروان شاه کمابیش با

۱. ابن فقیه در مختصر البلدان می‌گوید:

«شهرهای بیلقان، بردع و قبله و سدلبین (سدآجرین) را نیز قباد بساخت.»

- (ابن فقیه). ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی. *مختصر البلدان*. ترجمه‌ی ح.

مسعود. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۹. ص ۱۳۰

محمدحسین بن خلف تبریزی در برهان قاطع نوشته است: ذیل واژه‌ی بردع:

«نخستین کسی که آن را عمارت کرد، قباد پادشاه ساسانی بود»

- تبریزی، محمدحسین بن خلف. *برهان قاطع*. امیر کبیر. تهران. ۱۳۶۲

مستوفی قزوینی در کتاب *نزهة القلوب* توضیح به مراتب صحیح‌تری داده است:

«اسکندر رومی بساخت. قبادین فیروز سامانی تجدید عمارت آن کرد.»

- مستوفی قزوینی، حمدالله. *نزهة القلوب*. انتشارات دنیای کتاب. تهران. ۱۳۶۲. ص ۵۶

بیلقان در ۱۴ فرسخی جنوب پرتو و در حدود ۹ فرسخی شمال رود ارس واقع است. صحرايي که این شهر را فرا گرفته صحرای میل بیلقان نام دارد. پایتاکاران، فیدگران، بیتکران نیز تلفظ می‌شود. امروزه ظاهراً کلیه‌ی آثار آن محو شده است.

سرزمین اصلی آلبانی مطابق بود. یعنی از جنوب به رود کور، از خاور به دریای خزر، از سمت باختر به گرجستان و از شمال به کوه‌های قفقاز محدود می‌شد. در این میان سرزمین‌های میان رود کور و ارس، نام آلبانی (اران) را حفظ کردند و پادشاه آن لیران شاه یا شاه لیران نام گرفت که به لایران و لایران دگرگون شده است. در کتاب اصطخری (مسالک و مالک) به گونه‌های ایران، النیران، الکیرا، اللنیران، الران و البرانشاه بیان شده که ظاهراً همان اران شاه بوده است. به تعبیر بهتر در شیروان، شیروان شاهان و در اران، اران شاهان حکم می‌راندند. موسی کالانکاتویسکی نیز نام اران شاهیک (اران شاهک) را به کار می‌برد.

ساسانیان در گسترش دین زرتشتی، در اران و شیروان بسیار کوشیدند. در کتیبه‌ی موبد کرتیر، متعلق به اوایل دوره‌ی ساسانی نیز از فروخته شدن آتش مغان در ایران و انیران سخن به میان رفته است.^۱ یکی از سه آتشکده‌ی مهم ساسانی، آتشکده‌ی آذرگنسنب (آتش کیخسرو) در آذربایجان بود.^۲ از آن زمان نیز آتش مقدس در باکو مشتعل بوده است. ساسانیان مصمم بودند تا سیاست آزادی مذهبی را که اشکانیان در پیش گرفته بودند، کنار گذاشته و به کارهای یکپارچه سازی ادامه دهند.

از نظر تقسیمات سیاسی نیز ساسانیان اقدامات مهمی انجام دادند.^۳ انوشیروان مقام ایران سپهبدی را که دارنده‌اش سرفرمانده همه‌ی نیروهای نظامی کشور بود، لغو کرده و اختیارات او را به ۴ سپهبد اعطا نمود. هر کدام از این سپهدها بر پاره‌ای از کشور که کوست نامیده می‌شد، فرمان می‌راندند. کوست‌های ایران عبارت بودند:

۱. کوست شرق (خراسان)
۲. کوست شمال (آتورپاتگان)

۱. ن. ک: لو کونین، ولادیمیر. تمدن در ایران ساسانی. ترجمه‌ی عنایت الله رضا. ص ۱۳۱
 ۲. این آتشکده همان تخت سلیمان در نزدیکی شهر تکاب است. ابن فقیه می‌گوید که «آتش کیخسرو در آذربایجان بود. انوشیروان آن را به شیز آورد.»
 ۳. برای آگاهی از ابعاد و اقدامات ساسانیان ن. ک: ابن فقیه. مختصر البلدان. همان. ص ۱۳۰

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۲۷

۳. کوست جنوب (نیمروز) ۴. کوست مغرب.

شیروان و اران هر دو در قالب کوست آتورپاتگان قرار داشتند و شیروان شاه و اران شاه، هر دو تحت فرمان سپهبد آتورپاتگان بود. سپهبد آتورپاتگان نیز توانگرترین سپهبد ایران زمین بود. هر سه سپهبد دیگر تنها اجازه داشتند بر تختی از نقره بنشینند ولی سپهبد آتورپاتگان بر تختی از طلایی نشست. بدین ترتیب شیروان، اران و آذربایجان تحت یک حاکمیت واحد قرار گرفتند.^۱

اگر چه در زمان اشکانیان نیز آلبانی و آتورپاتگان تحت فرمانروایی ماد بودند ولی در زمان ساسانیان، این همبستگی شکل کاملتری به خود گرفت چرا که سلسله‌ی پادشاهان نیمه مستقل آلبانی از میان رفته و پایتخت آن نیز به بردع انتقال یافته بود.^۲ این همبستگی در حاکمیت سیاسی، شکل و سیر راه‌های بازرگانی میان اینها و ارتباطات روز افزون فرهنگی و اجتماعی تبلور می‌یافت. این مسئله ادامه‌ی روند تکاملی بود که از زمان آتوریات آغاز شده بود و روز به روز بر ابعاد آن افزوده می‌شد.

اگر چه شیروان شاهان بر شیروان حکم می‌راندند ولی هنوز اقتدار آلبانی بر

۱. ابن خردادبه در کتاب مسالک و ممالک در این باره چنین می‌گوید:

«خبر جربی (شمال) - جربی سرزمین شمال و ربع مملکت است و اسپهبد شمال در روزگار فارسها (ساسانیان) آذربادگان اسپهبد بود و در این منطقه ارمنستان و آذربایجان و ری و دماوند و شلنبه، شهر دماوند قرار دارد.» ن.ک:

ابن خردادبه. **مسالک و ممالک**. ترجمه سعید خاکرند. مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل. ۱۳۷۱. تهران. ص ۱۱۹

۲. ابوعلی محمد بلعمی نیز در روایتی قدیمی، آذربایجان و اران را با هم ذکر می‌کند: «فریدون به زندگانی خویش جهان (ملک) رامیان فرزندان خود به سه قسمت کرد: ترک و خزران و ... طوج (تور) را داد و او را فغفور نام کرد؛ زمین عراقین پارس و سند و ... همه ایرج را داد... ولایت او بدو باز خواندی ایران شهر؛ زمین مغرب و روم و سقلاّب و آذربایگان و اران و کرج تمامیت مرسلم را داد و او را قیصر نام کرد.» ن.ک: بلعمی، ابوعلی محمد. **تاریخ بلعمی**. به تصحیح ملک الشعرا بهار به کوشش محمد پروین گنابادی. صص ۱۴۹-۱۴۸

این مناطق وجود داشت. کمتر به طور مستقل نامی از شیروان برده می‌شود.^۱ پس از کشته شدن هرمز شاه ساسانی، پسرش خسرو پرویز به حکومت رسید. هراکلیوس امپراتور روم، در فصل زمستان به آتورپاتگان حمله کرد و با گرفتن ۵۰ هزار اسیر، به طرف سرزمین‌های شمال ارس به ویژه آلبانی که دارای زمستانهای معتدل است، به راه افتاد. او در آلبانی، به نوشته‌ی تاریخ آغوانک، به شاهان آغوانک (آلبانی-اران)، ایبری (گرجستان) و ارمنستان نامه نوشته و از آنان خواست که لشکریان رومی را در جنگ علیه ایران یاری کنند. این درخواست با وجود زمینه‌ای از آزار و اذیت ساسانیان، نسبت به مسیحیان آلبانی و ارمنستان انجام گرفته بود.

چندی بعد زمانی که دولت ساسانی در نشیب و فراز سستی افتاده بود، در اران دولتی به نام گیردمان پدید آمد که پایتخت نخست آن، دژ گیردمان و سپس شهر بردع بود. زمانی که عرب‌ها به ایران حمله کردند و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی اعلام بسیج کرد، سپاهی از اران به فرماندهی جوانشیر به نزد یزدگرد شتافت. یزدگرد او را به گرمی پذیرفت و سپهد آران‌ش نامید. جوانشیر در جنگ‌های ایرانیان و اعراب، دلاوری فراوانی از خود نشان داد ولی پس از شکست ایرانیان به بردع بازگشت.^۲

آذربایجان و اران در دوره‌ی امویان و عباسیان

۱. واسیلی بارتولد می‌گوید: «آلبانیا در روزگار باستان و نیز بعدها به هنگامی که اران نامیده شد، به سرزمین گفته می‌شود که از ناحیه‌ی دربند در شمال شرق تا شهر تفلیس در غرب و تا رود ارس در جنوب و جنوب غرب امتداد داشت:» هم او می‌گوید «رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را از قفقاز جدا می‌کند، در روزگار کهن مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا.» توضیحی که بارتولد می‌دهد درست نقطه‌ی مقابل نظر کسروی قرار گرفته که بر آریایی بودن آلبانها تأکید دارد.

۲. دوره‌ی فرمانروایی جوانشیر بر اران را سال‌های ۶۳۶-۶۷۰ م نوشته‌اند. دولت مهرانیان یا همان گیردمان، با کشته شدن آخرین فرمانروایش در سال ۸۲۱-۲م/۷-۲۰۶ق از میان رفت.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۲۹

در زمان جنگ‌های ایران و تازیان به ویژه جنگ قادسیه، رستم فرخ زاد سپهسالار ایران و برادرش اسفندیار فرخ زاد سپهبد آتورپاتگان بود. پس از آن که رستم در جنگ با تازیان شکست خورد، سپاه تازیان به فرماندهی حذیفه بن یمان به آتورپاتگان حمله کرد. اسفندیار در این زمان ساکن اردبیل پایتخت آتورپاتگان بود. ارآن نیز زیر فرمان اسفندیار بود. حذیفه فرمان ولایت آتورپاتگان را از مغیره بن شعبه والی کوفه دریافت کرده بود که او نیز گمارده‌ی عمر بن خطاب بود. اسفندیار با جنگجویان از شهرهای مختلف آتورپاتگان، به جنگ تازیان آمد. بزودی جنگ چند روزه و سختی رخ داد. سپس مرزبان از جانب همه اهل آتورپاتگان (که اینک آذربایجان نامیده می‌شد) با حذیفه صلح کرد.^۱

در این پیمان صلح، حذیفه به نمایندگی از عمر بن خطاب به اهالی نواحی صحراها و کوه‌ها و سرزمین‌های آذربایجان امان می‌داد و هم چنین متعهد می‌شد که «... بر کردان بلاسجان و سبلان و ساتروان تعرضی نکند» با توجه به این که بلاسجان یا همان بلاشگان در آلبانی قرار داشت، این شرط احتمالاً نشانه‌ی سیطره‌ی حکمرانی فرمانروایی آتورپاتگان بر آلبانی به هنگام هجوم تازیان است. در این زمان حکمران منصوب تازیان در آتورپاتگان، زیر نظر حاکم عراق بود. چندی بعد عمر، حذیفه را معزول و عتبه بن فرقد سلمی را به جای او بر آذربایجان گمارد. چون عثمان بن عفان خلیفه شد، ولید بن عقبه بن ابی معیط را

۱. بلاذری، احمد بن یحیی. **فتوح البلدان**. ترجمه‌ی دکتر آذرتاش آذرنوش. به تصحیح

محمد فرزاد. سروش. ۱۳۶۴. تهران. ص ۸۴

البته ابوعلی مسکویه رازی در کتاب «تجارب الامم» پیروزی بر اسفندیار فرخزاد را به بکیر بن عبدالله نسبت می‌دهد و پس از توضیح جنگ می‌گوید: «و وجه سراقه بعد ذلک بکیر بن عبدالله و حیب بن مسلمه و حذیفه بن اسد و سلمان بن ربیع الی الجبال المطبقه، و جه بکیر الی موقان، و حبیب الی تفلیس، و حذیفه الی جبال اللان.»

- رازی، ابوعلی مسکویه. **تجارب الامم**. به کوشش دکتر ابوالقاسم امامی. متن عربی. سروش. ۱۳۶۶. تهران. ص ۲۵۲. برای آگاهی بیشتر درباره‌ی جوانشیر ن. ک:

- بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. **جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام**. ترجمه‌ی رین شه. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۷۵. ص ۲۹
- زهتابی، محمد تقی. **ایران تورکلرینین اسکی تاریخی**. نشر اختر. تبریز. ۱۳۷۸. ص ۵۲۲

ولایت عراق داد و او نیز عتبه را از آذربایجان برداشت. آتوریاتگان و آلبانی اینک آذربایجان و اران خوانده می‌شدند و به همین نام نیز در آثار جغرافیایی و تاریخی مسلمانان وارد شده است.

چگونگی ورود تازیان به آذربایجان، اران و ارمنستان و شیروان و خط سیر سپاهیان آنان، بر شناخت آنان از این مناطق و مطالب بعدی در کتابهای جغرافیا اثر گذاشت. تاریخ فتح آذربایجان به دست سپاهیان تازی سال ۲۲ هجری است. سپاهیان تازی پیشروی خود را در دو سمت و به رهبری دو سردار ادامه دادند. یکی سلمان بن ربیع باهلی بود که جانشین عبدالرحمن بن ربیع شد (که در جنگ با ترکان جان باخته بود)^۱ و دیگری حبیب بن مسلمه بود. حبیب بن مسلمه شهرهای بسیاری از ارمنستان را برای عثمان بن عفان گشود و چون این پیشروی از ارمنستان آغاز شده و به داخل قفقاز کشیده شده بود. تازیان بدین ترتیب به هر کجا که می‌رسیدند، بر این باور بودند که ادامه ارمنستان است و همین مسأله در کتابهای جغرافیایی تازی ادامه یافت.^۲

سلمان بن ربیع نیز از رود ارس گذشته و بیلقان را تصرف کرد و پس از گشودن شهرهای مهمی چون بردع، از رود کور عبور کرده و شیروان و قبله را نیز به چنگ آورد. و بدین ترتیب آذربایجان، ارمنستان، اران، شیروان و گرجستان به

۱. عبدالرحمن بن ربیع پس از مرگ سراقه، به دستور عمر بن خطاب جانشین او شده بود ولی عبدالرحمن در جنگ ترکان کشته شد. ن. ک:
- رازی، ابوعلی مسکویه. **تجارب الامم**. همان ص ۲۵۲
۲. احمد بن ابی یعقوب (یعقوبی) در کتاب البلدان می‌نویسد:
 «و ارمینیه مقسومه علی ثلاثه اقسام فالقسم (الأول) مدینه دبیل و مدینه قالیقا و مدینه خلاط و مدینه شمشاط و مدینه السواد و الجزء (الثانی) مدینه بردعه و مدینه البیلقان و مدینه قیله (قبله) و مدینه الباب و الأبواب (والثالث) مدینه خزران (جرزان) و مدینه تفلیس». ن. ک:
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. **البلدان**. نجف الأشرف. ۱۹۱۸. المكتب المرتضویه و مطبعها الحیدریه. ص ۱۲۲. البلدان قدیمی ترین کتاب جغرافیای عرب است که به دست ما رسیده است و در حدود سالهای ۲۶۰-۲۸۰ نوشته شده است. نویسندگان بعدی هم چون ابن حوقل و دیگران، تقسیم بندی ارمنستان را به احتمال زیاد از یعقوبی برداشت کرده‌اند.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۳۱

دست تازیان افتاد و آنان به دروازه‌های دربند یا باب‌الابواب رسیدند. سلمان بن ربیع در شهر باب، با ترکان که منزلگاهشان به گفته‌ی ابن فقیه آنجا بود، نبرد کرد و با ۴ هزار نفر از یارانش کشته شد.

بدین ترتیب این جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها، مرزهای پیشین را به ویژه در ارمنستان تغییر داده و موجب شد که مرزبندی تاریخی دست خوش دگرگونی شود. این دگرگونی‌ها بسیار عمیق بودند ولی از گذشته بریده کامل نبودند. طبری در تاریخ خود، درباره‌ی حدود مرز آذربایجان چنین می‌نویسد:

«در خبر آمده است عمر بن خطاب نعیم بن مقرن را نامه فرستاده بود که سماک بن حرثه را به آذربایجان فرست و آن عتبه بن فرقد و عبدالله را فرستاده بود و آتش خانه‌های عجم آن جا بود پرسیدندی و اول حد از همدان گیرند تا به ابهر و زنگان بیرون شوند و در آخر به دربند خزران و در این میان هر شهری که هست همه را آذربایجان خوانند و به تازی باب گویند.»

در جایی از کتاب تاریخ نام‌های طبری نیز آمده است:

«... سپاه او از شرق تالب جیحون برسد و به سوی شمال تا به آذربایگان

و دربند خزران و زمین‌ها که به سد یا جوج و مأجوج پیوسته است.»^۱

ابن اثیر نیز در کتاب الکامل خود، اران را جزئی از آذربایجان می‌داند. بدین ترتیب اران به معنای «منطقه‌ی میان رود کور و ارس که مرکز آن بردع بود» در آثار نویسندگان مسلمان، جزوی از آذربایجان شناخته شد و آنان در بیان مسافتات و یا راه‌های آذربایجان به این نکته تأکید می‌کردند. البته در این میان مسأله آلبانی کهن یا مرزهای اولیه‌ی اران یعنی سرزمین‌های میان دریای خزر و رود کور تا باب‌الابواب از این مورد جدا بود.

اگر مهم‌ترین کتاب‌های جغرافیایی مسلمانان را به ترتیب تاریخ تألیف، مرتب کرده و فرض را بر این بگذاریم که آنان از نوشته‌های یکدیگر مطلع بوده‌اند،

۱. تاریخ نام‌های طبری. گردانیده منسوب به بلعمی. تصحیح محمد روشن. نشر نو. تهران.

بررسی ما چنین ادامه می‌یابد که نخست باید از کتاب البلدان آغاز کنیم. یعقوبی در کتاب البلدان اشاره می‌کند که او در سال‌های جوانی در ارمنستان بوده است. او چنین می‌نویسد:

«فمن اراد الی آذربایجان خرج من زنجان فسار اربع مراحل الی مدینه اردبیل و هی اول مایلقاه من مدن آذربایجان، و من اردبیل الی برزند من کور آذربایجان مسیره ثلاثه ایام و من برزند الی مدینه ورتان من کور آذربایجان و من ورتان الی البیلقان. و من البیلقان الی مدینه المراغه و هی مدینه آذربایجان العلیا و لآذربایجان من الکور اردبیل و برزند و ورتان و برذعه والشیز و سرراه و مرند و تبریز و المیانج و ارمیه و خوی و سلماس»^۱

تقریباً همزمان با البلدان، نویسنده‌ی دیگری به نام ابن خردادبه در کتاب مسالک و ممالک که در سال ۲۵۰ هجری نوشته است، آگاهی‌های جالبی در باره‌ی ارتباط آذربایجان و اران به دست می‌دهد. ابن خردادبه ندیم و مقرب دربار معتمد خلیفه عباسی (۲۷۹-۲۵۶ق) و رئیس سازمان برید (پست کنونی) در ایالت جبال بوده است. او در سال ۳۰۰ فوت کرد. در حالی که یعقوبی در ۲۸۴ ق در گذشته بود. ابن خردادبه می‌گوید:

«آذربایجان: حدود آن از مشرق به برذعه و از مغرب به ارزنجان و از شمال تا سرزمین دیلم و جبل و طرم ادامه می‌یابد، اقلیمی است وسیع و از شهرهای معروف آن تبریز می‌باشد.»

۱. یعقوبی، احمد بن ابن یعقوب. البلدان همان. ص ۳۸

«پس هر کس آهنگ آذربایجان کند، از زنجان بیرون رود و چهار منزل تا شهر اردبیل رهسپار گردد و اردبیل نخستین شهری است که از شهرهای آذربایجان می‌بیند و از اردبیل تا برزند از استان‌های آذربایجان سه روزه راه است و از برزند تا شهر ورتان از استان‌های آذربایجان، و از ورتان تا بیلقان و از بیلقان تا شهر مراغه که مرکز آذربایجان بالاست و استان‌های آذربایجان عبارت است از: اردبیل، برزند، ورتان، بردعه، شیز، سرراه، مرند، تبریز، میانه، ارمیه، خوی و سلماس» ن.ک: یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب. البلدان. ترجمه‌ی دکتر محمد ابراهیم آیتی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۴.

شهرها و رستاق‌ها در کوره‌ی آذربایجان:

«مراغه و میانج و اردبیل و ورنان و سیر و برزه و سابر خاست و تبریز که در اختیار محمد بن الرواد از دی است و مرند که در اختیار ابن بعیث باشد و خوی و کولسره و موقان که در اختیار لشکری است و برزند و جنزه شهر ابرویز (پرویز) ...» «برذعه: شهری در منتهی الیه آذربایجان»
نشوی: شهری در آذربایجان و گفته می‌شود از اران است. هم مرز ارمنستان و نزد عوام به نخجوان معروف است.^۱

ابن خردادبه نیز در بیان حدود آذربایجان، از رود ارس فراتر رفته و شهرهای اران مانند بردع و نخجوان را نیز جزو آذربایجان بیان می‌کند ولی هم او درباره‌ی اران و حدود آن اطلاعاتی به دست می‌دهد:

«اران: ولایتی وسیع و سرزمین پهناور، جزء آن جنزه که عوام آن را گنجه گویند و برذعه و شمکور و بیلقان باشد و بین آذربایجان و اران رودی است به نام ارس.»

«جنزه: نام بزرگ‌ترین شهر در اران، واقع در بین شروان و آذربایجان، عوام به آن گنجه گویند و فاصله‌اش تا برذعه شش فرسخ است.»^۲

چرا یعقوبی و ابن خردادبه حدود آذربایجان را به شهرهای اران می‌رسانند ولی در توضیح اران، همان شهرها را جزئی از اران می‌دانند؟ این هر دو خود کسانی هستند که با محافل حکومتی در ارتباط هستند و روش آنان نیز بعدها توسط دیگران هم چون ابوعلی مسکویه رازی ادامه یافت. چرا چنین شد؟ اگر در بیان حدود آذربایجان، اران نیز جزئی از آذربایجان است، چرا اران به عنوان منطقه‌ای میان آذربایجان و شروان و یا آذربایجان و ارمنستان ذکر می‌شود؟^۳ چرا حدود آذربایجان در بیشتر آثار به برذعه ختم می‌شود؟ مگر نه این که گنجه

۱. ابن خردادبه. **مسالك و ممالک**. ترجمه‌ی سعید خاکریز. مؤسسه‌ی مطالعات و انتشارات

تاریخی میراث ملل. ۱۳۷۱. تهران. ص ۱۲۵

۲. ابن خردادبه. همان. ص ۱۲۴ و ۱۲۵

۳. ابوعلی مسکویه رازی در تجارب الامم می‌گوید:

اللان (=اران، اران): بلاد واسعة منها كنجة، بينها وبين آذربایجان نهر الرس (=أرس).

رازی ابوعلی مسکویه. تجارب الامم. همان. ص ۱۰

بزرگ‌ترین شهر اران است و لاجرم باید از آن نیز نامی برده می‌شود در حالی که به جز بیلقان و بردع، نام دیگری از اران در شهرهای آذربایجان برده نمی‌شود. به نظر می‌رسد پاسخ در بُعد اقتصادی و بازرگانی است. اگر موقعیت بردع را در اران، طبق گفته‌ی یعقوبی و هم چنین ابن خردادبه که قاعدتاً به راه‌ها آشنایی بیش‌تری دارد، یاد آوری کنیم شاید موضوع روشن‌تر شود. در زمانی که این دو می‌زیستند، بردع در اوج شکوه بود و باز در مسیر عظمت ره می‌پیمود. شهر بردع بر خوردگاه راه‌های بازرگانی بود. یعنی بردع محل اتصال راه‌های بزرگ قفقاز به شمار می‌رفت. راه قدیمی آذربایجان از اردبیل به ورشان در کنار رود ارس و از آنجا به بردع ختم می‌شد. طبق نوشته‌ی ابن خردادبه از ورشان به بردع ۸ منزل راه بود. از بردع تا تفلیس ده منزل، تا منصور ارمنستان چهار منزل، تا باب‌الابواب پانزده منزل و تا دیبل مرکز ارمنستان هفت منزل راه بود. طبیعی بود که چنین شهری با این موقعیت اقتصادی و بازرگانی، جزئی از ایالت مهم آذربایجان باشد. این نکته‌ای نبود که ابن خردادبه و یعقوبی که به حکومت نزدیک بودند، از آن غافل باشند. بدین ترتیب اینکه اران خود مختصاتی داشته و میان رود کور و ارس بر پا بوده، منافاتی با این مسأله ندارد که این منطقه جزئی از آذربایجان باشد همچنان که نویسندگان بعدی نیز چنین کرده‌اند. یعنی در جایی بر تعلق اران به آذربایجان تأکید کرده‌اند که بیشتر منظورشان بیان مسافت و راه‌ها بوده است.^۱

سومین کتاب مهم جغرافیایی، کتاب *الاعلاق النفیسه* نوشته احمد بن عمر بن رسته در ۲۹۰ ق نوشته شده است. ابن رسته در توضیح اقلیم پنجم «آذربایجان و خوره‌های ارمنیه، بردع، نشوی، سیجان و ارزن و خللاط» را از این اقلیم می‌داند:

«خوره‌های آذربایجان عبارتند از: اردبیل و مرند و باجروان و ورشان و مراغه.»

«خوره‌های ارمنیه به قرار زیر است: اران و جرزان و نشوی و خللاط و دیبل و سراج و صغدیل و باجنیس و ارجیش و سیجان و شهر باب

۱. علی اکبر دهخدا در لغت‌نامه‌ی خود ذیل واژه‌ی برده می‌گوید: «برده نام شهری است در آذربایجان.»

ابن رسته در بیان ارمنستان، از تقسیمات مشابه یعقوبی بهره برده و در باره‌ی ارتباط آذربایجان و اران اطلاع دقیقی به دست نمی‌دهد. تقریباً هم‌زمان با اعلاق النفیسه، کتاب البلدان در سال ۲۹۰ نوشته شده است. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی این کتاب را پس از مرگ المعتضد عباسی (۲۷۹ق) نوشته که اصل کتاب از میان رفته و علی شیرزی در سال ۴۱۳ ق مختصری از آن تألیف کرده که به نام مختصر البلدان شناخته می‌شود. در کتاب مختصر البلدان آمده است:

«حد آذربایجان از مرز بردعه (بردع) تا مرز زنجان است و از شهرهای آن است: برکری، و سلماس، و موقان، و خوی، و ورثان، و بیلقان، و مراغه، و نیریز، و تبریز.» «حد آذربایجان، تا رود رس (ارس) و کر است در ارمنیه.» «حد ارمنیه از بردعه تا باب الابواب است»
هم‌چنان که ابن خردادبه ورثان را «آخرین بخش آذربایجان» می‌داند، ابن فقیه آن «پایان قلمرو آذربایجان» دانسته و می‌گوید:
«از پایان قلمرو آذربایجان که ورثان است تا آغاز قلمرو ارمنیه، هشت سکه است.»^۲

ابو اسحق ابراهیم استخری (اصطخری) در کتاب السمالک و الممالک که در ۳۴۰ نوشته شده، در بیان مسافتات آذربایجان، از مسافتات میان بردع تا اردبیل سخن به میان آمده است.^۳ ابوالحسن مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف (سال ۳۴۵ ه.ق) می‌گوید:

«وآذربایجان الی مایلی بلاد آرمینیه و اران و البیلقان الی دربند و هو الباب و

۱. ابن رسته، احمد بن عمر. اعلاق النفیسه. ترجمه و تعلیق حسین قره‌چانلو. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۵. ص ۱۲۲

۲. ابن فقیه. مختصر البلدان. ترجمه ح. مسعود. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۹. تهران. ص ۱۲۶ تا ۱۲۹

۳. استخری. ابواسحق ابراهیم. مسالک و ممالک. به کوشش ایرج افشار. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۷. تهران. ص ۱۵۵. استخری در مقدمه‌ی کتاب خود می‌گوید که در نوشتن مسالک و ممالک به کتاب صور الاقالیم ابوزید بلخی اعتماد داشته است.

الأبواب»^۱

ابوالقاسم محمد بن حوقل نصیبی بغدادی یکی از جغرافی دانانی است که خود به اران مسافرت کرده است. ابن حوقل در کتاب صورة الارض که در سال ۳۶۷ نوشته شد، اران را بسیار گسترده تر ذکر می کند:

«این گیاه [روناس] در همه ی سرزمین اران از مرز باب الابواب تا تفلیس و نزدیک رود ارس تا نواحی خزران که در دست حکم ران آذربایجان است در کوه هایی که به جبال طرم پیوسته است یافت می شود.»^۲
او در آغاز فصل «ارمنیه و آذربایجان و الران (اران)» می نویسد:
«من این ها را یک اقلیم بر شمردم زیرا تا آن جا که من دیده ام در تحت حکومت یک تن بوده اند.»^۳

در کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب که در ۳۷۲ق تألیف شده، آمده است:

«سخن اندر ناحیت آذربادگان و ناحیت ارمنیه و اران و شهرهای ایشان. سه ناحیتست بیکدیگر پیوسته و سوادهای ایشان بیکدیگر اندر شده»^۴
شمس الدین ابی عبدالله المقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (۳۷۵ق) ضمن ذکر جداگانه حدود آذربایجان، می نویسد:
«فاما الران تكون نحو الثلث من الاقالیم فی مثل جزیرة بین البحرین و نهر الرّس و نهر الملك یشقها طولاً قصبتهما برذعة و من مدنها تفلیس

۱. المسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین. التنبيه والاشراف. بغداد. ۱۹۳۸. ص ۶۸
۲. ابن حوقل اران را شامل دو بخش دانسته و آن را ارانین می نامد و بر دعه الباب (در بند) و تفلیس را بزرگ ترین شهر آنجا و شهرهای ییلقان، ورثان، بردع، شماخیه، شروان، لاهیجان، شابران، قبله، شکلی، شمکور، جنزه و شهرهای کوچک دیگر را متعلق به اران دانسته است.
۳. ابن حوقل. صورة الارض. ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۶. ص ۸۵. همچنین ن. ک: سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورة الارض). ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار. انتشارات امیر کبیر. ۱۳۶۶. تهران. ص ۸۱
۴. حدود العالم من المشرق الی المغرب. به تصحیح سید جلال الدین طهرانی. مطبعه مجلس. تهران. ۱۳۵۲. ق. ص ۹۲

دوران حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل

در دوره‌ی خلفای راشدین، حاکم آذربایجان بر اران نیز فرمان می‌راند. وظیفه‌ی اصلی این حاکمان در این زمان، ادامه‌ی فتوحات و نبرد با کافران بود. در زمان حکومت بنی امیه نیز یک نفر برای حکومت آذربایجان، اران و ارمنستان تعیین می‌شد. در پایان دولت اموی، مروان بن محمد بن مروان بن حکم عهده‌دار این مقام بود. پیوستگی میان آذربایجان و اران از دو جهت سیاسی و اقتصادی ادامه یافت. همه‌ی فرمانروایان عرب که مأمور حکومت در این مناطق می‌شوند، وظیفه‌ی بزرگی به عنوان جلوگیری از هجوم اقوام صحراگرد از کوه‌های قفقاز داشتند. کار تدارک سپاه برای این منظور و لزوم هماهنگی و نظارت بر راه‌ها می‌طلبید که این هر دو حاکمی یگانه داشته باشند.

در زمان بن عباس نیز این سنت ادامه یافت. قلمرو پهناور عباسی همواره با شورش‌های بزرگی از سوی پیروان مزدک، مانی، ابومسلم و بابک و شیعیان و خوارج مواجه بود. هر بار خلیفه‌ی عباسی ناچار بود سپاهی را برای سرکوبی شورش‌ها گسیل کند. شخصی که مأمور سرکوبی این شورش‌ها می‌شد، «صاحب الزنادقه» نام داشت. خراسان و آذربایجان دو منطقه‌ی خطر خیزی بودند که به علت دوری از مرکز خلافت عباسی و هم‌چنین همسایگی با اقوام غیر مسلمان توجه حکومت را جلب می‌کردند. یکی از مهم‌ترین قیام‌های ضد حکومت در آذربایجان، قیام بابک خرمدین بود. که حکومت بنی عباس را سخت به زحمت انداخت. سرانجام این قیام سرکوب شد و بابک به طرزی فجیع کشته شد. پس از مرگ او، پیروانش در آذربایجان و اران پراکنده شدند.

خلیفه‌ی عباسی که از این مسئله بیمناک بود، به صاحب الزنادقه فرمان داد تا

۱. المقدسی المعروف بالبشاری، شمس الدین ابی عبدالله. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم. چاپ لیدن. ۱۹۰۹. ص ۳۷۴

۳۸ / آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز

در آذربایجان ساکن شود. به هنگام خلافت المعتمد بالله عباسی در سال ۲۶۶ق/ ۸۸۵ م صاحب الزنادقه آذربایجان، مردی به نام ابوالساج دیوداد پسر یوسف دیو دست بود. او پس از سرکوبی شورش‌ها، حکومتی ایرانی را در آذربایجان به نام حکومت ساجیان برپا کرد. جانشینان او مناطقی از قفقاز و به ویژه اران را به آذربایجان ملحق کردند.^۱ بدین ترتیب هر سه منطقه ارمنستان اران و آذربایجان در قالب یک حکومت درآمدند. ابن حوقل به این مسأله در آغاز کتاب صورة الارض اشاره می‌کند.

پس از آن که حکومت ساجیان در سال ۳۱۸ ق/ ۹۳۷ م، با حمله‌ی سپاهیان عباسی از میان رفت،^۲ خاندانی از اعراب یمنی به نام روایان ازدی حکومتی را در آذربایجان به وجود آوردند که قلمرو اولیه‌ی آن بیشتر شامل آذربایجان می‌شد تا این که نوبت فرمانروایی به حسین مشهور به ابو الهیجا (ابوالهاج) پسر محمد بن رواد رسید. ابوالهیجا قلمرو خود را به اران گسترش داد و این اتفاق در سال ۳۴۴ ق/ ۹۶۳ م افتاد.

۱. ابوالحسن مسعودی در کتاب مروج الذهب و معادن الجواهر، درباره حمله روس به دریای خزر و اران در زمان ساجیان اشاره می‌کند، که توضیحاتی مفید در این باره دارد:

«فانتشرت مراکب الروس فی هذا البحر و طرحت سراياها الی الجبل و الدیم و بلاد طبرستان و آبسکون و هی بلاد ساحل جرجان و بلاد النفاطة و نحو بلاد أذربيجان و ذلک أن من مدینه أردشیر من بلاد أذربيجان الی هذا البحر نحو من ثلاثة ایام فسفکت الروس الدماء و استباححت النسوان و الولدان و غنمت الاموال و شنت الغارات و أحرقت و أحرقت فضج من حول هذا البحر من الامم لأنهم لم یكونوا یعهدون فی قدیم الزمان عدو یطرقهم فیہ و انما یختلف فیہ مراکب التجار و الصيد و کان لهم حروب کثیرة مع الجبل و الدیلم و ساحل جرجان و نفر اهل مودعه و اران و السفلان و أذربيجان مع قائد لابن أبی الساج الی ساحل نفاطة من مملکة شروان المعروفة بیاکوی» ن.ک:

– مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. **مروج الذهب ومعادن الجواهر**. مصر. ۱۳۰۳ق. مطبعة الأزهریه. ص ۸۰

۲. شاملویی، حبیب الله. **تاریخ ایران از ماد تا پهلوی**. نشر صفی علیشاه. ۱۳۴۷. تهران. ص ۲۷۴

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۳۹

پیش از این زمان خاندان دیگری به نام سالاریان نیز در این منطقه حکم می‌راندند. در زمان سالاریان یعنی سال ۹۳۳ م روس‌ها با کشتی‌های خود از راه دریای خزر به رود کر آمدند. آنان در رودخانه پیشروی کرده و به بردع حمله کردند. سالار مرزبان محمد بن مسافر از دودمان سالاریان با آنان جنگید ولی شکست خورد. روس‌ها بردع را تصرف و مردم را کشتار کردند. چنین شد که بردع جایگاه بلند خود را از دست داده و کم‌کم در مسیر انحطاط قرار گرفت و بعداً گنجه مرکز اران شد.

به گفته‌ی ابن حوقل، ابوالهیجا در سال ۳۴۴ ق / ۹۶۳ م در اهر و ورزقان قدرت داشته است. او با استفاده از نیروی جنگی، اران و ارمنستان را به قلمرو خود افزود در حالی که شیروان تحت حکومت شیروان شاهان بود. بدین ترتیب در زمان روادیان نیز اران و آذربایجان از نظر سیاسی تحت یک حکومت قرار داشتند.^۱ ابومنصور وهسودان فرمانروای اران و فرزندش ابونصر مملان شهریار آذربایجان بود.^۲ قطران تبریزی در مدح و هسودان چنین گفته است:

خسرو اران ابومنصور وهسودان که هست
تیغ و دست او گه مردی و رادی بی سخن
ملک آذربایجان و امر ترکستان و چین
جای تو تبریز و جاه تو با عمان عدن

با افول روادیان، خاندانی از کردان ارمنستان با نام شدادیان، بر اران مستولی شدند. اولین فرمانروای آنان محمد پسر شداد بود که در سال ۳۴۰ ق / ۹۴۱ م بر اران دست یافت. یکی از مشهورترین فرمانروایان شدادی، فضلون بود که برای برقراری ارتباط بهتر میان آذربایجان و اران، در سال ۴۱۸ ق پلی بزرگ بر روی رود ارس ساخت.

۱. برای آگاهی بیشتر و کاملتر از روادیان ن.ک:

- کسروی تبریزی، احمد. **شهریاران گمنام (روادیان)**. شرکت مطبعه مدرن. ۱۳۰۸. تهران. ص ۹۱

۲. منصور، فیروز. **مطالعاتی در باره‌ی تاریخ و زبان و فرهنگ آذربایجان**. مؤسسه‌ی مطالعاتی تاریخ معاصر ایران. ۱۳۷۹. تهران. ص ۱۱

پس از مرگ فضلون، امیر ابوالحسن لشکری فرمانروای گنجه شد (در سال ۴۲۵ ق). در این زمان رومیان و گرجیان اران را مورد تاخت و تاز قرار دادند. اران در این زمان خط مقدم نبرد با مسیحیان و روم بود. از این رو لشکری که احساس خطر می کرد، با وهسوران پیمان بست. قطران در مورد پیمان آن دو می گوید:

کنون که گشت دو خسرو به یکدیگر موصول

کنون که گشت دو کوب به یکدیگر مقرون

دو شهریار قدیم و دو جایگاه قدیم

همان دو خسرو منصور و سید میمون

امیر ابوالحسن و شهریار ابومنصور

که نصرت آید و احسان از آن و این بیرون

یکی ز گوهر شداد و زو بگوهر پیش

یکی ز تخمه رواد و و زو به ملک افزون

آن دو برای مقابله با رومیان تصمیم گرفتند از ترکان جنگاور کمک بگیرند. لشکری حاجب خود را به خوارزم فرستاد و حاجب، گروه زیادی از ترکان جنگاور را به اران آورد. لشکری و وهسودان به یاری ترکان، رومیان و گرجیان را شکست دادند. بدین ترتیب از اوایل سده ی پنجم قمری، دسته های بزرگی از ترکان به آذربایجان و اران وارد شدند. چندی بعد سلجوقیان به آذربایجان و اران وارد شدند تا کار جنگ با رومیان با پی گیرند. طغرل پادشاه سلجوقی خود در ۴۴۶ ق / ۱۰۵۴ م به آذربایجان آمد. در طول جنگ هایی که انجام می شد، دسته های بسیاری از ترکان وارد می شدند. سرانجام آلپ ارسلان سلجوقی در روز ۷ ذی قعدة ۴۶۳ ق / ۲۶ اوت ۱۰۷۱ م در جنگ ملازگرد، رومانوس چهارم امپراتور بیزانس را شکست داد و کار جنگ با رومیان یکسره شد.

کوچ گسترده ی ترکان به آذربایجان و اران، موجب بروز تغییرات وسیعی از فرهنگ و زندگی مردم شد.^۱ در زمان ملکشاه سلجوقی، ترکان بیشتری وارد شدند

۱. برای آگاهی از نمادها و افسانه های مشترک ترکی در آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان ن. ک:

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۴۱

و شهرهایی مانند گنجه در اران و خوی و اورمیه در آذربایجان، مملو از ترکان شد. چون طبیعت سرسبز و چراگاه‌های این سرزمین باب طبع ترکان بود، آذربایجان و اران پذیرای عده‌ی بیشتری از ترکان شدند. عامل دیگر یکسانی این بود که در این زمان مردم آذربایجان و اران بر مذهب اهل سنت بودند و ترکان نیز پیرو مذهب حنفی بودند. به تدریج زبان ترکان زبان‌های موجود در این دو منطقه را از کار انداخت. در آذربایجان که زبان پهلوی و در اران نیز زبان‌های گوناگون ارانی وجود داشت، در عرض مدتی کم از میان رفته و زبان ترکی جایگزین آن شد. زبان یکسان البته تنها ره آورد نبود بلکه آداب و رسوم، نوع نگرش به جهان هستی، انگاره‌ها و جنبه‌های دیگر فرهنگ‌ها نیز، به وسیله‌ی ترکان در آذربایجان و اران رواج یافت. بدین ترتیب علاوه بر پیوستگی سیاسی و اقتصادی و مذهبی که بیشتر میان آذربایجان و اران بود، اکنون پیوستگی فرهنگی و زبانی نیز رو به گسترش نهاد.^۱

سلجوقیان به زودی به حکمرانی روادیان و شدادیان^۲ پایان دادند. در عهد سلجوقیان نیز مانند گذشته، حاکم آذربایجان بر اران نیز حکم می‌راند. با اینحال اران تجزیه شد. گاه زیر فرمان شیروان و گاه تحت نفوذ فرمانروایان آذربایجان بود. به عنوان نمونه قراستقر مدتی بر اران فرمان راند. در روزگار شهر گنجه در ۵۳۴ ق/ ۱۱۴۰ م دچار زلزله شد که به نوشته‌ی ابن اثیر، ۲۳۰ هزار نفر از اهالی شهر و اطراف از جمله فرزندان قراستقر کشته شدند. در نشیب قدرت سلجوقیان،

۱. عبدالجلیل قزوینی رازی در سال ۵۶۰ کتاب النقص را نوشته که بهترین مرجع برای نشان دادن مذاهب شهرهای ایران است. در این کتاب آمده است: «آنگه بلاد آذربایجان تا بدر روم و به اصفهان و ساوه و قزوین همه شافعی مذهب باشند، بهری مشبهی، بهری اشعری، بهری کلابی، بهری حنبلی.» ن.ک:

– القزوینی الرازی، عبدالجلیل ابن ابی الحسین بن ابی الفضل. کتاب النقص معروف به بعض مطالب النواقب فی نقض بعض فضائح الروافض. با مقدمه سیدجلال الدین حسین ارموی معروف به محدث. بی جا. ۱۳۷۱ ق. ص ۴۹۳

۲. ن.ک: کسروی تبریزی، احمد. شهریاران گمنام (شدادیان). شرکت مطبعه مدرن. ۱۳۰۸. تهران

اتابکان سر بر آوردند.^۱ اتابک شمس الدین ائله‌ده گز به فرمان سلطان مسعود سلجوقی، در سال ۵۳۱ ق فرمانروایی اران و آذربایجان را به دست آورد. پایتخت حکومت اتابکان شهر تبریز در آذربایجان و نخجوان در اران بود. اتابکان آذربایجان در دوره‌ی حکومت ۹۱ ساله‌ی خود، بر اران نیز سیطره داشتند. حکومت اتابکان توسط سلطان جلال الدین خوارزمشاهی از میان رفت.^۲ در زمان اتابکان، وضعیت اقتصادی مردم بهبود یافت. بازرگانی به سبب امنیت ایجاد شده رونق یافت.

این دوران آرامش، با یورش مغولان به پایان رسید. زمانی که مغولان به آذربایجان رسیدند، اتابک ازبک بر آنجا حاکم بود. اتابک با آنان مماشات کرد و مغولان گزندی به قلمرو او نرساندند. سلطان جلال الدین خوارزمشاه که مشغول نبرد با مغولان بود، برای جنگ با گرجیان راهی اران شد. در آن زمان اتابک در گنجه اقامت داشت. اتابک از گنجه گریخت و با شنیدن خبر ازدواج همسرش با سلطان جلال الدین در گذشت و عمر دولت اتابکان به پایان رسید. دیری نپایید که مغولان دوباره از راه رسیدند. مردم در برخی شهرها ایستادگی کردند و کشتار

۱. در دربار سلجوقیان رسم بر این بود که شاهزادگان سلجوقی را پیرانی دنیا دیده پرورش می‌دادند تا به مهر و محبت پدر و مادر وابسته نبوده و سرد و گرم روزگار را بچشند. به این مریبان پیر آقاییگ (اتابک) یعنی پدر بزرگ می‌گفتند. اتابکان در شاهزادگان نفوذ داشته و کم کم قدرتی به هم رساندند. آنان همزمان با ناتوانی سلجوقیان حکومت‌های محلی ایجاد کردند.

۲. شهاب الدین محمد خرندزی منشی مخصوص سلطان جلال الدین خوارزمشاه، در کتاب خود به این موضوع اشاره می‌کند، زمانی که سلطان جلال الدین از گنجه راهی عراق شد، شرف الملک در گنجه ماند. «شرف الملک باذریبجان بماند، من نیز با وی بماندم. روزی در بردع بودیم.» البته در توضیحات بعدی وی اینگونه برمی‌آید که اران جزیی از آذربایجان است ولی او گاه آذربایجان را به معنای محدود آن در نظر می‌گیرد. مثلاً اشاره می‌کند که شرف الملک در آران بود و سپس «بجانب آذربایجان عزم کرد.» ن.ک:

- خرندزی زیدری نسوی، شهاب الدین محمد. سیرت جلال الدین منکبرنی. به تصحیح مجتبی مینوی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۶۵. صص ۱۶۵ و ۱۸۷

آغاز شد. ابن اثیر می گوید:

«برخی از مغولان وارد آذربایجان و اران شدند و در مدتی کم تر از یک سال غارت و ویرانی بر جای نهادند و بسیاری از مردم را نابود کردند و برخی نیز فرار کردند و جان خود را خلاص نمودند.»

یورش مغولان آرامش برقرار شده را از میان برد و دوره‌ای از ناامنی، هرج و مرج و ناامیدی آغاز شد. با مرگ چنگیزخان، موج سهمگین ویرانی و کشتار فرو نشست و مغولان در کار نگهداری قلمروشان برآمدند. قویلای قان فرمانروای مغولان، طی فرمانی همه‌ی سرزمین‌های میان جیحون تا مصر و شام را به هلاکو واگذار کرد. هلاکو نیز این سرزمین را میان پسران و سرداران خود تقسیم کرد. اران و آذربایجان تحت فرمان اوشوموت پسر هلاکو درآمد. در زمان مغولان نیز ارتباطات میان آذربایجان و اران به قوت خود باقی مانده و افزایش نیز یافت. در سال ۶۱۴ ق شمس الدین محمد بن قیس رازی «کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم» را در مرو نوشته و به شرح اوزان و سبک‌های شعر فارسی پرداخته است. او در شعری از جنانک بهرامی آورده است:

«بگاہ خشم او گوهر شود همرنگ شو نیزا

جنو خشنود باشد من کنم ز انفاس قرمیزا»

در توضیح کلمه‌ی قرمیزا می گوید:

«و قرمز رنگ سرخی است که ابریشم بدان رنگ کنند و [می گویند

اصل] آن کرمی است کی در [نواحی] اران یا آذربایجان [می] باشد.»^۱

یا قوت حمودی نیز که در ۶۲۶ در گذشته در سال ۶۲۳ ق کتاب معجم البلدان

را نوشته و در آن می نویسد:

«و حد اذربایجان من بردعه مشرقاً الی ارزنجان مغرباً و متصل حدها من

جبهه الشمال ببلاد الديلم و الجیل و الطروم و هو اقلیم و اصح و من

۱. رازی، شمس الدین محمد بن قیس. کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم. به تصحیح محمد قزوینی. انتشارات خاور. تهران. ۱۹۳۵. ص ۲۲۴. قرمز: کرمی سرخ رنگ است که در بهاران پیدا شود، آن را بگیرند و بپزند و بدان پشم رنگ کنند. قرمز دانه نیز می گویند. در عربی دود الصباغین گفته شده است.

مشهور مداینها تبریز و هی الیوم قصبته‌ها و اکبر مدن‌ها و کانت قصبته‌ها
قدیما المرآه و من مدن‌ها خوی و سلماس و ارمیه و اردبیل و مرند و
غیر ذلک.»^۱

در جایی دیگر در توصیف اران می‌گوید:

«اران بالفتح و تشدید اراء و الف و نون اسم اعجمی لولایه واسعه و بلاد
کثیره منها جنزه و هی الی تسمیها العامه کنجه و برذعه و شمکور و
بیلقان و بین اذربییجان و اران نهر یقال له الرس کلما جاوره من ناحیه
المغرب و الشمال فهو من اران و ماکان من جهة المشرق فهو من
اذربییجان.»^۲

بدین ترتیب همان روش پیشین ادامه یافت. اران سرزمینی است که در قالب
آذربایجان شناخته می‌شود ولی خود حدودی مشخص دارد. در سال ۶۷۴ ق
زکریای قزوینی در کتاب آثار البلاد و اخبار العباد می‌نویسد:

«آذربایجان سرزمینی است پهناور بین اران و کوهستان، شهرها و
روستاها، کوه‌ها و رودخانه در آن سرزمین بسیارند و بی‌شمارند که
یکی از این کوه‌های سبلان است.»^۳

بدین ترتیب در آثار بقیه‌ی نویسندگان نیز، تعلق اران به آذربایجان گاه به
ضعف و گاه به شدت بیان شده است. مثلاً شمس‌الدین سامی در کتاب قاموس
الاعلام، زادگاه نظامی را گنج‌های آذربایجان ذکر می‌کند. در مقدمه‌ی ابن خلدون
نیز آمده است:

-
۱. حموی، یاقوت. معجم البلدان. انتشارات اسدی. تهران. ۱۹۶۵- ص ۱۷۲
 ۲. حموی، یاقوت. همان. ص ۱۸۳. هم چنین ن. ک: برگزیده‌ی مشترک یاقوت حموی.
ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲. ص ۲۱
 ۳. القزوینی، زکریا بن محمد محمود. آثار البلاد و اخبار العباد. ترجمه‌ی عبدالرحمن
شرف‌کندی (هزار). مؤسسه‌ی علمی اندیشه جوان. تهران. ۱۳۶۶. ص ۶۵

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۴۵

«... در آخر این قطعه از جهت خاور بلاد آذربایجان است که از شهرهای آن تبریز و بیلقان می‌باشد.»^۱

محمد بن نجیب بکران در کتاب جهان نامه که آن را به سلطان محمد خوارزمشاه تقدیم کرده، توضیح محکم‌تری دارد:

«کر جیحونی است در حدود آذرباذکان بر سه فرسنگی شهر بردعه که آن را کر خوانند.»

«از آذرباذکان چتره کنجه را خوانند هم از حدود آذرباذکان نشوی نخجوان را خوانند آذرباذکان ولایتست و قصبه‌ی آن را اردبیل خوانند و قصبه ارمنیه را دبیل خوانند و قصبه‌ی الران را بردعه خوانند.»
«اندراب در آذرباذکان شهری معروفست که آنرا بردعه خوانند.»^۲

بدین ترتیب کلام «الرآن من بلاد آذربایجان» در کتاب‌های مختلف و به عبارت مختلف تکرار می‌شود و مطالب هیچ کدام از این کتاب‌ها، مورد مغایر با آن را بیان نمی‌کند. با این حال آن چه مشاهده می‌شود این است که طبق نوشته‌ی این نویسندگان که نخستین آن‌ها از بلاذری و یعقوبی آغاز شد و هم چنان تا حمدالله مستوفی قزوینی^۳ ادامه می‌یابد، ارآن ولایتی از آذربایجان بوده است ولی ارآن مورد نظر این نویسندگان میان رودهای کور و ارس جای داشته و نه منظور از آن آلبانیای کهن میان رود کور و دریای خزر است. به عبارت دیگر هیچ کدام از این کتاب‌های جغرافیایی در وصف مسافت آذربایجان و یا شهرهای آذربایجان نامی از شهرهای شیروان، باکو، قوبا و دربند نمی‌کنند. نتیجه آن است که آذربایجان در سده‌های سوم تا هشتم قمری تا رود کور گسترش داشته ولی شیروان

۱. مقدمه‌ی ابن خلدون. ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران.

۱۳۵۲. ص ۱۲۹

۲. نجیب بکران، محمد بن. جهان نامه. مسکو. ۱۹۶۰. انستیتوی ملل آسیا. ص ۳۸

۳. مستوفی قزوینی در ذکر حدود ارآن و شیروان می‌نویسد:

«اران- از کنار آب ارس تا آب کر بین النهرین اران است»

«شیروان- از کنار آب کر تا دربند باب الابواب ولایت شیروان است.»

- مستوفی قزوینی، حمدالله. نزهة القلوب. به تصحیح دکتر محمد دبیر سیاقی. نشر حدیث امروز. قزوین. ۱۳۸۱. صص ۱۴۰ و ۱۴۱

هم چنان موقعیتی مستقل و جداگانه را دارا بوده است. پیوستگی میان آذربایجان و اران در دوران مغولان و ایلخانان نیز ادامه یافت. مثلاً از زمان سلطنت گیوگ خان پسر اوکنای قاآن، حکومت آذربایجان و اران به ملک صدرالدین (که با مغولان هم پیمان شده بود) داده شد.^۱ همچنین سلطان تگودار (که پس از مسلمان شدن احمد نام گرفت) در ۶۸۱ ق/ ۱۲۸۳ م اداره‌ی آذربایجان و اران را همراه حکومت خراسان، مازندران، عراق مستقلاً و سرزمین‌های روم را با یاری پادشاهان سلجوقی به خواجه شمس‌الدین جوینی واگذار کرد. از زمان مغول اران به آرامی نام قره‌باغ یافت.^۲ برخی مغولان به اسلام روی آوردند. زمانی که مغولان دین اسلام را پذیرفتند، ابتدا بر مذهب تسنن بودند. غازان خان در ترویج دین اسلام بسیار کوشید. اولجایتو هشتمین ایلخان پس از مسلمان شدن محمد نام گرفت. او ابتدا سنی مذهب بود ولی به دلیل آزرده‌گی خاطر از کشمکش و نزاع عالمان مذهب تسنن با یک دیگر و هم چنین کوشش علامه‌ی حلی به تشیع گرایید و بر گسترش آن پافشارد. سلطان محمد خدابنده (اولجایتو) بیشتر در اران که اینک قره‌باغ نامیده می‌شد، اقامت داشت. اگر چه او پس از چندی از پافشاری خود بر ترویج تشیع دست برداشت ولی تفکر صوفی گرایانه و هم چنین اندیشه‌ی شیعه در حال گسترش بود.

در زمان ایلخان ارغون، ملک صدرالدین تبریزی امیر تومان و آذربایجان بود. در سال ۷۱۳ ق نیز فخرالدین احمد تبریزی متصدی امور مالی و ملکی اران و آذربایجان بود. سنت‌های اقطاع و سیورغال و هم چنین یکپارچگی اران و آذربایجان از نظر سیاسی و اقتصادی ادامه یافت. به هنگام ایلخانی محمدخان نوه‌ی هلاکو در سال ۷۳۸ ق/ ۱۳۴۰ م، امیر شیخ حسن چوپانی ایلخان را کشت و در

۱. مشکور، جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی آن. همان. ص ۲۲۱

۲. قره‌باغ از دو قسمت قره+باغ به معنای جنگل بزرگ می‌باشد. برای آگاهی ن. ک: - زارع شاهمرسی، پرویز. علیرضا راه ور. تاریخ قره‌باغ. انتشارات وزارت خارجه. ۱۳۷۶. تهران. ص ۱۱

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۴۷

تبریز پایتخت او وارد شد. از این زمان آذربایجان و اران به دست خاندان چوپانیان افتاد. در زمان حکمرانی ملک اشرف برادر امیر شیخ حسن، قلمرو چوپانیان شامل عراق عجم، آذربایجان، اران، مغان، و بخش‌هایی از گرجستان و کردستان می‌شد.^۱

ابوالفداء در کتاب تقویم البلدان که در سال ۷۲۱ ق تألیف نموده، در قسمت اوصاف و اخبار عامه می‌نویسد:

«ابن سعید گوید: شروان قاعده بلاد خود است. مملکت شروان مضاف به آذربایجان است... ابن سعید گوید که شروان از اران است... در الانساب آمده است که نشوی بلدی است پیوسته به بلاد آذربایجان و ارمینیه و آن از اعمال اران است.» «در دراللباب: از اقصای آذربایجان است.»

وی در قسمتی دیگر می‌نویسد:

«رود گر - ... آن رودی است که حد آذربایجان و اران است.»

او درباره اران و شروان و آذربایجان و ارتباط آنها می‌نویسد:

«هریک از این سه، اقلیم بزرگی است و به سبب تداخل در یکدیگر و تعذر افزا، ارباب این فن هر سه را در ذکر و تصویر به یکجا آورده اند... بطور اجمال، حد غربی این اقلیم بلاد روم است و مقداری از حدود جزیره و حد شرقی آن بلاد جبل و دیلم است تا دریای خزر و حد شمال جبال قیّتی است.»^۲

در زمان ایلخانان نیز پیوستگی میان آذربایجان و اران ادامه یافت و جنبه‌ی زبانی نیز که از سده‌ی پنجم بر آن افزوده شده بود، به آرامی خود را نشان می‌داد.

۱. سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق. **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. به کوشش عبدالحسین نوایی. کتابخانه‌ی طهوری. ۱۳۵۳. تهران. ص ۲۰۴
۲. ابوالفداء. **تقویم البلدان**. ترجمه عبدالمحمد آیتی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۹. ص ۴۴۲

2. Jamila sadigova, taiiba alakbarova. Fars dilini tagig edan azarbaijan alimlary. Baku. Elm. 1990. se 32
- شعر دوست، علی اصغر. **آموزش زبان فارسی در جمهوری آذربایجان**. شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی. تهران. ۱۳۷۴. ص ۱۳۰

به زودی گسترش زبان ترکی در آذربایجان و اران به آفرینش متون ادبی منجر شد. در ابتدا وجود واژه‌های ترکی در اشعار شاعرانی چون خاقانی شروانی و نظامی گنجوی نشان از آغاز راه بود. حسام‌الدین حسین بن عبدالؤمن خوبی از شاعران آذربایجان در سال ۶۴۰ ق لغت نامه‌ی منظوم عربی-فارسی با نام «نصیب الفتیان و نصیب التبیان» را نوشته و علاوه بر آن یک فرهنگ ترکی-فارسی را به عنوان «تحفه حسام» در ۲۹۶ بیت به نظم کشید. در این فرهنگ از بحرهای مختلف عروضی استفاده شده است. این اثر را می‌توان نخستین گام در عرصه‌ی تألیف فرهنگ‌های ترکی-فارسی دانست.

تقریباً در همین زمان یک ارانی به نام فخرالدین هندو شاه بن سنجر بن عبدالله نخجوانی دانشمند، مورخ و فرهنگ‌نویس و شاعر سده‌ی هفتم و هشتم کتابی به نام «صحاح العجم» یا «الصحاح العجیمه» نوشته که در این کتاب معادل ترکی حدود ۵۱۱۷ واژه‌ی فارسی داده شده و در هر مدخل مترادفات، مشتقات و ... مربوط به هر واژه آمده است. پسر او یعنی محمد بن هندوشاه نخجوانی نیز در سده‌ی هشتم کتاب «صحاح الفرس» را که یک فرهنگ فارسی به ترکی است، نگاشت.

بدین ترتیب پیشرفت زبان ترکی در آذربایجان و اران، بر ابعاد نزدیکی و پیوستگی این دو افزود. بدین ترتیب نیز در آثار تاریخی دوره‌ی مغول و ایلخانان آذربایجان و اران، همواره به عنوان یک واحد یکپارچه ذکر شده‌اند. پس از فروپاشی حکومت چوپانیان، جلایریان بر آذربایجان و اران مستولی شدند (۷۶۰ ق) آنان به شیروان نیز حمله کرده و آنجا را به قلمرو خود افزودند ولی سلطان اويس، شیروان شاه را در مقام خود باقی گذارد.

در ۱۳۸۶ م / ۷۶۳ ق تیمور لنگ به آذربایجان حمله کرده و به حکومت جلایریان پایان داد. او حکومت بر آذربایجان و اران را به پسرش میران شاه سپرد ولی خود نیز به دفعات برای قشلاق کردن به اران و قره باغ می‌آمد. به دستور او تعداد زیادی از ترکان به اران کوچ کردند. در زمان تیمور نیز کشمکش تشیع و تسنن وجود داشت ولی او دخالت مهمی در این کار نکرد اگر چه به صوفیان علاقه نشان می‌داد.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۴۹

پس از مرگ تیمور، پسرش شاهرخ جانشین او شد. در این زمان میران شاه حاکم آذربایجان و اران بود. شاهرخ معتقد بود که میران شاه تنها حاکم اران است و نباید در امور آذربایجان دخالت کند ولی پیوستگی اقتصادی بسیار زیاد آذربایجان و اران، مانع از انجام خواسته وی شد. او در فرمانی به برادرش میران شاه چنین می‌نویسد:

«... آن برادر که در ممالک آذربایجان که تخت گاه ممالک (است) دخلی ندارد، اما ولایت اران و موقان و ارامنه و گرجستان در تصرف آن جناب است و اگر به تنسيق امور آن مملکت التفات ارزانی می‌فرمایند، ... لله الحمد که جناب شهریاری بمزید کیاست از سلاطین جهان ممتاز است و (با قوال) اصحاب شر و ارباب فتنه عمل نخواهد کرد که موجب پریشانی خاندان و ناشناسی دودمان خواهد گشت.

بر شیشه خویش مزین سنگ با لشکر خویشتن مکن جنگ»

شهاب الدین عبدالله خوافی (متوفی ۸۳۳ ق) در کتاب جغرافیای حافظ ابرو از «ممالک آذربایجان» نام می‌برد.^۱ چندی بعد قره یوسف قره قویونلو، قلمرو میران شاه را به تصرف درآورد. شاهرخ برای مقابله با او به آذربایجان روی آورد و قره یوسف را شکست داد. با افول قدرت تیموریان و هم‌چنین قره قویونلوها، زمام کار به دست آغ قویونلوها افتاد. نیرومندترین حاکم آغ قویونلوها اوزون حسن بود که قلمرو او از رود کور تا خراسان طول داشت و در دوران حکمرانی او شهرها رونق گرفته و بازرگانی، دامپروری و پیشه‌وری رواج فراوان یافت. دانش و ادب نیز پیشرفت کرد. در این زمان برجسته‌ترین شاعر آذربایجان یعنی سید عمادالدین نسیمی (متولد ۱۳۶۹ م شماخی) برای نخستین بار اولین دیوان را به زبان ترکی آذربایجانی پدید آورد. شعر او به سبک ادبی شعر آذربایجان شکل داده است. شعر نسیمی زیباترین نمونه‌ی شعر غنایی است.^۲ جهان شاه قره قویونلو فرزند قره

۱. خوافی، شهاب الدین عبدالله. جغرافیای حافظ ابرو. به تصحیح صادق سجادی. مرکز

نشر میراث مکتوب ایران. تهران. ۱۳۷۸. ص ۳۲۲

۲. هیئت، جواد. سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی. انتشارات پیکان. تهران. ۱۳۸۰.

یوسف (که در سال ۸۳۹ به حکومت آذربایجان و اران رسید) نیز به ترکی شعر سروده و حقیقی تخلص می‌کرد.

آذربایجان و اران در دوره صفویه

زمانی که شیخ صفی‌الدین اردبیلی و جانشینانش فعالیت در عرصه‌ی تشیع را محور کارهای خود قرار داده و قدرت طلبی را نیز با آن همراه کردند بی‌تردید دوستان و دشمنانی یافتند. دوستانشان از میان قبایلی ترک زبان مانند شاملو، استاجلو، تکه‌للو، روملو، ذوالقدر، افشار، قاجار، ارساق و صوفیان قره‌باغ بودند که پس از شیخ حیدر قزلباش نامیده شدند. دشمنانشان نیز ارباب حکومت آغ‌قویونلوها، شیروانشاهان و قره‌قویونلوها بودند. یکی از مناطقی که از آغاز در روند تبلیغ این خاندان قرار گرفت، اران بود. مردم شیعی مذهب قره‌باغ‌بارها از قیام شیخ جنید، شیخ حیدر و اسماعیل حمایت کردند ولی مردم شیروان یعنی آن سوی رود کور، مذهب تسنن داشتند. سرانجام اسماعیل صفوی در سال ۹۰۷ ق/ ۱۵۰۲ م در تبریز به نام شاه اسماعیل صفوی تاج‌گذاری کرد.^۱

در زمان تشکیل دولت صفوی، دو عامل اساسی پایه و اساس این حکومت جدید را تشکیل می‌داد. ۱. زبان ترکی ۲. مذهب تشیع

زبان ترکی به مثابه زبان هواداران دولت صفویه یعنی قزلباشان و مذهب تشیع به عنوان چکیده‌ی تمامی اعتراضات و میثاق‌های خونین ضد حکومتی در زمان بنی‌امیه و بنی‌عباس اهمیت فراوان داشتند. حاکمان صفوی قصد داشتند از این دو عامل به عنوان ستون‌هایی برای تحکیم فرمانروایی خود استفاده کنند. بیش از هر جای دیگر این دو عامل در آذربایجان وجود داشت. از این رو تبریز پایتخت انتخاب شد و آذربایجان نیز جزء اصلی و هسته‌ی مملکت بود. صفویان آذربایجان توجه ویژه‌ای داشتند.

گفته شد که در زمان مغولان، آذربایجان و اران همواره تحت حکومت واحد

۱. عالم‌آرای صفوی. به کوشش یدالله شکری. انتشارات اطلاعات. ۱۳۶۳. تهران

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۵۱

اداره می‌شدند.^۱ در دوره تیموری عنوان «ممالک آذربایجان» بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت. صفویان در تقسیم بندی جدید، ایالت‌هایی را به وجود آوردند که مهم‌ترینشان ایالت آذربایجان بود. این ایالت شامل بیگلربیگی‌های زیر بود:

بیگلربیگی‌های تبریز شامل استان‌های آذربایجان، آستارا، تالش - زنجان - سلطانیه - قاپان (زنگه زور)

بیگلربیگی‌های قره باغ شامل گنجه، پرتو، برگشاد، لوری و جوانشیر

بیگلربیگی‌های چخورسعد شامل ایروان، نخجوان، ماکو و بایزید

بیگلربیگی‌های شیروان شامل باکو، شکی، قوبا و سالیان.^۲

در دوره سلطنت شاه محمد خدابنده (۹۵۵-۹۸۵ق) نیز والی آذربایجان اداره‌ی سرزمین وسیعی را تا ناحیه‌ی شیروان، مغان، اران، ایروان و کردستان بر عهده داشت. در پایان دوره صفویه نیز ولایت آذربایجان مشتمل بر ناحیه‌ای بود که تقریباً با آذربایجان امروزی برابر بود و علاوه بر آن مناطق زنجان، سلطانیه، تالش و در آن سوی رود ارس قپان را شامل می‌شد. در این زمان اداره‌ی امور مالی‌ه‌ی آذربایجان نیز در دست وزیری بود که در قرن دهم هجری/ ۱۶ م مسؤول تمامی ایالت‌های شمال غرب ایران بود. در سال ۱۵۵۹/۹۶۶ میرزا عطاءالله خوزانی اصفهانی به عنوان «وزیر با اعتبار کل آذربایجان و شیروانات و شکی و گنجه» انجام وظیفه می‌کرد.^۳ او در حین مرگ شاه تهماسب، به علت پیری مستعفی شد و قاسم علی جانشین او شد. انگلبرت کمپفر سیاح آلمانی که در زمان شاه عباس اول

۱. مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده. به کوشش عبدالحسین نوایی. امیر کبیر. تهران. ۱۳۶۲. ص ۴۴۳

۲. تراب زاده، منیژه و دیگران. همان. ص ۵۱

۳. رهبرن، کلاوس میسائیل. نظام ایالات در دوره صفویه. ترجمه‌ی کیکاوس جهان‌داری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۲۵۳۷- تهران. ص ۱۵۹ در سال ۱۷۰۱ وزیر کل میرزا طاهر (محمد طاهر بیگ) بوده که در تبریز اقامت داشت. او با ۱۱۰۰ مرد به گنجه آمد. افراد وی در آن ناحیه پراکنده شدند تا مالیات سرانه‌ی مقرر را جمع‌آوری کنند. مالیات‌ها هر سال به این ترتیب گرفته می‌شد.

برای رساندن نامه‌ی رودلف به ایران آمده، در سفرنامه‌ی خود می‌نویسد:
«در حال حاضر بیگلر بیگی‌های زیر در ایران وجود دارد: ناحیه فارس
برای ایالات لرستان، خوزستان، کردستان، و سیستان، در ناحیه‌ی
خراسان برای ایالات مشهد، هرات، خراسان و قندهار. در ناحیه‌ی
ساحلی دریای خزر برای ایالات استرآباد، در ناحیه‌ی آذربایجان برای
ایالات تبریز، ایروان، داغستان، آذربایجان، قره باغ، گرجستان و
شیروان، در ناحیه‌ی عراق عجم کهگیلویه و همدان.»
به نوشته‌ی او، ایران به پنج ناحیه یا ایالت اصلی تقسیم می‌شد. او در وصف
ایالت آذربایجان می‌نویسد:

«۳- آذربایجان (شمال غرب ایران) که ماد شمالی و قسمتی از ارمنستان
را شامل می‌شود و تا سرحد ترکیه امتداد دارد.»^۱
شاردن نیز که در این دوره به ایران آمده و در سفرنامه‌ی خود کوشش زیادی
دارد تا نام‌های باستانی جغرافیایی را ذکر کند، می‌نویسد:
«در دربند از توابع ماد آذربایجان هم چنین چمنزارها و چراگاه‌های عالی وجود
دارد.»^۲

سام میرزای صفوی در کتاب تذکره‌ی تحفه سامی (سال ۹۶۸ ه.ق)، در معرفی
میرزا کافی می‌گوید: «از جمله بزرگ زادگان اردوباد آذربایجان است.» و
همچنین در معرفی حبیبی برگشادی او را «از برگشاد آذربایجان» می‌داند.^۳
در سیاحتنامه‌ی اولیاء چلبی آمده است:

«این شهر [اران] از شهرهای آذربایجان است.»^۴
حافظ حسین کربلایی تبریزی در «روضات الجنان و جنات الجنان» می‌نویسد:
«وفات مولانا ابولوفاء بن مولانا ابن تراب بن مولانا برهان الدین احمد

-
۱. سفرنامه‌ی کمپفر. انگلبرت کمپفر. ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری. نشر خوارزمی. تهران. ۱۳۵۷. ص ۱۵۷
 ۲. سیاحتنامه‌ی شاردن. ترجمه‌ی محمد عباسی. امیر کبیر. ۱۳۵۰. جلد سوم. تهران. ص ۱۶
 ۳. سام میرزای صفوی. تذکره تحفه سامی. به تصحیح رکن الدین همایون فرخ. شرکت سهامی علمی. تهران. بی تا. ص ۳۵۷
 ۴. سیاحتنامه‌ی اولیاء چلبی. ترجمه و تلخیص حاج حسین نخجوانی. تبریز. ۱۳۳۸. ص ۶۷

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۵۳

القاری التبریزی در بلدة نخجوان آذربایجان^۱

موقعیت آذربایجان تا پایان دوره صفویه به جز زمانی که در تصرف عثمانیان بود، حفظ شد. به طور کلی از زمان صفویه، نام اران کم کم در محافل دولتی از میان رفت و به جای آن به کرات عناوینی چون «بلاد آذربایجان»، «ممالک آذربایجان» به چشم می خورد. بدین ترتیب نام قره باغ جانشین اران شد و نام اران از کتاب های تاریخ و جغرافیا رخت برپست. لارنس لاکهارت در وصف پایان دوره صفویه می نویسد:

«در جنوب و جنوب شرقی گرجستان ولایت وسیع آذربایجان قرار داشت. این ولایت در آن ایام از آن چه امروز هست بس بزرگ تر بود زیرا شهرهایی چند از قبیل چخور سعد یا ایروان و نخجوان و قره باغ ... در بر داشت. تبریز هم چون امروز مرکز آذربایجان و مقر بیگلر بیگی آن بود. سایر شهرهای پر جمعیت آذربایجان عبارت بودند از ایروان و گنجه و اردبیل.»^۲

تادیوز یودا کرو سینسکی (۱۷۵۶-۱۶۷۵م) کشیش لهستانی که از ۱۷۰۷ تا

۱۷۲۵ در ایران بود می نویسد:

«بقای دولت صفویه از شاه اسماعیل تا شاه تهماسب، مقدار دوازده مملکت در تصرف داشتند: اول عراق عجم، دوم خوزستان، سیم لرستان، چهارم فارس و کرمان، پنجم مکران، ششم سمنان هفتم قندهار، هشتم زابلستان، نهم و دهم خراسان مازندران، هم گیلان، یازدهم و دوازدهم آذربایجان که عبارت از ایروان و شیروان است و گرجستان و داغستان باشد.»^۳

۱. کربلایی تبریزی، حافظ حسین. **روضات الجنان و جنات الجنان**. به تصحیح حاج میرا جعفر سلطان القرائی تبریزی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۴. ص ۵۸۴
۲. لاکهارت، لارنس. **انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران**. ترجمه مصطفی قلی عماد. بی نا. تهران. ۱۳۴۳. ص ۵ و ۶
۳. **سفرنامه ی کرو سینسکی**. (یادداشت های کشیش لهستانی عصر صفوی). ترجمه عبدالرزاق بیگ دنبلی (مفتون). با مقدمه و تصحیح دکتر مریم میراحمدی. انتشارات توس. تهران. ۱۳۶۳. ص ۵۶

در اواخر دوره‌ی صفویه که افغان‌ها بر ایران یورش آورده بودند و عثمانی‌ها قفقاز و آذربایجان در تصرف داشتند، سرداری از خراسان به نام نادر به مقابله با دشمنان پرداخته و پس از بیرون راندن افغان‌ها، ارتش عثمانی را در جنگ کرکوک در ۲۶ اکتبر ۱۷۳۳/۱۱۴۶ شکست داده و طی قراردادی با احمدشاه از دولت عثمانی تعهد گرفت که آن کشور متصرفات ده ساله‌ی اخیر خود را پس دهد. سلطان عثمانی (محمود اول) از تصویب قرارداد خودداری کرده و سپاهی را به فرماندهی عبدالله پاشا کوپرو اوغلو به جنگ نادر فرستاد. نادر در نامه‌ای که برای حاکمان عثمانی نوشته، چنین می‌گوید:

«... بنا بر این در این ایام که هنگام اعلام دولت شیعیان حیدر کرار و طلوع طلیعه ملت هشت و چهار است، به امداد بواطن قدسی موطن ائمه طاهرین، رایات فیروز علامات سعادت قرین پرتو افکن بلاد آذربایجان گردیده، بر عالمیان روشن است که ممالک مذکور خانه سیصد ساله قزلباش (بوده) و به تصاریف ادوار زمان و تطرق حدثان به تصرف اولیای دولت آل عثمان درآمده...»

در ۱۱۴۷ نادر در جنگی خونین بر عبدالله پاشا غلبه کرد و عبدالله پاشا در جنگ کشته شد. به گفته‌ی محمد کاظم مروی او پس از این غلبه «تدبیر و صلاح چنان دید که: اولاً معاودت به ایروان و گنجه نمایم و آن بلده را که معظم بلاد آذربایجان است تسخیر» نماید.^۱ در ۱۷۳۵م/۱۱۴۸ق نادر، عثمانیان را از آذربایجان و قفقاز بیرون رانده و برای تعیین تکلیف سلطنت به دشت مغان وارد شد. او پس از آن که تاج گذاری نمود، «چون ولایت آذربایجان محل سر [است]، و ثغور و دهنه‌ی ممالک روم و محل استیلای ولایت روم و لزگی بود، سپهسالاری و صاحب اختیاری آن ممالک را در کف برادر خود محمد ابراهیم خان وا گذاشت.»^۲ به نوشته‌ی عالم آرای نادری، نادرشاه برادرش ابراهیم‌خان ظهیرالدوله را به عنوان فرمانده کل قوای آذربایجان برگزیده و به تمام حکمرانان

۱. مروی، محمد کاظم (وزیر مرو). *عالم آرای نادری*. به تصحیح محمد امین ریاحی.

علم. تهران. ۱۳۶۹. ص ۳۸۰

۲. مروی، محمد کاظم (وزیر مرو). همان. ص ۴۰۶

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۵۵

«از مرز قافلانکوه تا اریه چای و حدود داغستان و گرجستان» دستور داد از او اطاعت کنند. نادر به ابراهیم خان دستور داد تا با «سپاه کینه خیز کل ممالک آذربایجان» عازم قره‌باغ شود.^۱

دوره‌ی خان نشین‌ها

روندی که از زمان صفویه آغاز شده بود، در دوره‌ی افشاریه تکمیل شد و نام اران به کلی از میان رفت. هر جا که مقصود از اران بود، نام قره‌باغ یا قره‌باغ اران ذکر می‌شد و هر جا که منظور بیان کلیت آذربایجان بود با نام ممالک آذربایجان، بلاد آذربایجان و ولایت آذربایجان از آن یاد می‌شد. از میان رفتن نام اران و عدم ذکری از آن در کتب معتبر تاریخی نشان دهنده‌ی تحکیم ارتباطات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی میان این منطقه با آذربایجان بود که ارتباطات اقتصادی میان آن دو قدمتی بس بیشتر داشت.

لشکرکشی‌های فراوان و خونین نادرشاه به آذربایجان و قفقاز، نارضایتی مردم را سبب شده بود. با مرگ نادرشاه در ۲۰ ژوئن ۱۷۴۷م / ۱۱۶۰ق، این امکان برای ابراز خواسته‌های جدید فراهم شد. پس از مرگ نادر نیز کشمکش میان بازماندگان نادر و مدعیان سلطنت آغاز شد. این فرصت مناسب در قفقاز و آذربایجان به خوبی قدر شناخته شد. در قره‌باغ، شکی، باکو، دربند، قوبا و ایروان خان نشین‌هایی تأسیس شد. طریقه‌ی تشکیل خان نشین‌ها این گونه بود که معمولاً یکی از رؤسای طوایف، با جمع آوری نیرو منطقه‌ای را تصرف و خود را خان آن منطقه می‌نامید. مهم‌ترین خان نشین قفقاز قره‌باغ بود. بنیان‌گذار این خان نشین، پناه علی بیگ جوانشیر از طایفه‌ی ساریجانی بود. پناه علی بیگ با استفاده از خلاء ناشی از مرگ نادرشاه، قدرتی به هم رسانده و عشایر و طوایف قره‌باغ را متحد کرد.

خان نشین‌های ایجاد شده که سخت در پی استقلال خود بودند، به زودی با

۱. لاکهارت، لارنس. نادرشاه آخرین کشورگشای آسیا. ترجمه‌ی دکتر اسماعیل افشار نادری. انتشارات دستان. ۱۳۷۷. تهران. ص ۳۶۲

یکدیگر درگیر شدند. هر یک از آنان تمایل داشتند قدرت و استقلال خود را اعمال نمایند و چون در بیشتر موارد خط مرزی میان آنان تعریف نشده بود و اساساً چنین شیوه‌ای پیشتر تجربه نشده بود، اختلاف میان آنان امری محتوم بود. به طور کلی تأسیس خان نشین قره باغ در قسمت اعظم اران پیشین، به منزله‌ی پایانی بود بر نام اران.

پناه علی بیگ که خود را خان قره‌باغ می‌نامید، نامی از اران نمی‌برد چرا که این نام بسیار پیشتر قابلیت جغرافیایی خود را از دست داده و جای خود را به عناوینی دیگر داده بود. علاوه بر آن قره‌باغ به نسبت اران حدود مشخص‌تری داشت در حالی که اران با سابقه‌ی دیرینه‌اش مانند هر مفهوم جغرافیایی باستانی، دستخوش شرایط زیادی بود.

به هر حال از سال ۱۷۴۷م یعنی زمان مرگ نادر، خان نشین‌ها فرصت برقراری استقلال خود را داشتند ولی آنان به جنگ با یکدیگر پرداختند و نتوانستند آنچنان که باید، از شرایطی که در آن مدعیان سلطنت ایران مشغول جنگ با یکدیگر بودند، بهره‌برند. تا اینکه در بهار سال ۱۷۶۰م کریم خان زند که بر دیگر مدعیان سلطنت چیرگی یافته بود، به آذربایجان روی آورد. خان‌های آذربایجان ناچار به فرمان وی گردن نهادند و او تعدادی از آنان، از جمله پناه علی خان جوانشیر را به عنوان گروگان به شیراز برد.

در دوره‌ی کوتاه سلطنت زندیه نیز سنت پیشین ادامه یافت و در فرامین و رقم‌های دولتی و تاریخی نامی از اران برده نشد. به عنوان مثال کریم خان زند در فرمانی که برای آزادی مسیحیان در ۱۷۶۳م/۱۱۷۷ق صادر کرده، چنین آورده است:

«... در ولایات آذربایجان از شیروان و قره باغ و دارالسلطنه‌ی تبریز و گنجه و نخجوان...»^۱

میرزا محمد صادق موسوی (نامی اصفهانی) در کتاب تاریخ گیتی گشا (در تاریخ زندیه) می‌نویسد:

۱. اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز. ص ۱۳۳

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۵۷

«رود ارس که از مشاهیر رودهایی کبیرست در وسط آذربایجان جاری و متصل به دریای خزر»^۱

در همین کتاب از «امرای عظیم الشأن الکای آذربایجان» یاد شده است. در سال ۱۷۵۹م/۱۱۷۳ق ابراهیم خلیل خان جوانشیر، حکومت قره باغ را به دست گرفت. او به یاری نیروهای داغستانی که با آنان خویشاوندی داشت، به سرزمین‌های پیرامون حمله برده و گنجه و شماخی و شکی را تابع خود کرد. او حتی به جنوب رود ارس نیز حمله برده و شهر تبریز را تصرف کرده و خواهرزاده‌اش اسدالله بیگ را به عنوان حاکم آن شهر تعیین کرد. نیروهای قره‌باغی تا قافلان کوه پیش رفتند.

با مرگ کریم خان زند، کشور ایران دچار آشوب شده و بار دیگر مدعیان سلطنت به جنگ با بازماندگان خاندان زندیه پرداختند. روس‌ها قصد داشتند از این وضعیت برای انجام برنامه‌های توسعه طلبانه در قفقاز استفاده کنند. از سوی دیگر نیز دولت عثمانی برای خنثی کردن اقدامات روس‌ها و و هم چنین اعمال نفوذ در قفقاز و آذربایجان، تلاش‌هایی انجام می‌داد. دولت عثمانی از دیرباز در مناطق داغستان و شیروان، به دلیل این که اهالی این مناطق پیرو مذهب اهل تسنن بودند، نفوذ داشته است. در این میان اختلاف میان خان‌های قفقاز و آذربایجان، دولت عثمانی را نگران کرده بود. دشمنی ابراهیم خلیل خان با حسین خان حاکم شیروان و فتحعلی خان حاکم قوبا، موجب پریشانی آن‌ها می‌شد.

در این زمان سلیمان پاشا والی چلدیر، مسایل موجود در آذربایجان را به دولت عثمانی گزارش می‌داد. دشمنی میان خان شیروان و خان قره‌باغ و راه‌حل آن، موضوع گزارشات سلیمان پاشا را تشکیل می‌دهد. سلیمان پاشا این دشمنی را برای منافع عثمانی خطرناک توصیف کرده و از دولت عثمانی می‌خواهد تا «فرامینی در مورد انصراف از این تهاجمات برای مردم داغستان صادر کند». در گزارشات سلیمان پاشا دو نکته اصلی و مهم به چشم می‌خورد. یکی این که در هیچ کدام از این گزارش‌ها نامی از اران در میان نیست. دوم این که هر جا سخن

۱. موسوی، میرزا محمد صادق (نامی اصفهانی). تاریخ گیتی گشا. به تصحیح سعید نفیسی. تهران. انتشارات اقبال. ۱۳۶۶. ص ۱۱۰

از خان‌های شیروان، قره باغ و شکی به میان می‌آید با عنوان خوانین آذربایجان از آن‌ها یاد می‌شود.^۱

دولت عثمانی که اختلاف میان خان‌ها را به زیان منافع خود می‌دید، آنان را به اتحاد فرا می‌خواند. یکی از خان‌هایی که در این باره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود، احمدخان دنبلی حاکم خوی بود. از این رو سلطان و صدر اعظم عثمانی طی نامه‌هایی جداگانه، خان‌های آذربایجان را به همکاری و اتحاد با احمدخان دعوت می‌کنند. احمدخان دنبلی خود در جواب نامه‌ی سلطان عبدالحمید اول می‌نویسد:

«علی حسب الامر الشریف، با عموم خوانین آذربایجان و وزراء و امرا و صاحبان الویه و سران سپاه ظفر دستگاه ممالک قریبه الحدود سلطانی متفق الهمه و متحد الکلمه گردیده به حرکات متبصرانه قیام، و چنان چه از جماعت مخدوله کفره، سوره قصدی و حرکتی به ابضاء و انحاء ممالک سلطانی و ولایات آذربایجان سمت ظهور یابد، به مقابله و مقاتله اقدام نموده، صرف تقدینه و بذل قضارای مکتت و مهنت خواهم نمود.»

از سوی دیگر نیز احمدخان جوانشیر رئیس ایل مقدم و حاکم مراغه در جواب نامه‌ی صدر اعظم عثمانی، احمدخان دنبلی را «صاحب اختیارات ممالک آذربایجان» می‌نامد. پیش‌تر نامه‌هایی به حکمرانان و خان‌ها داغستان، شیروان، قره باغ، ایروان و مراغه نوشته شده و از آن‌ها خواسته شده بود تا در دفاع از مرزها، حکمرانان خوی را یاری دهند.^۲

در سال ۱۲۰۵/م ۱۷۹۱ ق آغا محمدخان قاجار که مشغول جنگ با دیگر مدعیان سلطنت بود، به آذربایجان یورش آورد تا کار صادق خان شقاقی حاکم سراب را یکسره کند.^۳ صادق خان شکست خورده و به قره‌باغ گریخت. اما

۱. برای مطالعه‌ی گزارش‌ها ن.ک: گوگجه، جمال. قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی.

ترجمه‌ی وهاب ولی. وزارت خارجه. ۱۳۷۳. تهران. صص ۱۳۸ و ۱۳۹

۲. ریاحی، محمدامین. تاریخ خوی. تهران. انتشارات طرح نو. ۱۳۷۸. ص ۱۵۱

۳. ساروی در ذکر حمله‌ی آغا محمدخان به آذربایجان در بهار ۱۲۰۵ ق می‌نویسد:

«چون توسن آتشین سم عزیمت ملک آرای ربیع را در تکاپوی طریق تسخیر ممالک آذربایجان بوستان نعل در آتش بود.» ن.ک: ساروی، محمدفتح الله بن محمدتقی. تاریخ

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۵۹

ابراهیم خلیل خان به آغامحمدخان ابراز اطاعت نکرد و آغامحمدخان نیز که هنوز رقیب بزرگی چون لطفعلی خان زند داشت، واکنشی نشان نداده و بازگشت.

محمد ساروی در کتاب تاریخ محمدی (احسن التواریخ) می‌نویسد:

«ابراهیم خلیل خان جوانشیر که یکی از خوانین مشهور آذربایجان بود رو به آستان جلالت بنیان نیاورده، حضرت ثریا منزلت ساکت شده، مقدمه او را مسکوت عنہ انگاشتند و متعرض احوال او نگردیدند.»^۱

چندی بعد آغامحمدخان سپاهی را به فرماندهی سلیمان خان به قره باغ گسیل کرد. ابراهیم خلیل خان دو نفر از معتمدان را به نزد سردار فرستاده و اظهار اطاعت کرد. سلیمان خان فرستادگان قره‌باغی را مورد نوازش قرار داده و نامه‌ای به ابراهیم خلیل خان نوشت که در قسمتی از آن چنین آمده است:

«چون مصدوقه و اتخذالله ابراهیم خلیلا از صفحه احوال آن عمده الخوانین خوانا و وجوه آذربایجان را روی خدمت کاری به آستان این پادشاه و عزیز کرده ملک تواناست.»

آغامحمدخان پس از غلبه بر لطفعلی خان زند، تصمیم گرفت تا آذربایجان و گرجستان را مطیع نماید. او در آوریل ۱۷۹۵م / ۱۲۰۹ق نامه‌ای تهدیدآمیز به ایراکلی (هراکلیوس) والی گرجستان نوشته و او را نیز به اطاعت فرا خواند. در نامه آمده بود:

«چون نواب همایون ما به جهت تنبیه بعضی از سرکشان اطراف و دور دست ولایات آذربایجان با جیوشی فزون از انجم و فولاد بازوان سوار بارگی آهنین...»^۲

حاجی زین العابدین شیروانی (متولد ۱۱۹۳ه.ق در شماخی) در سال ۱۲۳۷ه.ق در کتاب ریاض السیاحه در ذکر ولایات ایران نامی از اران نمی‌برد. او در گلزار اول در گفتار دیار آذربایجان می‌نویسد:

محمدی (احسن التواریخ). به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۱.

۱. ساروی، محمدفتح الله بن محمدتقی. همان. ص ۲۴۰

۲. ساروی، محمد فتح الله بن محمد تقی. همان. ص ۲۷۲

«محدود است از طرف شمال بولایت موغان و شیروان و جبال البرز، و از سمت جنوب بعراق عجم و کردستان، و از جانب مشرق بدیار خلخال و گیلان و طالش و دیلم، و از جهة مغرب ببلاد ارمن و گرجستان، قدیم الایام از بندر یادکوبه الی ولایت خلخال ونودوینج فرسخ طولاً و از قصبه ماجروان تا جبل سینا پنجاه و پنج فرسخ عرضاً بوده...»
در این کتاب در بخش حکمرانان آذربایجان قبل از اسلام و بعد از آن، بطور مستقل نامی از اران نیست و سخن از «جمع بلاد آذربایجان» به میان آمده است. در ذکر احوال چوپانیان از «آذربایجان و اران» نام برده شده است. در بیان بقاع شیروان گفته است:

«محدود است از طرف شمال بجبال البرز و ملک داغستان و از جانب جنوب برود کر و موغان و از سمت مشرق بدریای خزر و از سمت مغرب بگرجستان»

در وصف رود کر گفته که این رود از «کنار ملک اران عبور میکند»^۱. بدین ترتیب آنچه که مشهود است اینکه برخی از منابع و مدارک آغازین دوره‌ی قاجار نیز قره‌باغ و اران را از آذربایجان می‌دانند و بر این امر تصریح دارند. حتی محمد ساروی در وصف قبیله‌ی قاجار می‌گوید:
«از ولایت ارم آیات شام‌اند که به تقریبات این جواهر را گنجینه‌ی گنجه‌ی آذربایجان توقف و تمکن و توطن اتفاق افتاد.»^۲

-
۱. شیروانی، حاجی زین العابدین. *ریاض السیاحه*. همان. ص ۱۴۶
 ۲. آقای تکمیل همایون نیز در مقاله‌ی پایگیری نظام قزلباش و نقش قاجار می‌گوید:
«قاجارها پس از بازگشت به ایران در آذربایجان به ویژه در قره باغ ساکن شدند.»
- تکمیل همایون، ناصر. *پایگیری نظام قزلباش و نقش قاجارها*. مجله‌ی تاریخ معاصر ایران. کتاب پنجم. زمستان ۱۳۷۲
- عبدالرزاق بیگ دنبلی (مفتون) از نویسندگان آذربایجانی که با آغامحمدخان در شیراز روابط دوستانه داشت، در ترجمه‌ی سفرنامه‌ی کروسینسکی مطلبی در مورد رابطه‌ی افغان‌ها با آذربایجان اضافه کرده است: «نقل کرده‌اند که افغان در سواحل بحر خزر، در حوالی شیروان و داغستان مسکن داشتند. با خود در باب الابواب خارج داغستان، در صحراها، ییلاق و قشلاق می‌کرده‌اند و طایفه مجهول الاصل بوده‌اند.

پورش روسیه به آذربایجان

روس‌ها از زمان پتر کبیر، به طور جدی به قفقاز روی آوردند ولی به دلیل مرگ پتر و ایجاد حکومت افشاریه در ایران، نتوانستند به اهداف توسعه طلبانه‌ی خود برسند. وصیت‌نامه‌ی منسوب به پتر، سر لوحه‌ی سیاست‌های روس‌ها قرار گرفت و درست یا نادرست بودن آن تفاوتی در این باره نداشت. آنان برای نفوذ به ایران قصد داشتند از مسیحیان به ویژه گرجیان و ارمنیان استفاده کنند. مسیحیان نیز که علاقه‌ی فراوانی به تابعیت روسیه داشته و آن کشور را نجات‌دهنده‌ی خود می‌پنداشتند، در این راه با روسیه همکاری می‌کردند. ایراکلی حاکم گرجستان در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۶م/۱۱۹۷ق طی معاهده‌ی گئورگیفسک، رسماً گرجستان را تحت الحمایه‌ی روسیه قرار داد. این حادثه سرآغاز نفوذ گسترده‌ی روسیه در قفقاز و آذربایجان بود. با مرگ آغامحمد خان قاجار در سال ۱۷۹۷م/۱۲۱۱ق راه برای روسیه هموارتر شد.

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲م/۱۱ جمادی الاول ق ژنرال سیسیانف به حکومت گرجستان گمارده شد. سیسیانف در ابتدا گنجه را محاصره کرد. جوادخان زیاد اوغلی قاجار حاکم گنجه با رشادت ایستادگی کرد ولی با خیانت ارمنیان گنجه سقوط کرد و جوادخان در ۳ ژانویه ۱۸۰۴م کشته شد. سیسیانف برای پیشروی روسیه در قفقاز، به قره‌باغ نظر داشت. او در گزارش شماره‌ی ۱۹ مورخ ۱۲مه

معلوم نبوده است که از قوم بحر خزر، یا شعبه از طایفه آن‌ها باشند. به هر تقدیر کار ایشان در آن حدود نهب و غارت بوده است. و از زمان امیر تیمور گورکان، اهالی آذربایجان، از ایشان تشکی و تظلم کرده، آن پادشاه ذیجاه آن طایفه را از آن جا کوچانیده در صحرائی که واقع بود میان هند و قندهار، ساکن و متمکن گردانیده، و دست تعدی ایشان را از آذربایجان به صد منزل کوتاه کرده و در آن جا نیز عادت ایشان نهب و غارت بود.» سفرنامه کروینسکی. همان. ص ۲۶

ساروی در ادامه سخن خود درباره‌ی منشاء قاجارها می‌گوید: «... طایفه جلیل مقدار قاجار تهور و دلاوری و شجاعت و سپاهیگری شهرتی تمام داشته و در ایران نامدار و در آذربایجان سرآمد روزگار بودند، بنابر این شاه عباس صفوی ماضی، ایل جلیل مذکور را از گنجه کوچانیده...»

۱۸۰۵ چنین می نویسد:

«قره‌باغ به جهت جغرافیای خود هم برای آذربایجان و هم برای ایران به عنوان دروازه است. بنابر این در استحکام و نگهداری آن کوشش فراوان به عمل آید.»^۱

در این زمان «آرام» کشیش ارمنی که برای پیوستن قفقاز به روسیه تلاش می کرد، در نامه‌ای به ارمنیان قره‌باغ چنین نوشت:

«واجب است، اینک که روسیه به دل محال تاخته، ارمنه از هرگونه همراهی و مساعدت نسبت به سران روسی فروگذار نکنند و تا حدود امکان آنان را در راههای آذربایجان جهت پیشروی عساکر روس همکاری نمایند.»^۲

در این زمان که ورود سیسیانف به گرجستان، مقامات ایرانی را هراسان نموده و از علاقه‌ی ابراهیم خلیل خان به روسیه و دیدار سفیران قره‌باغ با ژنرال کوالنسکی در تفلیس بیمناک شده بودند، درصدد چاره برآمدند. فتحعلی شاه در ذیحجه ۱۲۱۸ق/ ۱۸۰۳م در فرمانی به عباس میرزا پسر و ولیعهدش، دستور مقابله با روسیه را داد. در قسمتی از فرمان وظیفه‌ی عباس میرزا «... تمشیت و انتظام آذربایجان و قلع و قمع سرکشان آن سامان و تسخیر ولایت گرجستان و تفلیس و اخراج و اتباع ضالهی ابلیس» عنوان شده است.^۳

در شب ۲۳ ربیع الاول ۱۲۲۱ق/ ۳۰ مه ۱۸۰۶م روس‌ها ابراهیم خلیل خان را به قتل رساندند و پسرش مهدیقلیخان را جانشین او کردند. مقامات ایرانی که به پشتگرمی انگلیس و فرانسه امیدوار بودند بر روس‌ها فایق آیند، موفقیتی در این راه به دست نیاوردند. تنها نکته‌ی مهم در این باره آن بود که ایلات شمال رود ارس که از غلبه‌ی روس‌ها بیمناک بودند دسته دسته به جنوب ارس کوچ می کردند.

۱. امیراحمدی، بهرام. قره‌باغ از دیرباز تا کنون. بررسی رویدادها. مجله‌ی مطالعات آسیای

مرکزی و قفقاز. شماره‌ی ۴. ص ۲۹۶

۲. قوزانلو، جمیل. جنگهای دوم ایران و روس. ۲۸-۱۸۲۷. کتابخانه ترقی. ۱۳۱۵. تهران.

ص ۳۲۴

۳. اسنادی از روابط ایران با منطقه‌ی قفقاز. همان. ص ۲۵۰

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۶۳

فتحعلیشاه قاجار در جمادی الاول ۱۲۲۷ق / ۱۸۱۲م برای دلجویی از مهدیقلیخان جوانشیر و همراه کردن او با ایران، فرمانی خطاب به وی صادر کرده و در آن به وی اطلاع داد که:

«... عزیمت خسروانه را مقروناً به کمال التصمیم بر این معنی گماشته‌ایم که هر گاه مشارالیه با طایفه روسیه دشمنی آغاز و از عهده خدمات مقرر برآید و ساحت قره باغ را از لوٹ مداخلت روسیه پاک و مصفی نماید، مشارالیه را به نهجی که مقصود و مراد اوست در ولایت قره باغ متمکن و مستقر فرموده محال مزبور را بدون مشارکت غیر از بیگانه و خویش بدو واگذاریم و اهالی ولایت مزبور را که اکنون در سایر ولایات آذربایجان متفرق و متوطن شده‌اند امر به مراجعت فرموده...»^۱

ایران نتوانست بر ارتش روسیه فایق آید. جنگ اول ایران و روس به شکست ایران و انعقاد قرارداد گلستان در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳م / ۲۹ شوال ۱۲۲۸ق منجر شد که طی آن دربند، باکو، شیروان، شکی، گنجه، قوبا، داغستان و گرجستان و قره باغ به دولت روسیه واگذار شد. بدین ترتیب عصری نوین در تاریخ آذربایجان آغاز شد. حاکمیت خصمانه و قهرآمیز دولت مسیحی بر سرزمین‌هایی که مردم آن به جز گرجستان مسلمان بودند، کاری نه چندان آسان بود. برای برقراری این حاکمیت، در ۱۲ اکتبر ۱۸۱۶م / ۱۲۳۱ق ژنرال الکسی یرمولف به سمت فرمانده کل نیروهای روسیه در قفقاز تعیین شد. یرمولف قصد داشت هویت تاریخی مناطق اشغالی روسیه را تغییر داده و حدالامکان در جهت جذب مردم آن مناطق در روسیه تلاش نماید. نخستین اقدام او انحلال خان نشین‌ها بود. خان‌ها نیز ناچار مانند مهدیقلیخان جوانشیر و سلیم خان حاکم شکی به ایران گریختند.

بدرفتاری‌های روس‌ها با مردم مسلمان و هم‌چنین تمایل درونی دولت ایران برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی موجب آغاز دوره‌ی دوم جنگ‌های ایران و روس شد. در برخی فتاوای جهادی که از طرف عالمان و مجتهدان زمان برای ترغیب مردم به شرکت در جنگ با روس‌ها صادر شده، از سرزمین‌های آن سوی ارس با نام آذربایجان یاد شده است. مثلاً شیخ جعفر کاشف‌الغطاء در فتوای سال

۱. اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز. همان. ص ۲۵۸.

۱۲۲۸ق می نویسد:

«... ای کافه اهل ایران از عراق و فارس و آذربایجان و خراسان! آماده شوید به جهاد کفار لثام... و بدانید که مقتول ثغور آذربایجان در دفاع اهل کفر و طغیان برای حفظ بیضه اسلام و حراست ناموس مؤمنان و مومنین مانند شهدای کربلاست.»

در فتوای آقامحمدحسن بن محمدابراهیم گیلانی از «بلاد آذربایجان» نام برده شده است. آقا میرمحمدحسین بن عبدالباقی خاتون آبادی امام جمعه‌ی اصفهان می نویسد:

«... ناگهان جماعت روسیه را طغیان به سرحد کمال آمده ... دست تعدی و تطاول به مال و جان برخی از بلاد آذربایجان دراز کرد.»^۱

ولی این جنگ‌ها نیز با وجود رشادت سرداران و سربازان ایرانی، به شکست ایران انجامید در نتیجه در ۱۰ فوریه ۱۸۲۸م/ ۵ شعبان ۱۲۴۳ق قرارداد ترکمن چای میان ایران و روسیه منعقد شده و به موجب آن، تمامی سرزمین‌های ایرانی قفقاز به روسیه واگذار شده و رود ارس به عنوان خط مرزی دو کشور تعیین گردید. مسأله‌ی قابل توجه این است که در هیچ کدام از قراردادهای گلستان و ترکمن چای نامی از اران برده نشده است. چرا در قراردادهایی که خطوط مرزی در آن توضیح داده شده، اشاره‌ای به نام اران نشده است؟ به نظر می‌رسد که هیچ کدام از طرفین روس ایرانی در اثنای مذاکرات اصلاً به این نکته توجهی نداشته‌اند. علت نیز آن بوده که نام اران خیلی پیشتر از ادبیات حکومتی و تاریخی منطقه حذف شده بود.^۲

۱. رجبی، محمدحسین. **رسایل و فتاوی جهادی**. سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران. ۱۳۷۸. ص ۱۲۲

۲. در جنگ دوم ایران روس که عباس میرزا راهی آذربایجان شد و فتحعلی شاه به اردبیل آمد، میرزا ابوالحسن خان شیرازی در نامه‌ای به جورج کائینگ وزیر خارجه انگلیس چنین نوشت: «... اهالی ولایات متصرفی روسیه، از طالبش و سالیان و شیروان و شکلی و قراباغ و گنجه بر روسیه شوریده و تا اکنون که از فضل شوکت همایون به صوب آذربایجان چندی نگذشته، قلعه‌جات لنکران و سالیان و ارکوان و دیگر قلاع و محال طالبش عموماً، ولایات شیروان و شکلی و گنجه و تمامت محال قراباغ، سوای قلعه

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۶۵

روس‌ها به محض تسلط بر قفقاز تمامی خطوط تاریخی و مرزی داخلی را تغییر دادند. در ۱۸۴۰ دو ایالت شرقی و غربی در قفقاز پدید آمد. ایالت گرجی به مرکزیت تفلیس و ایالت کاسپی (خزر) به مرکزیت شماخی. در سال ۱۸۵۹م شاماخی در اثر زلزله ویران شد و مرکز ایالت به باکو انتقال یافت. طبق قانون ۹ دسامبر ۱۸۶۷ قفقاز به ۱۵ استان کوتائیس، تفلیس، ایروان، گنجه و باکو تقسیم شد. این اقدامات در جهت ادغام سریع تر قفقاز در قالب روسیه انجام می‌گرفت در این راستا نام‌های تاریخی شهرها تغییر یافت. مثلاً شهر گنجه به مناسبت این که در روز تولد ملکه الیزابت به دست روس‌ها تسخیر شده بود، به الیزابت پول تغییر نام داد. هم چنین روس‌ها برای تضعیف دین اسلام، به ویران نمودن بناهای اسلامی یا تبدیل آن‌ها به فروشگاه، تبلیغ دین مسیحیت و هم چنین مهاجرت و اسکان مسیحیان به ویژه ارمنیان در میان مسلمانان دست زدند. مقامات روسی برای اجرای برنامه‌های خود و صدور فرمان‌هایی برای مردم مسلمان قفقاز، به مترجمانی نیاز داشتن که هم زبان روسی را بلد باشند و هم به زبان‌های شرقی (ترکی، فارسی و عربی) مسلط باشند.

سه نفر از بهترین مترجمانی که برای مقامات روسی در این زمینه فعالیت می‌کردند، میرزا آدی گوزهل بیگ، میرزا فتحعلی خان آخوندزاده و عباسقلی بیگ باکیخانف بودند. میرزا آدی گوزهل بیگ یک قره‌باغی بود که کتاب «قره‌باغ نامه» را در باره‌ی تاریخ قره‌باغ نوشته است. عباسقلی بیگ باکیخانف از یک خانواده‌ی اشرافی باکو و نویسنده‌ی کتاب پراچ «گلستان ارم» درباره‌ی تاریخ منطقه شروان می‌باشد. میرزا فتحعلی خان آخوندزاده در نوخا (شکی) متولد شده ولی پدرش از خامنه بود و پدر بزرگش از رشت.

هر سه این مترجمان آگاهی کاملی در باره‌ی تاریخ آذربایجان و قفقاز داشتند ولی از میان آن‌ها تنها آخوندزاده بود که ارتباطات وسیعی با شخصیت‌های سیاسی

شوشی، از تصرف عساکر روسیه انتزاع و از عساکر نصرت قرین فوج فوج به ساخلو و حراست آنجا مأمور شدند.»

– اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس و روس و عثمانی. به کوشش غلامحسین میرزاصالح. نشر تاریخ ایران. تهران. ۱۳۶۵. ص ۳۳۳

و علمی ایرانی داشت. او همواره با افرادی چون میرزا یوسف خان مستشارالدوله، میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار)، میرزا ملکم خان ناظم الدوله، جلال الدین میرزا فرزند فتحعلیشاه، مستوفی الممالک، و مانکجی پیشوای زرتشتیان مکاتبه داشت. آخوندزاده در ۱۸۱۲م/۱۲۲۷ق در شهر نوخا متولد شده بود. او در سپتامبر ۱۸۶۸ به مستوفی الممالک می‌نویسد:

«معروض جناب جلالت نصاب وزیر می‌دارم که من فردی هستم از افراد فرقه‌ی اثنی عشریه مسقط الرأس من در صفحه آذربایجان بوده است.»
او در نامه‌ای به مانکجی پیشوای زرتشتیان در ۲۹ ژوئیه ۱۸۷۱ می‌نویسد:
«من خودم اگر چه علی‌الظاهر ترکم، اما نژادم از پارسیان است. جدم حاجی احمد از رشت آمده در آذربایجان توطن اختیار کرده است. پدرم میرزا محمدتقی و من خودم در آذربایجان متولد و پرورش یافته‌ام.»^۱

در منابع ایرانی نیز کاربرد همان عنوان ولایات و بلاد آذربایجان جریان داشت. مثلاً رضاقلی خان هدایت در ادامه‌ی کتاب روضة الصفاء (که خود بر آن افزوده)، می‌نویسد:

«نهر کر: در بلاد آذربایجان است و بدایت او از جبال روم باشد و به میان تفلیس و اران بگذرد و به آخر دریا منتهی شود.»^۲
در نسب نامه‌ی طایفه‌ی گنجه‌لوی قره‌باغ (که به قره‌داغ مهاجرت کرده‌اند) در

۱. آخوندزاده، میرزا فتحعلی. **الفبای جدید و مکتوبات**. گردآوری حمید محمدزاده. انتشارات احیاء. تبریز. ۱۳۵۷. ص ۲۴۹ و ۲۵۰. در آن زمان آخوندزاده به همراه عباسقلی بیگ باکیخانف و خاجاتور آبوویان پدر ادبیات نوین ارمنی جلسات ادبی داشتند. آخوندزاده و باکیخانف و آبوویان هر سه به پیشرفت و موضوعات نوین می‌اندیشیدند. آخوندزاده دغدغه‌ی سواد و تغییر الفبا را داشت. باکیخانف به عنوان اولین مترجم زبان روسی به ترکی و آبوویان نیز آهده‌های نوینی در ادبیات داشتند. فکر نمی‌کنم باکیخانف و آخوندزاده آن چنان که امروزه است توجهی به ارتباط مفاهیم آذربایجان و اران داشته‌اند.

۲. میرخواند (محمدبن خاوند شاه بن محمود. روضة الصفاء فی سیرة الانبیاء و الملوك و الخلفاء. به تصحیح جمشید کیان فر. نشر اساطیر. تهران. ۱۳۸۰. جلد ۱۱. ص ۶۱۳۸

سال ۱۲۸۳ ه. ق نوشته شده است:

«گنجه بر وزن پنجه، شهریست خوب و دیاریست مرغوب، از بلاد ایران و مضافات آذربایجان»^۱

در کتاب فارسنامه ناصری آمده است: «قره‌باغ آذربایجان»^۲

در کتاب داستان دوستان نوشته محمدعلی صفوت تبریزی به نقل از میرزامحمدحسن فانی زنوزی مؤلف کتاب ریاض الجنه از «شوشی آذربایجان» یاد شده است.^۳

محمدعلی تربیت در کتاب دانشمندان آذربایجان که آن را در ۱۳۱۴ خورشیدی نوشته، شعراء و نویسندگان دو سوی ارس را آورده است. در این کتاب، نام بیشتر از ۹۶ نفر از شاعران شمال ارس نیز آمده است.^۴ گاسپار دروویل جهانگرد اروپایی می‌نویسد:

«آران: منطقه‌ای است از ارمنستان ایران که تابع ایالت آذربایجان می‌باشد و مرکز حکومت ایروان است.»^۵

در روسیه نیز شواهدی وجود دارد که در اواخر سده‌ی ۱۹ مناطق شمالی رود ارس، به نام آذربایجان شناخته شده است. پروفیسور بوداگوف نام یک کتاب درسی را که برای آموزش زبان مردم کرانه‌های دریای خزر و قفقاز جنوبی در ۱۸۷۰ در پترزبورگ نوشته «راهنمای عملی لهجه‌ی آذربایجانی» نهاده است. میخائیل لازاروف پروفیسور انستیتوی تاریخی لازاروف مسکو در اثر خود به نام

۱. حافظ زاده، محمد. ارسباران در گذر حماسه و تاریخ. نشر مهدآزادی. تبریز. ۱۳۷۶. جلد ۲. ص ۷۱۰

۲. حسینی فسایی، حاج میرزا حسن. فارسنامه ناصری. به تصحیح دکتر منصور فسایی رستگاری. امیرکبیر. تهران. ۱۳۶۷. جلد اول. ص ۳۲۶

۳. صفوت تبریزی، محمدعلی. داستان دوستان. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. نشر ابو. تبریز. ۱۳۷۶. ص ۲۰

۴. تربیت، محمدعلی. دانشمندان آذربایجان. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. سازمان چاپ و نشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۷. تهران.

۵. دروویل، گاسپار. سفر در ایران. ترجمه‌ی منوچهر اعتماد مقدم. انتشارات شبابویز. تهران. ۱۳۷۰. ص ۳۳۴

«آنتولوژی ادبیات ترک» ترکهای قفقاز جنوبی را ترکان آذربایجان نامیده است. میرزا کاظم بیگ (پترزبورگ ۱۸۷۰-رشت ۱۸۰۲) که از استادان ادبیات فارسی و عربی دانشگاههای قازان و پترزبورگ بوده، به گواهی بارتولد یکی از بنیانگذاران خاورشناسی روسیه و نخستین مترجم گلستان به زبان روسی و دربندها به انگلیسی است. او عضو رسمی و افتخاری چندین انجمن خاورشناسی و علمی و اروپایی و آمریکایی بود. او در اثر خود به نام «دستور زبان تطبیقی زبانهای ترکی» که در ۱۸۴۶ توسط دانشگاه قازان منتشر شده، زبان ترکی آذربایجانی را به دو لهجه‌ی آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز تقسیم کرده است. آدولف برگر مجموعه‌ای از اشعار شاعران ترک زبان قفقاز را ترتیب داده و آن را تحت عنوان اشعار شعرای آذربایجان در ۱۸۴۷ در لایپزیک منتشر ساخته است.^۱

در پایان سده‌ی نوزدهم اتفاقات تازه‌ای در شرف وقوع بود. در سال ۱۸۶۹ استخراج نفت از معادن باکو آغاز شد. نفت باکو به طور خودجوش از زمین فوران نمی‌کرد و می‌بایست از زیر زمین بیرون کشیده می‌شد.^۲ چون در آن زمان صنعت استخراج نفت در مراحل اولیه بود، این کار به وسیله‌ی نیروهای کار کارگران انجام می‌شد. این کار نیروی فراوان می‌طلبید و چون کارگر کافی در قفقاز نبود، مهاجرت نیروی کار از ایران به قفقاز آغاز شد. این مهاجرت‌ها به اندازه‌ای بود که جمعیت شهرها افزایش یافت. در سال ۱۸۹۲ جمعیت باکو ۱۱۳۹۰۴ نفر، قویا ۱۸ هزار نفر، شاماخی ۲۳ هزار نفر، شکلی ۱۶ هزار، شوشا ۲۶ هزار و گنجه ۳۴ هزار نفر بود. بر اساس اولین آمارگیری ملی امپراتوری روسیه در ۲۸ ژانویه ۱۸۹۷ حدود ۷۴ هزار ایرانی در روسیه آمارگیری شدند. بزرگ‌ترین تمرکز در قلمرو قفقاز بود که حدود ۸۲٪ تمام ایرانیان مهاجر را در بر می‌گرفت. چهار شهر بزرگ باکو و گنجه، ایروان و تفلیس، بیشترین تمرکز را داشته‌اند.^۳

۱. رئیس‌نیا، رحیم. همان. ص ۸۴

۲. موسوی روحبخش، سیدمحمد. برآورد نفت و گاز کشورهای هم‌جوار در دریای خزر. مجله‌ی آسیای مرکزی و قفقاز. زمستان ۷۲. ص ۲۶

۳. حکیمان، حسن. کارمزدی و مهاجرت: کارگران ایرانی در جنوب روسیه ۱۸۸۰-۱۹۱۴. ترجمه‌ی افسانه منفرد. مجله تاریخ معاصر ایران. کتاب هفتم. ۱۳۷۴

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۶۹

این حجم وسیع مهاجرت انسانی به دنبال خود افزایش ارتباطات فرهنگی و اجتماعی را موجب می‌شد. کارگران ایرانی در قفقاز زندگی سختی داشتند ولی به مرور زمان وجود ارتباطاتی چون ازدواج، سکونت و خویشاوندی موجب آشنایی بیشتر میان دو سوی رود ارس می‌شد. این ارتباطات به تحکیم مناسبات تاریخی میان ولایات آذربایجان منجر می‌شد. کارگران ایرانی در آنجا با افکار انقلابی آشنا شده و به ویژه چون بیشتر از آذربایجان بودند با اشعار و مطالب انقلابی به ویژه از کسانی چون میرزا علی اکبر صابرانس می‌گفتند. جراید انقلابی و احزاب انقلابی در میان کارگران جا باز می‌کرد و در میان آنان و انقلابیون محلی حساسی از سرنوشت مشترک به وجود می‌آورد. حساسی که از ستم و اختناق دولت روسیه و بی‌کفایتی و استبداد دولت ایران مشاء گرفته و موجب هم‌فکری این افراد با یکدیگر می‌شد.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و نتایج آن در آذربایجان

در قرن نوزدهم نیز روسیه بمانند دیگر کشورهای اروپایی، درگیر اعتراضات و اندیشه‌های ملهم از ناسیونالیسم بود. رژیم تزاری روسیه که با هر گونه اصلاحات مخالفت می‌کرد، برای در امان ماندن از امواج بزرگی که در اروپا به وجود آمده بود (به ویژه در انقلاب‌های ۱۸۴۸) به سرکوب ناراضیان می‌پرداخت. با این حال انقلابیون نیز بی‌کار ننشسته، به سازماندهی و تلاش خود ادامه می‌دادند. شکست روسیه از ژاپن در ۱۹۰۵، در روسیه توفانی بر پا کرد و تحرک فراوانی به حرکت‌های انقلابی بخشید. شهرهای قفقاز به ویژه باکو که مرکز بزرگ کارگری بودند، از این مسأله دور نبودند. انقلابیون در میان کارگران در جنب و جوش بودند و نطفه‌ی نخستین احزاب انقلابی بسته می‌شد. در سال ۱۹۰۴ انجمن همت وابسته به کمیته‌ی سوسیال دموکرات کارگران روسیه، در باکو تشکیل شد.^۱

۱. نخستین سازمان مارکسیستی روسیه «گروه آزاد ساختن کارگران» در سال ۱۸۸۳ توسط عده‌ای هم‌چون ژرژ پلخانف (پدر مارکسیسم روسیه) تأسیس شد. در سال ۱۸۹۳ مارکسیست‌های روسی نام خود را سوسیال دموکرات نهادند. برای آگاهی بیشتر ن.ک:

نریمان نریمانوف از رهبران آن بود. علاوه بر اندیشه‌های مارکسیست، تمایلات ناسیونالیستی ترک‌گرایی نیز در قفقاز رو به رشد بود.

ناسیونالیسم در میان ارمنیان، گرجی‌ها و هم‌چنین مسلمانان رسوخ کرده بود. نخستین حزب ارمنی در سال ۱۸۸۷ در ژنو، با نام حزب هیچاک (ناقوس) تشکیل شد. در سال ۱۸۹۰ در شهر تفلیس حزب فدراسیون انقلابی ملت ارمنی یا داشناکسوتیون تأسیس گردید. در میان مسلمانان ناسیونالیسم به صورت تمایلات ترک‌گرایانه آشکار شد. در ۱۰ آوریل ۱۸۸۳ اسماعیل گاسپرالی یکی از نخستین ناسیونالیست‌های ترک‌نشریه‌ی ترجمان را منتشر کرد. از سال ۱۸۷۵ نیز نشریه‌ی اکیچی توسط حسن زردابی منتشر می‌شد که بعداً تعطیل شد. پس از انقلاب ۱۹۰۵ فعالیت انقلابیون شدت گرفت. نکته‌ی اصلی این بود که دو اندیشه‌ی مارکسیستی و ناسیونالیسم با وجود تفاوت‌های ماهوی یک‌دیگر، در میان ملل قفقاز نفوذ داشتند. هر دو این‌ها در ملت‌های سه‌گانه‌ی قفقاز نمایندگانی داشتند.

اگر چه هر دو این اندیشه‌ها تحول‌گرا بودند ولی پیروان آن‌ها برای انجام تحول در جامعه‌ی آن قفقاز اولویت‌های خاص خود را داشتند. مارکسیسم به ویژه در میان کارگران و به رهبری کسانی چون نریمان نریمانوف^۱ در نشو و نما بود. ناسیونالیست‌هایی چون احمدبیگ آقا اوغلو و محمد امین رسول زاده نیز به ترک‌گرایی توجه داشتند. مارکسیست‌ها بیشتر به این امید بسته بودند که از راه هماهنگی با موج انقلابی روسیه‌ی بزرگ، مردم ستم‌دیده‌ی قفقاز به ویژه کارگران را به اهداف خود برسانند و ناسیونالیست‌ها سعی داشتند با استفاده از موج ناسیونالیسم که در عثمانی پدید آمده بود، بر بیداری ملی و قومی تأکید ورزیده و خودآگاهی را در جهت ایجاد جامعه‌ای آگاه افزایش دهند. وجه

- کارمایکل، جوئل. تاریخ انقلاب روسیه. ترجمه‌ی دکتر امیر هوشنگ امیر مگری.

انتشارات رازی. ۱۳۶۳. تهران. ص ۵۴

۱. برای آگاهی از نریمان نریمانوف ن.ک:

- حریری اکبری، محمد. برگزیده آثار نریمان نریمانوف. انتشارات ابن سینا. تبریز.

۱۳۵۶.

- Ahmadof, teimur. Nariman narimanof. Yazichi. Baku. 1982.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۷۱

مشترک میان این دو حرکت، مبارزه با رژیم تزاری بود و تا زمانی که این دشمن مشترک از میان نرفته بود، تصادمی میان حرکات این دو جریان وجود نداشت. دوستی نریمانوف با رسول زاده خود نشانه‌ای از این دوران است.^۱

از تصادف ایام هر چقدر موج انقلاب در روسیه سرعت می‌گرفت، به همان میزان نیز ناسیونالیسم ترک گرا در عثمانی قوت می‌یافت. این هم زمانی در قفقاز نیز خود را نمایان کرد. بدین صورت که رشد فعالیت‌های مارکسیستی با افزایش فعالیت‌های ناسیونالیستی همراه بود. با این تفاوت که مارکسیسم بیشتر در میان طبقات پایین و قشر کارگران نفوذ داشت ولی ناسیونالیسم در میان قشر تحصیل کرده و متوسط شهری طرفدارانی یافته بود.

کدام یک از این جریان‌ها می‌توانست جذابیت بیشتری به ویژه در میان مسلمانان داشته باشد؟ حزب همت به عنوان مبلغ اندیشه‌ی کمونیسم یا حزب مساوات به عنوان مروج جریان ناسیونالیسم؟ دو عامل اساسی موجب برتری جریان ناسیونالیسم شد. یکی این که مغایرت اندیشه‌ی مارکسیستی با تعالیم مذهبی موجب نگرانی شده بود و حتی تغییر نام احزاب کمونیستی نتوانست آن را از میان ببرد. دوم این که قفقاز به ویژه پس از درگیری‌های قومی سال ۱۹۰۵ که با عنوان جنگ ارمنی - مسلمان شناخته می‌شود، تا حد زیادی پذیرای اندیشه‌های ناسیونالیسم شده بود. این درگیری‌های خونین که با نظر موافق دولت تزاری و برای سرگرم کردن احزاب انقلابی قفقاز به مسایل قومی اتفاق افتاده بود، فضای

۱. در زمان انقلاب مشروطیت، میان آذربایجان قفقاز و آذربایجان ایران تعاملات انقلابی و فکری برقرار بود. بسیاری از انقلابیان ایرانی مانند حیدرخان عمواغلو از آذربایجان قفقاز بودند و بسیاری از انقلابیان قفقازی نیز از مهاجران ایرانی مانند اسدالله غفارزاده بودند. چون هر دو طرف زیر یوغ حکومتی مستبد بودند، حس مشترکی با وجود تفاوت‌هایی پدید آمده بود. هنگامی که محمدعلی شاه از توشیح متمم قانون اساسی خودداری ورزید، اعتصاب، شهرهای مهم ایران و بویژه تبریز را فراگرفت. به گفته‌ی احمد کسروی مردم تبریز تهدید کردند که «اگر قانون اساسی بلافاصله تصویب نشود، آذربایجان را از ایران جدا خواهند کرد». برخی تلگرافهای مخابره شده از تبریز نیز با عنوان تهدیدآمیز «ملت آذربایجان» امضاء شده بود.

این سرزمین را به شدت به سوی قوم گرایی افراطی سوق داده بود.^۱ به ویژه خصوصیت تقویت شده میان ارمنیان و مسلمانان مزید بر علت شده بود.

با شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ موضوع پیچیده تر شد. پیش از جنگ، انگلیس و روس بر سر تسلط بر ایران با یکدیگر رقابت داشتند. ترس از قدرت روز افزون آلمانها موجب شد که آنها با امضای قرارداد ۱۹۰۷، ایران را به مناطق نفوذ خود تقسیم نموده و موقتاً توجه خود را به مسأله‌ی آلمان معطوف نمایند.^۲ با آغاز جنگ جهانی اول، ایران علیرغم اعلام بی طرفی به اشغال نیروهای روسیه و انگلیس درآمده بود. در این میان کشور عثمانی نیز که متحد آلمان به شمار می‌رفت، توجه ویژه‌ای به قفقاز و آذربایجان داشت. روس‌ها نیز که هرگز و در تحت هیچ شرایطی از مسأله‌ی پیشروی به سوی جنوب غافل نبودند، به دقت مراقب حرکات آلمان و عثمانی بودند. روس‌ها در سال‌های جنگ جهانی از تمام آذربایجان نقشه برداری کردند. عثمانیان نیز برای کردستان نقشه «ترکیه‌ی شرقی در آسیا» با مقیاس ۱:۲۵۰۰۰۰ به زبان ترکی منتشر کردند.^۳ روشن بود که مناطق شمال غرب ایران به ویژه آذربایجان، توجه زیادی را به خود جلب کرده و این کشورها برنامه‌های زیادی برای آن داشتند.

چون روسیه و عثمانی در این جنگ با یکدیگر در نبرد بودند، آذربایجان به عنوان منطقه‌ای استراتژیک برای هر دو اهمیت داشت. دولت ضعیف احمدشاه قاجار نیز قدرتی برای مقابله با تحرکات کشورهای خارجی نداشت. در این میان

۱. برای آگاهی بیشتر در باره‌ی مخاصمات قومی در قفقاز در سال ۱۹۰۵ ن.ک:

- کسروی تبریزی، احمد. تاریخ مشروطه‌ی ایران. امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۷. صص ۱۴۵ و ۱۴۶
- اردوبادی، محمدسعید. فائلی ایلر. کمیته‌ی حمایت از مردم قره باغ. ۱۹۹۱. باکوص ۱۱۶
- جبارلی، جعفر. جنگ ارمنی و مسلمان در انقلاب ۱۹۰۵. ترجمه‌ی بلوهر آصفی. نشر میر. تهران. بی تا

۲. برای آگاهی از قرارداد ۱۹۰۷ ن.ک:

- سعیدی، گلناز. انقلاب اول روسیه و عصر مشروطه. نشر امیرکبیر. تهران. ۱۳۸۴. ص ۹۳
۳. آلفونس، گابریل. تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران. ترجمه‌ی فتحعلی خواجه نوری. انتشارات ابن سینا. تهران. ۱۳۴۸. ص ۳۵۵

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۷۳

تحرك عثمانی بیشتر بود. حزب اتحاد ترقی که زمام امور را در عثمانی به دست داشت،^۱ عمر ناجی یکی از سران خود را «بازرس کل آذربایجان و قفقاز شرقی» خوانده و از وی خواست برای الحاق آتی آذربایجان به بخش‌های شرقی قفقاز اقدامات لازم را به عمل آورد.

آلمان به عنوان متحد بزرگ عثمانی، از علاقه عثمانی به شرق آگاه بود. فون وانگنهایم سفیر آلمان در استانبول، به صدر اعظم عثمانی وعده داده بود که آلمان از تغییرات در مرز شرقی عثمانی حمایت می‌کند. مأموران آلمانی به فرماندهی دکتر ورنر اتوفون هنتینگ با مأموران عثمانی، برای عملیات تبلیغی در آسیای مرکزی همکاری می‌کردند. با این حال هماهنگی لازم میان آلمان و عثمانی وجود نداشت چرا که آلمان‌ها بیشتر علاقمند بودند تا در محور کرمان شاه به اصفهان و افغانستان راهی برای نفوذ به هند بیابند ولی عثمانیان بیشتر به محور آذربایجان توجه داشتند. این ناهماهنگی موجب شد که مأموران آلمانی در جنوب ایران به دام انگلیسی‌ها افتادند و نیروهای عثمانی نیز در آذربایجان کاری از پیش نبردند. برای رفع مشکل و انجام هماهنگی در روز ۱۱ فوریه ۱۹۱۵ م/ ۲۶ ربیع الاول ۱۳۳۳ جلسه‌ای در استانبول تشکیل شد که در آن انور پاشا و وابستگان نظامی و سیاسی آلمان و سفرای آلمان و اتریش شرکت داشتند. نتیجه جلسه این بود که

۱. در سال ۱۸۸۹ م عده‌ای از دانشجویان دانشکده‌ی پزشکی نظامی، در استانبول یک تشکیلات سَرّی با نام اتحاد و ترقی ایجاد کردند. این کمیته جزو حزب ترکیه‌ی جوان بود که توسط افرادی چون احمدرضاییگ و شاهزاده صباح الدین ایجاد شده بود. مهم‌ترین رهبران کمیته اتحاد و ترقی انورپاشا، طلعت پاشا و جمال پاشا بودند. کمیته‌ی اتحاد و ترقی در آغاز تمایلات پان‌اسلامیستی داشت و سپس مبلغ پان‌عثمانیسم شد ولی به تدریج ترک‌گرایی بر آن غلبه کرد. کمیته‌ی اتحاد و ترقی سیاست نگاه به شرق و پیوستگی با اقوام ترک زبان و ترک نژاد شرق را مطمع نظر خود قرار داده و این میان آذربایجان به عنوان سر پل اتصال عثمانی به ترکستان اهمیت ویژه پیدا کرد. انجمن ترکان در دسامبر ۱۹۰۸ تشکیل شد و چند آذربایجانی به ویژه احمد بیگ آقا اوغلو در آن عضو بودند. در ژوئن ۱۹۱۱ نیز «تورک اوچاغی» توسط دانشجویان تشکیل شد. علی حسین زاده یک آذربایجانی دیگر (۱۸۶۴-۱۹۴۱) در ۱۹۱۱ عضو شورای مرکزی کمیته‌ی اتحاد و ترقی شد.

نقشه‌ی انور پاشا مبنی بر تصرف آذربایجان تأیید شد. اما روس‌ها نیز بی‌کار نبودند. آنان در ۱۹۰۵ تبریز را در تصرف داشتند. در آن زمان مستوفی الممالک نخست وزیر ایران بود. روس‌ها قصد داشتند با جلوگیری از دخالت حکومت مرکزی ایران و با استفاده از اوضاع و احوال زمان جنگ، مقدمات جدا کردن آذربایجان از ایران را فراهم نمایند.^۱

نام جمهوری آذربایجان و مناقشه در مورد آن

همچنان که گفته شد بخش شمالی و جنوبی آذربایجان از دیر باز ارتباطات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با یک دیگر داشته و این ارتباطات روز به روز محکم‌تر و اساسی‌تر می‌گردید. از زمانی که بخش شمالی آذربایجان طی قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای به روسیه واگذار شده بود نه تنها این ارتباط کاهش نیافته بود بلکه به دلایلی هم چون انتشار کتاب و روزنامه، تشکیل احزاب، رشد فرهنگ عمومی، مهاجرت کارگران و... روز به روز این ارتباط افزوده می‌شد.

در پایان سده‌ی نوزدهم شرایط برای ایجاد مرحله‌ای اساسی در خودآگاهی ملی و قومی در میان مسلمانان بخش شمالی آذربایجان فراهم شده بود. آگاهی بر رنج‌های یکسان و هم‌چنین وجود امیدهای همسان، راه را برای این تحول هموار کرده بود. رفت و آمد میان دو سوی رود ارس، به درک این نکته منجر شد که مردم در هر دو سوی رود ارس، هویت فرهنگی و اجتماعی یکسانی دارند. این یکسانی و احساس همگرایی در ادبیات، موسیقی و هنر خود را نمایان کرد. نویسندگان آن سوی ارس با درک این همسانی به فعالیت می‌پرداختند. جلیل محمدقلیزاده با انتشار نشریه‌ی ملانصرالدین، یوسف چمن‌زمینلی با داستان «شاهقلی‌نین خیرایشی»، سلیمان آخوندوف با داستان «طمعکار» در ۱۸۹۹ و ... از این دسته‌اند. شاعرانی چون میرزا علی اکبر صابر که با مبارزات آزادیخواهانه مردم

۱. گرکه، اولریخ. پیش به سوی شرق. ایران در سیاست‌های شرقی آلمان در جنگ جهانی اول. ترجمه‌ی پرویز صدری. انتشارات سیامک. تهران. ۱۳۷۷. ص ۱۶۹

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۷۵

آذربایجان در انقلاب مشروطیت، هم سویی داشته و اشعاری در حمایت از آن دارد.^۱

در هنر نیز موسیقی مقام بلندی در ایجاد همسانی داشت. بی تردید قره‌باغ به عنوان قلب تپنده‌ی آذربایجان و جلودار جریانات پیشرو، نقش عظیمی در این تحول داشت. بزرگ‌ترین نویسندگان، شاعران و هنرمندان آذربایجان قره‌باغی هستند.^۲ در اواخر سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم نیز قره‌باغ نقش عظیمی در این بیداری ملی داشت. مدرسه‌ی خراط قلی در شوشا محل تربیت بزرگ‌ترین آهنگسازان، نوازندگان و خوانندگان بود. هنرمندان بزرگی چون مشهدی جمیل امیر اصلان اوغلو امیروف (پدر فکرت امیروف)، ذوالفقار صمد اوغلو آدی گوزلوف، عبدالباقی کربلایی علی اوغلو زلالوف (بلبل جان)، ابوطالب کربلایی مختار اوغلو یوسفوف، محمد مشهدی خلیل اوغلو (کنجه چی محمد)، حسین اوغلو کربلایی لطیف، مشهدی عیسی، صادق اسد اوغلو (صادق جان)، مشهدی محمد فرضعلیف، حاجی حوسو نفتعلی اوغلو، ذوالفقار عبدالحسین اوغلو حاجی بیگوف، اوزئیر عبدالحسین اوغلو حاجی بیگوف، جبار مشهدی اسماعیل اوغلو (قاریاغدی اوغلو)، میرحسین آقا سیدابراهیم اوغلو شوشینسکی، اسفندیار اصلان اوغلو جوانشیروف (خان شوشینسکی)، مجید بهبود علی اوغلو بهبودف و ... یا مستقیماً شاگرد مدرسه خراط قلی و یا به نحوی با آن ارتباط داشتند. این افراد

۱. برای مطالعه اشعار صابر ن.ک:

- هوپ هوپ نامه. میرزا علی اکبر صابر. باکو. انتشارات شرق غرب. ۱۹۹۲.

۲. برای آگاهی بیش‌تر از چند و چون فعالیت ادبی در بخش شمالی آذربایجان ن.ک:

- ریاض العاشقین (تذکره شعرای قره‌باغ) به کوشش یحیی خان محمد آذری.

نشر آفرینش. تهران. ۱۳۷۳

- تذکره‌ی شعرای قره‌باغ. بی. نا. بی. تا. بی. جا. نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی مرکزی تبریز.

- سخنوران چند زبانه آذربایجان. عسکر زینالی آلی. نشر آذر سیلان. اردیبل. ۱۳۷۶

- قره باغ شاعیرلو مسکنی. م. کریمی. مؤسسه فرهنگی یکتارصد زنجان. ۱۳۸۲

- حصاری، میر هدایت. آغا بیگم جوانشیر. مجله‌ی وارلیق. تابستان ۷۲. شماره ۲

آفرینندگان موسیقی مدرن آذربایجان هستند. آثار آنان بیشتر در حول محور مفاهیمی قدیمی مانند لیلی و معجون، کوراوغلو، عاشیق غریب و ... یا مفاهیمی جدید درباره‌ی آزادی، اعتراض و طبیعت دور می‌زد.

آهنگ‌ها و ترانه‌هایی که این هنرمندان بزرگ می‌آفریدند، در ارکسترهای مختلف نواخته می‌شد. برای مردم عادی نیز عاشیق‌ها، وظیفه‌ی انتقال این آهنگ‌ها در ترانه‌ها را داشتند. عاشیق‌ها نوازندگان و خوانندگان دوره گردی بودند که آمال و آلام مردم را به زبان شیرین و ساده بیان می‌کردند. از مهم‌ترین عاشیق‌های قره‌باغی که بسیار مشهورند می‌توان به خانم‌ها عاشیق بستی (بستی کربلایی بایرامعلی قیزی) و عاشیق پری و آقایان عاشیق شمشیر (شمشیر قربان اوغلو قویایف)، محمدجان عاشیق و میرزا جان مددوف اشاره کرد.

این عاشیق‌ها ترانه‌هایی می‌خوانند که در هر دو سوی رود ارس با آغوش باز پذیرفته می‌شد. در اشعار این عاشیق‌ها قهرمانانی ظلم ستیز مانند کوراوغلو، قاچاق نبی، قاچاق کرم و شخصیت‌هایی تاریخی با داستان‌هایی مانند داستان شکاری، داستان امیر ارسلان نامدار، عباس و گولگز، احمد و ملکه، عاشیق غریب و صنم و ... بیان می‌شد. بدین ترتیب موسیقی سنتی و مدرن آذربایجان، در نزدیک شدن هر چه بیشتر معادلات فرهنگی میان دو سوی رود ارس نقش به‌سزایی داشت.

یکی از هنرهای دیگر مشهور در قره‌باغ فرش‌بافی بود. مکتب فرش قره‌باغ در صدر مکاتب فرش آذربایجان است. در فرش قره‌باغ رنگ‌های بلوطی، قرمز، زرد، چهره‌ای و قرمز تند برتری دارد. فرش قره‌باغ از نشر هنری با فرش تبریز نزدیک است. حتی گره در فرش قره‌باغ نیز گره تبریزی است. در سده‌ی ۱۸ تحت تأثیر مکتب فرش تبریز، فرش‌هایی با نقش لچک ترنج آفریده شد. در پایان سده‌ی ۱۹ و در اوایل سده‌ی بیستم فرش‌های قره‌باغ با نقشه‌هایی از قاچاق نبی، تصاویری از صحنه‌ی نبردهای ستارخان و تصاویری از ملانصرالدین بافته می‌شد. یکی دیگر از نموده‌های هنر بافندگی در قره‌باغ، ورنی است. ورنی گلیمی است فرش نما که بدون نقشه و به شکل ذهنی اکنون توسط زنان و دختران عشایر مناطق «ارسباران، مغان» در استان آذربایجان شرقی تولید می‌گردد. بافت ورنی از قره‌باغ آغاز شده و در اثر روابط فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی، به اینسوی ارس آمده و رایج شده

است.

علاوه بر موسیقی و فرش و هنر، از نظر علمی نیز تحقیق درباره‌ی زبان در اواخر سده‌ی نوزدهم گسترش یافت. میرزا ابوالحسن وزیروف در سال ۱۸۶۱ کتاب «تاتار- آذربایجان دیلی درسی» را به زبان روسی در پترزبورگ منتشر کرد. فرهاد رحیم اوغلو آقازاده (۱۹۲۱ باکو - ۱۸۸۰ شوشا) در مقالاتی درباره‌ی تحصیل اجباری و گشایش سمینارهایی برای زبان مادری، پیرایش و تدریس زبان پیشنهاداتی ارائه کرد. در ۱۹۱۲ کتاب درسی «ادبیات مجموعه‌سی» را نوشت. سلطان مجید حاجی مرتضی علی اوغلو غنی زاده (۱۹۳۷-۱۸۶۶ شماخی) کتاب‌های «اصطلاح آذربایجان» (۱۸۹۰)، «لغت روسی- ترکی» (۱۸۹۱)، «مترجم زبان روسی» (۱۸۹۴)، «کلید ادبیات» (۱۹۰۰)، «لغت ترکی و روسی» (۱۹۰۴) را نوشت. با پشتیبانی مالی زین العابدین تقی اوف میلیونر باکو، کتاب‌های «دستور کامل زبان آذربایجان» و «دیوان سیدعظیم شیروانی» به چاپ رسید. میرزا حسن افندی القدری (۱۹۱۰-۱۸۳۴م) مورخ داغستانی در سال ۱۳۰۷/۱۸۸۹ ق کتاب «آثاری از داغستان» را به زبان ترکی آذربایجانی و با حمایت تقی اوف منتشر کرد.

فریدون بیگ کوچرلی (۱۹۲۰-۱۸۶۳) در ۱۹۰۳ رساله‌ای به نام «ادبیات ترکان آذربایجان» پیرامون شعرای ترکی سرای قفقاز به زبان روسی نوشت. عباس آقای شاعر هم در ۱۹۰۰ ترجمه ترکی از رستم و سهراب منتشر کرده که در جلد آن چنین آمده است: «از زبان فارسی به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه شده است.» عوامل مختلفی نیز چون سقوط حکومت تزاری در سال ۱۹۱۷، وجود احزاب ناسیونالیست چون حزب مساوات و هم چنین پیش زمینه‌هایی که گفته شد، موجب گردید که زمینه برای بروز مبانی هویت آذربایجانی در بخش شمالی رود ارس و در میان مسلمانان فراهم آید. این هویت دوباره تعریف می‌شد و در معرض شناخت قرار می‌گرفت. حزب مساوات و رهبر بانفوذش محمد امین رسول زاده در این زمینه نقش بسزایی داشتند.

گفته شد که در مدارک تاریخی قدیمی و جدید، عنوان آذربایجان بر نواحی شمالی ارس به گونه‌ای اطلاق می‌شد که آن مناطق جزئی از آذربایجان بوده‌اند به

این معنا که آن مناطق که اران و شیروان باستان بودند به همراه آذربایجان ایران، جزئی از آذربایجان محسوب می‌شدند. مثلاً رضا قلی خان هدایت در جلد ۱۰ روضه الصفاء می‌گوید:

«آذربایجان در سوابق ایام از بندر بادکوبه الی خلخال طولاً نمود و پنج فرسخ و از قصبه‌ی ماجردان الی جبل سینا عرض پنجاه و پنج فرسخ بوده است.»

یا اعتماد السلطنه در مرآت البلدان گفته است:

برده «شهری در انتهای خاک آذربایجان»^۱.

پس از این که روس‌ها قفقاز را به چنگ آوردند، نام‌هایی مجعول مانند ایالت کاسپی، قفقازیا، ولادی قفقاز و ... بر آن نهادند چون همه این نام‌ها با نگرش روسی به منطقه ارتباط داشت، در نتیجه برای مردم اهمیتی نداشت. در اوایل سده‌ی بیستم میلادی که ملل قفقاز با تشکیل احزاب و روزنامه‌ها و ... سعی در باز تعریف هویت ملی و قومی خود داشتند، مسلمانان قفقاز نیز از این مسأله مستثنی نبودند.

با عزل ورونتسوف داشکوف در ۱۸۶۵ و نصب گراندوک نیکلای به جای وی، رویه‌ی بهتری درباره‌ی مسلمانان اعمال شده و آنان آزادی و امکانات جدیدی به دست آوردند. بدین ترتیب مردم مسلمان قفقاز هر چه پیش‌تر به یگانگی خود با آذربایجان پی می‌بردند. آنان از نظر فرهنگی، تاریخی، میراث مشترک، سرنوشت مشترک، زبان، طرز معیشت و نوع نگاه به هستی، آذربایجانی بودند و این که آنان خود را آذربایجانی بودند، هیچ مشکلی تولید نمی‌کرد چرا که این مسأله دارای ابعاد تاریخی و فرهنگی مشخصی، منسجم و استوار بود. در ذهن نویسندگان و شاعران بزرگی چون آخوندزاده، باکیخانوف، میرزا علی اکبر صابر، جلیل محمدقلی زاده این مسأله که خود را آذربایجانی بدانند، هیچ پیامد منفی و بارزی نداشت و آنان این مسأله را به راحتی پذیرفته بودند. باید دوباره تأکید کنم که هویت آذربایجانی هویتی است که از دو سرچشمه

۱. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. مرآت البلدان. عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. دانشگاه تهران. ۱۳۶۷. ص ۲۰۶۴

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۷۹

تغذیه می‌کند: یکی از فرهنگ ایرانی. بی‌تردید فرهنگ آذربایجان با نشانه‌هایی انکار نشدنی، رنگ و بوی ایرانی دارد. آذربایجان همواره در فرهنگ، تاریخ، اقتصاد و سیاست ایران حضور داشته و از آن نیز تأثیر پذیرفته است. وجود واژه‌های فارسی در اشعار، ترانه‌ها و ادبیات آذربایجان، نمونه‌ی این نزدیکی است. دیگر این که هویت آذربایجانی به تبع زبان ترکی، با میراث عمومی و فرهنگ ترکی ارتباط پیدا می‌کند. دده قورقود، کوراوغلو، قاجاق نبی و دیگر داستان‌ها صبغی ترکی دارند. هویت آذربایجان ملهم از فرهنگ ترکی، سخت طبیعت گراست. هر دو این سرچشمه‌ها در طول تاریخ بر هویت این مردم اثر گذارده‌اند. فرهنگ آذربایجان از هر دو این سرچشمه سیراب شده و بالیده است. در آثار شاعران بزرگ و کوچک، نامدار و گمنام آذربایجان، این دو سویگی به خوبی مشخص است. این مسأله نه آنچنان که برخی گفته‌اند بحران هویت است. چون بحران هویت ریشه در رنج دارد رنجی در نامشخصی. ولی فرهنگ آذربایجان امکانات فراوانی دارد تا به این بحران دچار نشود. البته گفتنی است که افرادی خواسته یا ناخواسته به این رنج دچارند ولی مردم عادی آذربایجان چیزی از این رنج ندارند. آنان هم از گلستان لذت می‌برند هم از ترانه‌های عاشیق‌ها.

این هویت تاریخی در زمان انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، در بخش شمالی آذربایجان دوباره تعریف شد و مورد شناخت قرار گرفت. محمد امین رسول‌زاده به عنوان یک رهبر فرهیخته، آگاهی کاملی درباره‌ی فرهنگ ایران و هم‌چنین فرهنگ ترکی داشت. او با شخصیت‌های ایرانی رابطه‌ی دوستانه داشته و در روزنامه‌های ایران مقاله می‌نوشت. هم‌چنین در کشور عثمانی نیز دوستانه با نفوذ داشت. رسول‌زاده با وجود جوانی‌اش، بر هر دو جنبه‌ی هویت آذربایجان احاطه داشت و از این نظر شخصیت قابل توجهی بود. رسول‌زاده با دیدن این وضع که امپراتوری تزارها در احتضار قرار گرفته، زمان را برای آزادی مردم ستمدیده‌اش مناسب می‌یافت. اما آیا در فضایی خصومت‌آمیز که میان ارمنیان و مسلمانان برقرار بود و ارمنیان حمایت روسیه را به همراه داشتند، مسلمانان می‌توانستند با اتکا بر نیروی اندک خود دم از استقلال بزنند؟

رسول‌زاده و دیگر رهبران مساوات این کار را بدون کمک کشورهای

خارجی شدنی نمی‌دانستند. ایران نمی‌توانست نقشی در این زمینه داشته باشد چرا که خود در چنگال فساد و ضعف و استبداد گرفتار بود و حتی قادر به دفاع از مرزهای خود نبود. عثمانی کشوری بزرگ اما ضعیف شده بود که امید می‌رفت با فعالیت اتحاد و ترقی دوباره جان بگیرد. در این میان سیاست نگاه به شرق عثمانی نیز می‌توانست امیدهایی را برانگیزد. علیرغم نظر افرادی چون نریمانوف، رسول‌زاده اعتمادی به روسیه نداشت.^۱

در این زمان اهداف استقلال خواهانه‌ی حزب مساوات با اهداف شرق‌گرایانه ناسیونالیست‌های کمیته اتحاد و ترقی که عملاً زمان امور را در عثمانی به دست گرفته بودند، همخوانی پیدا کرد. حمایت نظامی آلمانی از عثمانی نیز مزید بر علت شده بود. البته این به معنای هماهنگی کامل میان ترک‌گرایان عثمانی و استقلال طلبان آذربایجان نمی‌باشد. اختلاف در این جا بود که رهبران آذربایجانی بویژه رسول‌زاده هویت آذربایجانی را ملهم از سه سرچشمه ایرانی - ترکی - اسلامی (بویژه شیعی بودن که در کتاب سیاوش زمانه نوشته‌ی رسول‌زاده به خوبی هویدا است) می‌دانستند، در حالی که سران کمیته‌ی اتحاد و ترقی خواستار ادغام آذربایجان در قلمرو بزرگ توران بودند. از دیدگاه آنان هرگونه تأکید بر هویت مستقل برای آذربایجان، می‌توانست رسیدن به هدف عالی تشکیل یک کشور بزرگ ترک را با خطر مواجه سازد.

در ۱ مه ۱۹۱۷ / ۹ رجب ۱۳۲۵ نخستین کنگره‌ی سراسری مسلمانان روسیه، با حضور ۸۰۰ نماینده از مسلمانان روسیه در مسکو تشکیل شد. بحث اصلی نمایندگان مسلمانان باکو از جمله علیمردان بیگ توپچی باشوف و محمد امین رسول‌زاده پیرامون فدرالیسم و اشکال مختلف آن بود. موج استقلال خواهی در میان ملل قفقاز و به ویژه ارمنیان و گرجیان مشهود بود. مسلمانان نیز نمی‌خواستند از این مسئله برکنار باشند ولی ارمنستان و گرجستان دارای حدود تاریخی

۱. برای آگاهی از زمینه‌ها و چگونگی تلاش برای استقلال آذربایجان ن.ک:

- baikara, husain. Azerbaijan istiglal mubarizasi tarixi. Azarnashr. Baku. 1992.
-sheikhzamanli, nagi. Azerbaijan istiglal mujadelasi khatiralari. Azarnashr. Baku. 1997

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۸۱

کمابیش مشخص و نام‌های ملی بود که بر اساس قومیت و ملیت به وجود آمده بود اما برای مسلمانان این گونه نبود.

مسلمانان قفقاز همواره با عنوان مسلمانی که ویژگی دینی داشت، شناخته می‌شدند و در ادبیات بین الملل نام قومی شناخته شده نداشتند. آنان را بیشتر مسلمان و یا تاتار که عناوینی مبهم و نامشخص بود، می‌نامیدند. نام‌های تاریخی اران و شیروان نام‌هایی باستانی بودند و این مناطق از دیرباز همواره و کمابیش جزیی از آذربایجان شناخته می‌شدند ولی هیچ مدرک تاریخی وجود ندارد که اران و شیروان به تنهایی آذربایجان بوده و به این عنوان شناخته شده باشند. بلکه واقع مطلب این بود که اران و شیروان جزیی از آذربایجان و با آذربایجان بوده‌اند. رهبران حزب مساوات باید تصمیم می‌گرفتند که در اعلامیه‌های خود چه نامی را ملاک قرار می‌دهند و خود را نماینده‌ی چه عنوان می‌دانند؟ اران، شیروان یا آذربایجان؟

اران: این نام بسیار کهن و در منابع جغرافیایی و تاریخی مختلف، به صورت‌های گوناگون بیان شده است. ولی انتخاب این نام مستلزم دشواری‌ها و ایراداتی بود:

الف) نام اران و قلمرو اران در مقاطع مختلف تاریخی تغییر کرده بود. در مرحله‌ی نخست اران به آلبانیای کهن که میان رود کور و دریای خزر وسعت داشت، اطلاق می‌شد. سپس آلبانی با گسترش قلمرو سرزمین‌هایی را میان دریای خزر و رود ارس در بر می‌گرفت و نهایتاً پس از ساسانیان به سرزمین واقع در میان رود کور و ارس اطلاق می‌گردید. اگر نام اران انتخاب می‌شد این سؤال پیش می‌آمد که کدام اران؟ منطقاً پاسخ این گونه بود که مفهوم شناخته شده و پایانی اران. مشکلی که بود چنین می‌شد آیا قلمرو استقلال خواهی مساواتیان تنها به سرزمین میان رود کور و ارس ختم می‌شد. پس شهرهای بزرگ باکو، شماخی، شکی و قوبا و لنکران چه می‌شدند؟

ب) نام اران تقریباً از زمان صفویه شروع به انحلال و محو شدن کرده بود. این

نام در سده‌ی نوزدهم و بیستم در ادبیات منطقه فراموش شده بود.^۱ احیاء این نام چگونه می‌توانست انجام گیرد و چه فوایدی در بر داشت؟ (ج) ارمنیان و گرجیان نام‌هایی ملی و بر اساس قومیت خود داشتند. آیا نام اران می‌توانست نشانگر قومیت آذربایجان باشد. در آن وانفسای توفانی، آیا نام اران می‌توانست شوری در دل‌ها انگیزنده و قوم‌خواهی و ملت‌خواهی را به عنوان نیروی محرکه یک کشور به خدمت بگیرد؟ نام اران نامی است جغرافیایی ولی فاقد تمام ویژگی‌های قومی و ملی است و نمی‌توانست هدف بزرگ استقلال را بر دوش خود حمل نماید. باید گفت که نام اران دارای ریشه‌ی تاریخی فراوانی بوده و از نظر جغرافیایی و تاریخی قابل تأمل بیشتری بود گر چه ایرادات قومی و سیاسی بر آن وارد بود.^۲

۱. برای آگاهی بیشتر ن.ک:

– رضا، عنایت‌الله. چرا نام اران از میان رفت؟. مجله آران. شماره ۵. پاییز ۱۳۸۳

۲. آقای واسیلی بارتولد در این باره می‌گوید:

«هرگاه لازم بود برای همه مناطق که خاک کنونی جمهوری آذربایجان را شامل می‌شود نامی برگزینیم بهتر می‌بود نام اران بر آن نهاده شود. نام آذربایجان از آن جهت برگزیده شد که پس از تأسیس جمهوری آذربایجان گمان می‌رفت که آذربایجان ایران و جمهوری آذربایجان یک واحد جغرافیایی را تشکیل دهند، زیرا از دیدگاه ترکیب جمعیت مشابهت بسیاری میان این دو وجود دارد. از همین رو نام آذربایجان برای این جمهوری در نظر گرفته شد. ولی اکنون که نام آذربایجان با دو مفهوم برای آذربایجان ایران و بالخصوص این جمهوری بکار گرفته می‌شود، خود موجب گمراهی و آشفتگی است. اغلب چنین پرسشی پیش می‌آید که منظور و مقصود کدام یک از این دو آذربایجان است: آذربایجان ایران، یا این آذربایجان؟ این دو سرزمین در سده‌های میانه، بویژه هنگام حمله مغولان و زمانی که آذربایجان ایران و این آذربایجان زیر سلطه ترکان قرار گرفت، سرنوشت مشترکی داشتند.»

ایشان در جایی دیگر می‌گویند:

«و اما راجع به ارمنستان، اران و آذربایجان. از قرن دهم هر سه آنها مجموعه واحدی را تشکیل می‌دادند. این نکته را بویژه می‌توان در آثار جغرافی نگاران ایرانی سده دهم

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۸۳

شیروان: شیروان نیز مانند ارژان نامی است کهن که در منابع مختلف و ادبیات آمده است. شیروان به نسبت ارژان قلمرو مشخص تر دارد. ولی سؤال این جاست که اگر نام شیروان انتخاب گردد، تکلیف قره‌باغ چه خواهد شد؟ قره‌باغ از نظر جغرافیایی و تاریخی، هرگز به طور مستمر تابع شیروان نبوده است. رود کور میان این دو همواره خودنمایی کرده است. تفاوت مذهبی میان این دو ریشه‌ای دیرینه دارد. شیروان با مسلمانان سنی‌اش و قره‌باغ با شیعیان متعصبش شناخته می‌شدند. شیروان همواره به عثمانی تکیه کرده و قره‌باغ به ایران. آیا نام شیروان علیرغم زیبایی و تاریخی بودنش، برای جمع میان شیروان و قره‌باغ مناسب بود؟ ایراد سومی که بر نام ارژان وارد شد، بر شیروان نیز نافذ است.^۱

آذربایجان: نام آذربایجان با در نظر گرفتن مفهوم قومی و ملی آن حائز اهمیت بود. مردم ارژان و شیروان از نظر فرهنگی، قومی و ملی آذربایجانی بودند و هستند و این نیز نه نکته‌ای است که بتوان در آن تردید کرد. علاوه بر آن نام آذربایجان شیروان و قره‌باغ را در بر می‌گرفت و ایرادات مربوطه را نداشت. از طرف دیگر نام آذربایجان بر این مناطق می‌توانست برنامه‌های یکصد ساله‌ی روس‌ها، برای

میلادی مشاهده نمود. آنها معتقد بودند که این سه منطقه با یکدیگر پیوند دارد و قطب زندگی آنها همگون است.» ن.ک:

بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام. همان. ص ۷۱

۱. این مسئله توسط یک دانشجوی باکویی از بارتولد خاورشناس روسی پرسیده شد: «پرسش: هنگامی که از آذربایجان سخن به میان می‌آید، آذربایجان ایران در کرانه جنوبی رود ارس مورد توجه قرار می‌گیرد که مرکز آن تبریز است. آیا ما حق داریم سرزمین خود آذربایجان بنامیم؟ آیا سرزمین ما آذربایجان نام داشت یا این که باید آن را شیروان بخوانیم؟»

پاسخ: هیچگاه شیروان به آن مفهومی که تمام خطه جمهوری آذربایجان کنونی را در برگیرد نبوده است، شیروان قسمت کوچکی از آن را تشکیل می‌داد که مرکز آن شهر شماخی بود و اما شهرهایی چون گنجه و غیره هیچگاه جزو شیروان نبوده‌اند.» ن.ک: بارتولد، واسیلی ولادیمیروویچ. جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام. همان. ص ۷۰

محو هویت تاریخی و فرهنگی مسلمانان این صفحات را خنثی نماید و دوباره آنان را به سرنوشت جهان اسلام و به ویژه آذربایجان ایران پیوند دهد. این پیوند برای در امان ماندن از استحاله‌ی فرهنگی و هویتی اهمیت ویژه داشت. از سوی دیگر آذربایجان در بردارنده‌ی آموزه‌های قومی و ملی مردم بود و می‌توانست موجب تقویت بنیان استقلال این سرزمین گردد. نام آذربایجان می‌توانست به تمامی مناقشات تاریخی پیرامون حدود قلمرو اران و شیروان پایان داده و عصری نوین را در حیات این سرزمین آغاز کند.^۱

با این حال نام آذربایجان بر این مناطق از نظر جغرافیایی و سیاسی مورد تردید قرار می‌گرفت. اگر چه اران و شیروان در مقاطع مختلف تاریخی از نظر اقتصادی و سیاسی جزئی از آذربایجان بوده‌اند و با مرور زمان پیوستگی‌های فرهنگی، زبانی، دینی و اجتماعی نیز پیوند آنان را مستحکم کرده است ولی نامیده شدن این مناطق به نام آذربایجان نشانگر تحول بزرگی محسوب می‌شد البته زمانی که به سیر ارتباطات میان آذربایجان و مناطق شمال رود ارس بپردازیم از بزرگی این تحول کاسته می‌شود و مسأله به مقطعی از یک روند طبیعی تبدیل می‌گردد. با این حال از دیدگاه جغرافیایی و سیاسی صرف می‌توانست سؤالاتی را در پی داشته باشد.

از نظر سیاسی مسأله دارای پیچیدگی‌های خاصی بود. ایران و عثمانی به ویژه

۱. دکتر قاسم‌زاده، وزیر خارجه‌ی دولت ملی مساوات در باکو، درباره‌ی گزینش نام آذربایجان می‌گوید: «پس از انقلاب ۱۹۱۸ م هنگامی که لنین سررشته‌ی کار را در دست گرفت و حزب بلشویک اعلام آزادی مردم از زیر یوغ ترارها را داد، ما در باکو، حزب ملی مساوات را برپا داشتیم و دولتی به همین نام تشکیل دادیم که من وزیر خارجه‌ی آن شدم. چون گمان کردیم که اگر به ایران که وطن گذشته‌مان بود ملحق شویم، می‌توانیم از شر روس‌ها رهایی یابیم. به مقامات ایرانی مراجعه کردیم و درخواست کردیم که ما مردم آران را از نو به وطنمان بپذیرد. بدبختانه نه این که از این سو اقدامی نشد، پاسخی هم به ما ندادند... ما در آن زمان، نام سرزمین خود را آذربایجان نهادیم و گمان کردیم که به این دستاویز می‌توانیم خود را ایرانی معرفی کنیم...»

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۸۵

از زمان صفویه با یکدیگر سر جنگ داشتند. عثمانی همواره به آذربایجان به عنوان منطقه‌ای مهم توجه داشته و تلاش فراوانی برای جدایی آن از ایران انجام دارند ولی با همت شاهانی چون شاه عباس اول و نادرشاه موفق به انجام این هدف نشدند. در آغاز سده‌ی بیستم نیز که عثمانیان با اندیشه‌ی ترک‌گرایی، سیاست نگاه به شرق را آغاز کردند، ایرانیان از آذربایجان احساس خطر کردند. نظر برتر این بود که عثمانیان که موفق به تصرف آذربایجان از نظر نظامی نشده‌اند، حال قصد دارند با مستمسک قرار دادن زبان ترکی در آذربایجان بر این سرزمین دست یابند. از این روزمانی که زمزمه‌های نامیده شدن آذربایجان بر شمال ارس به گوش رسید، مقامات ایرانی احساس نگرانی کردند. در اواخر صفر ۱۳۳۶ ق/ اوایل نوامبر ۱۹۱۷ شریف الدوله سرکنسول ایران در تفلیس وزارت خارجه گزارش داد:

«... چندی است مسلمانان قفقاز مثل ارمنه و گرجی‌ها درصدد تحصیل استقلال داخلی خود برآمده، می‌خواهند یک حکومت ترک تشکیل بدهند، ضمناً زمزمه‌ی ضمیمه و مختاریت آذربایجان در بعضی محافل مطرح مذاکره است. تمایل چنین حکومت مسلمان ترکی با قراین مبرهنه در آتیه به دولت عثمانی خواهد بود. مبلغین هم از تشویقات لازمه خودداری ندارند.»^۱

در اواخر زمستان ۱۲۹۶ یعنی چند ماهی پس از اعلام استقلال آذربایجان، یکی از جراید باکو گزارش داد که:

«در خلال مذاکرات صلحی که میان بلشویک‌ها و آلمان‌ها در برست لیتوفسک جریان داشت ترک‌ها خواهان آن شده‌اند که قفقاز به دو حکومت مستقل تجزیه شود. در طرف غرب مملکت گرجستان و در طرف شرق آذربایجان... [و]... آذربایجان ایران تمام به آذربایجان مستقل ملحق شود... این دو مملکت استقلال و مختاریت داخلی داشته و در تحت حاکمیت عالی‌ی عثمانی داخل شوند.»

این خبر واکنش تندی برانگیخت. روزنامه‌ی ایران که ارگان نیمه رسمی

۱. بیات، کاوه. توفان بر فراز قفقاز. نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران و جمهوری آذربایجان» ارمنستان و گرجستان در دوره‌ی نخست استقلال ۱۹۲۱-۱۹۱۸. انتشارات وزارت امور خارجه. ۱۳۸۰. تهران

دولت نیز به شمار می‌رفت، در توضیحی بر این خبر در اشاره به «خواب‌های پریشان و خیالات بی اساس... پاره‌ای مطبوعات قفقاز خاصه قفقاز جنوبی» نوشت:

«... آیا محل حیرت و شگفتی نیست از طرف جماعتی که هنوز تکلیف حال و آتیه خود را ندانسته و معلوم نیست مقدراتشان پس از قرن‌ها مسکنت و تبعیت دیگران در آینده چگونه خواهد بود، نسبت به دولت و ملت و حکومت ایران که از بدو تاریخ تمدن مقاومت خود را در تمام شاداند بزرگ عالم اثبات کرده اسائه ادب نموده و به خیال واهی، قطعات آن را بر حسب صرفه و صلاح خود تقسیم و به این بخش نمایند؟»

مقامات ایرانی که از جنبه‌ی سیاسی مسأله نگران بودند، تلاش‌هایی را آغاز کردند. محمد ساعد مراغه‌ای (ساعد الوزراه) سرکنسول ایران در باکو ملاقات‌هایی با ایرانیان مقیم باکو و هم چنین مسلمانان آنجا نموده و بر این نکته تأکید کرد که: «ایران مال آذربایجان است و نه آذربایجان مال ایران.» روزنامه‌ی رعد به مدیریت سیدضیاء الدین طباطبایی گزارش داد که در پی برگزاری این مجالس و سخنرانی‌ها

«... که در این ایام جراید داخله هم در تعقیب این مسأله مقالاتی نوشتند که کاملاً مؤثر واقع گردیده، رؤسا، و بعضی از اعضای مساوات با آقایان ایرانی‌ها ملاقات‌هایی نموده قرار تشکیل یک کنفرانس دیگری که در این چند روزه خواهد بود داده شد و سپس حاضر شده‌اند که اسم آذربایجان را از این حدود برداشته، به اسم دیگری خطاب نمایند.»

در این زمان قفقاز حالت فوق‌العاده‌ای داشت. از یک سو بلشویک‌ها به فرماندهی استپان شائومیان، باکو را در دست داشتند از سوی دیگر نیروهای ضد انقلاب روسی به فرماندهی ژنرال دنیکین، در شمال قفقاز فعال بودند و نیروهای ژنرال پیچراخوف نیز باکو را تهدید می‌کردند. کمون یا سووت باکو به رهبری شائومیان، رویه‌ای خشن در برابر مسلمانان در پیش گرفت. آنان با جلب حمایت واحدهای نظامی ارمنی و داشناک از ۱۷ تا ۲۱ مارس حدود ۱۰ هزار نفر از مسلمانان باکو را قتل عام کردند. در ۲۲ و ۲۳ مارس داشناک‌ها به رهبری دراستمات کانایان (درو) و گارگین نژده تره‌ارتونیان مسلمانان را در خان‌کندی

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۸۷

کشتار کردند. نیمی از شهر شوشا سوخت. ۲۱۱ روستای مسلمان نشین آسیب کلی دید. هزاران مسلمان به قتل رسیدند.^۱ مسلمانان در شرایط سختی قرار داشتند.^۲

در این حال که ارتش عثمانی برای یاری رساندن به مسلمانان به سرعت در حال پیشروی بود، در ۲۶ مه ۱۹۱۸/۱۴ شعبان ۱۳۳۶ ق گرجستان با حمایت آلمان اعلام استقلال کرد. در ۲۸ مه ۱۹۱۸/۱۶ شعبان جمهوری آذربایجان در گنجه اعلام استقلال کرد و محمد امین رسولزاده با اکثریت آرای جلسه فوق العاده‌ی چهارحزب مسلمان قفقاز (مساوات، سوسیالیست‌های مسلمان، مسلمانان سوسیالیست منشویک (همت) و اتحاد مسلمانان روسیه) به ریاست شورای ملی آذربایجان انتخاب شد. در حالی که نیروهای عثمانی با ارمنیان سخت در حال جنگ بودند، ارمنستان نیز در روز ۲۹ مه، ۱۷ شعبان اعلام استقلال کرد.^۳

اعلام استقلال آذربایجان و رسمیت یافتن این نام، به برخی بحث‌ها و احتمالات پایان داد و بر بحث‌هایی نیز دامن زد. به طور مسلم مطبوعات و شخصیت‌های ایرانی، واکنش شدیدی نشان دادند. حتی برخی مطبوعات پا را از حد اعتراض فراتر نهاده به فحاشی پرداختند. پیشتر نیز نزاعی قلمی در این خصوص صورت گرفته بود. روزنامه‌ی ارشاد چاپ تهران مسلمانان قفقاز را از نژادی، ازبک نامیده بود. رسولزاده در روزنامه‌ی آچیق سوز در ۲۰ ربیع الاول ۱۳۳۶/۱۲۹۶ شمسی به این مقاله اشاره کرده و نوشت:

۱. تراب، زاده، منیژه و دیگران. ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز. نشر وزارت خارجه. تهران. ۱۳۷۳. ص ۷۲

۲. محمد ساعد مراغه‌ای سرکنسول وقت ایران در باکو تعداد کشتگان این حوادث در باکو را ۵ هزار نفر بیان کرده و می‌نویسد: «این کشتار به حدی بود که در خیابان‌های باکو، عده‌ی کثیری از مسلمانان و ارمنی‌ها به خاک افتاده و در خون خود غلتیدند و یک هفته تمام زد و خورد و کشتار ادامه داشت تا بالاخره با مشورت سران هر دو قوم، این جانب واسطه شدم و به این کشتار هولناک خاتمه دادم.»

منبع: سرداری نیا، صمد. قره باغ در سال‌های ۲۰-۱۹۴۸ و نسل‌کشی در باکو و دیگر شهرها. مجله‌ی وارلیق. شماره ۱۲۶. ص ۳

۳. آفاناسیان، سرژ. ارمنستان، آذربایجان، گرجستان: از استقلال تا استقرار رژیم شوروی ۱۹۱۷-۱۹۲۳. ترجمه‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی. معین. تهران. ۱۳۷۰

«جریده‌ی ارشاد منطقه‌ی تهران در بحث از این مسأله خیلی طغیان کرده، فریاد واملتا، وای وطنای خود را بلند کرده است. چه شده است؟ اگر بپرسید می‌گوید که مسلمانان قفقازیه می‌خواهند آذربایجان ایران را از ایران تجزیه نموده و به خود ملحق نمایند. این مسأله را که اظهار کرده؟» ... «اگر از نقطه نظر سیاسی هم نباشد از نقطه نظر قومیت کلمه آذربایجان شامل حکومت نشینهای ایروان، گنجه و باکو هم می‌شود و این خطه هم آذربایجان است.» ... «اگر به سیاسیون این مسأله معلوم نباشد که ساکنین جنوبی رود ارس را آذربایجانی و ساکنین شمالش را ازبک می‌گویند ولی به آذربایجانیها که در هر دو طرف رود ارس اقامت دارند، معلوم است که ساکنین قطعه آذربایجان ایران و آذربایجان (روسیه) از نژاد و قومیت واحدند.»

ملک الشعرای بهار در نوبهار ۳ ربیع الثانی ۱۳۳۶ / ۲۶ جدی ۱۲۹۶ نوشت:

«آذربایجانی اگر چه در لهجه و لغت ترک است ولی خون آذربایجانی ترک نیست.»

روزنامه‌ی زبان آزاد در شماره‌ی ۱۴ در ۱۹ ربیع الثانی ۱۳۳۶ / ۳ دلو ۱۲۹۶ در مقاله‌ی «حق شکنی کمیته‌ی مساوات قفقاز» نوشت:

«مساواتیان بدانند که آذربایجان عضو محبوب و جزء لاینفک ایران است.»^۱

در پاسخ به این اعتراضات، شعبه‌ی کمیته‌ی مساوات باکو در رشت انتباه نامه‌ای به زبان ترکی و فارسی انتشار داد:

۱. سید جعفر پیشه وری در روزنامه‌ی «آذربایجان جزء لاینفک ایران» نوشته بود:

«آذربایجان روح ایران است. همانطور که بدن بی روح نمی‌تواند زنده بماند، از روح بدون بدن نیز کاری ساخته نیست. آذربایجان دست راست ایران است. بدن بدون دست با آن به حالتی ناقص می‌تواند زندگی نماید، ولی دست بدون بدن نابود می‌گردد. خلاصه مفتن‌های خوش خیال گرفتار افکار فاسده باید بدانند که فریفتن آذربایجانی و آلت دست کردن او و محو و لگدکوب نمودن حیثیت تاریخی و شرف ملی اش چندان هم سهل و ساده نیست.» ن.ک:

– آخرین سنگر آزادی – مجموعه مقالات میرجعفر پیشه وری در روزنامه‌ی حقیقت ارگان اتحادیه‌ی عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱-۱۳۰۰. به کوشش رحیم رئیس‌نیا. نشر شیرازه. تهران. ۱۳۷۸. ص ۲۰

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۸۹

«مساوات جهت آذربایجان قفقاز که حدودش ذیلاً نگارش می‌رود، مختاریت و استقلال می‌طلبند: شرقاً وصل به دریای خزر، غرباً به گرجستان، شمالاً به کوه‌های داغستان و جنوباً به شمال رودخانه ارس منتهی می‌شود. یا به عبارت اختری جهت ایالت بادکوبه به گنجه و ایروان مضافات آن‌ها استقلال می‌خواهد.»

پس از اعلام استقلال آذربایجان، نزاع قلمی شدت گرفت. روزنامه ایران در شماره ۴۱۴ در ۶ رجب ۱۳۳۶/۱۷ فروردین ۱۲۹۸ در مقاله‌ی «آذربایجان، قفقاز، تحقیق یک موضوع تاریخی» نوشت:

«یا باید اسم دیگر انتخاب کرده تمام قطعات مملکت خود را به آن اسم بخواند. یا اگر در کلمه آذربایجان اصرار دارند از قسمت بزرگی از زاقفقاز صرف نظر کرده و با قسمت کوچک خود به حکم این که عضو تابع بدن است ملحق به آذربایجان گردد.»

در این مقاله به طور تلویحی پذیرفته شده بود که نام آذربایجان بر بخشی از جمهوری جدید دارای مقبولیت است ولی متأسفانه توضیح کافی نداده‌اند هم چنان که در دیگر مقالات نیز به عوض طرح ایرادات احتمالی تنها به طرح اتهاماتی تجزیه طلبانه اکتفا می‌شد. رسول‌زاده در مقاله‌ی ایران ما که در روزنامه‌ی ایران شماره ۴۲۰ در ۱۵ رجب چاپ شد، نوشت:

«برای سلامت ایران و برای ایران سلامت ما به اعلی درجه بسیار مهم است... اسم آذربایجان زیاده از یک اصطلاح جغرافیایی یک معنای ملی را نیز افاده می‌کند. ما خودمان را یک قوم مخصوص می‌شماریم که به زبان آذربایجان متکلم است (که یک قسمتی از زبان ترکی است) اسم این قوم نه آران است نه شیروان و نه مغان، تنها آذربایجان است.»

او در مقاله‌ی دیگری با نام «آذربایجان و ایران» نوشت:

«زیرا من نمی‌توانم فرق و امتیازی احساس کنم که اتراک گنجه، ایروان، و ایالت بادکوبه را از اتراک قراچه داغ، تبریز، خلخال، مراغه و اردبیل جدا نمایم. عین لسان، عین عادت، عین مذهب و هم چنین سایر مشخصات چه در این جا و چه در آن جا یک نحو حکم فرماست.»^۱

۱. برای آگاهی و مطالعه‌ی مقالات مربوط به این موضوع ن.ک:

۶ روز پس از تشکیل جمهوری آذربایجان، رسولزاده با وزیر خارجه‌اش به باطوم رفتند تا با وهاب پاشا فرمانده ارتش شرق عثمانی و وزیر عدلیه دیدار کنند. پیمانی بین آذربایجان و عثمانی امضا شد که به موجب ماده‌ی چهار آن، آذربایجان حق داشت برای تأمین امنیت داخلی خود، از ترک‌ها کمک نظامی دریافت کند. بدین ترتیب حرکت عثمانیان به سوی شرق، با انگیزه‌ی بیشتری دنبال شد.

در اواخر اوت ۱۹۱۸/اواسط ذی‌قعدة ۱۳۳۶ رسولزاده و توپچی باشوف به استانبول رفتند. رسولزاده مکاتباتی با سفارت ایران در استانبول انجام داد. سفارت ایران در نامه‌ای به تاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۱۸/۲۵ ذی‌قعدة خطاب به وی اطلاع داد که «سفارت شاهنشاهی ایران موجودیت یک دولت مستقل تحت نام جمهوری آذربایجان را نمی‌شناسد.» با این حال رسولزاده که سخت مشغول تدارک و استحکام استقلال کشورش بود، از راضی کردن و ارتباط با ایران ناامید نشد ولی در این زمان اصلی‌ترین مشغله‌ی، او شناسایی استقلال آذربایجان توسط کشورهای دیگر به ویژه آلمان و مسأله‌ی مهم دیگر نیز آزاد کردن شهر باکو به عنوان مرکز جمهوری جدید بود.

در ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۸ باکو به تصرف نیروهای عثمانی و آذربایجانی که اردوی اسلام نام گرفته بودند، درآمد و تشکیلات حکومتی به آنجا انتقال یافت. آلمان‌ها نیز موافقت کردند؛ استقلال آذربایجان را به رسمیت بشناسند ولی در این زمان جنگ جهانی اول با شکست آلمان و متحدانش پایان پذیرفت و نیروهای انگلیسی به فرماندهی ژنرال تامپسون وارد باکو شدند. با تلاش رسولزاده، استقلال آذربایجان توسط ژنرال تامپسون به رسمیت شناخته شد. دولت جدید آذربایجان سعی در مذاکره با ایران داشت. ساعد با توپچی باشوف در باکو گفتگو کرد و در باره‌ی ۲ نکته بحث شد:

۱. مسأله‌ی نام آذربایجان ۲. طرح و رنگ پرچم.

- آذربایجان در موج خیز تاریخ. نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام اران به آذربایجان. ۱۲۹۸-۱۲۹۶ شمسی. با مقدمه‌ی کاوه بیات. انتشارات شیرازه. ۱۳۷۹. تهران

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۹۱

ساعده به وزارت خارجه‌ی ایران گزارش داد که در این ملاقات:

«... در باب اسم حکومت جدید صحبتی پیش آمد و مناسب نبودن این اسم را برای قطعه‌ی آذربایجان خاطر نشان کردم و از طرف خود تکلیف کردم اسم از صفحه را آذرستان یا آران بگذارند. در هیأت وزراء تکلیف بنده را مطرح کرده و اساساً قبول نمودند که بعد از تشکیل مجلس اسم را تغییر بدهند.»

پس از آن که حکومت آذربایجان در باکو قوام گرفت، دولت آذربایجان تصمیم گرفت نماینده‌ای رسمی به ایران اعزام کند. در این زمان عیسی خان نایب کنسولگری ایران در باکو، در اواخر جمادی الثانی ۱۳۳۷ به تهران گزارش داده بود:

«... از نقطه نظر دولت علیه می‌توان اظهار داشت که تشکیل جمهوری مزبور به هیچ وجه مقرون به صلاح نبوده و حتی وجود آن با اساس و پروگرام فعلی در آتیه به مراتب از اقدامات ژون ترکه‌ها (ترک‌های جوان) مؤثرتر واقع گردیده و به واسطه قرب به آذربایجان ایران و روابط اجتماعی و اقتصادی بین این دو قسمت، ممکن است بالاخره موجب پاره‌ای مناقشات ملی و غیره واقع گردد. چنان که اینک نیز ممکن است از روی وضعیات حاضر روابط آتیه را استنباط نموده و اظهار داشت که مسئله آذربایجان نسبت به ایران، همان مسئله توران قدیم است که سال‌های متمادی دولت علیه را دچار جنگ و کشمکش نموده بود.»

با این زمینه در اواسط آوریل ۱۹۱۹ / اواسط رجب ۱۳۳۷ اسماعیل خان زیادخانوف وارد تهران شد. پیش‌بینی طبیعی این بود که او با بی‌مهری و یا اعتراضات فوق‌العاده‌ای مواجه شود ولی چون در این زمان دولت ایران محرمانه مشغول انجام مذاکراتی با انگلستان بود (که در نهایت به امضای قرارداد ۹ اوت ۱۹۱۹ و واگذاری امور اقتصادی و نظامی ایران به انگلیس شد)، رویه‌ای معتدل در پیش گرفت.

اسماعیل خان در این مورد با روزنامه‌ی ایران مصاحبه‌ای انجام داد:
«پرسش شد: آیا چه سابقه‌ای برای این وجود دارد که قسمت اول را آذربایجان نام نهادند. در حالی که تا به حال آذربایجان جز به ایالات

ایران اطلاق نمی‌شد؟ جواباً اظهار داشتند: از نقطه نظر تاریخی چون که بادکوبه در قدیم معبد آتش پرستان بوده و کلمه آذر از آن مشتق است به این دلیل این نام را برای مملکت جدیدالتأسیس خود اختیار کردیم. مجدداً پرسیده شد: بفرض این که بادکوبه معبد آتش پرستان بوده باشد و علاقه به این کلمه داشته چه اصراری دارند که کلمه آذربایجان را انتخاب کنند در حالی که می‌توانستند آذرستان بنامند.... آقای اسماعیل خان در جواب گفتند این بد حرفی نیست و در آینده باید در این زمینه صحبت کرد.»

در ۵ رمضان ۱۳۳۷/۴ ژوئن ۱۹۱۹ توافق نامه‌ای میان زیادخانوف و معتصم السلطنه مدیر اداره‌ی روس وزارت امور خارجه منعقد شد که در آن نه تنها سخنی از نامیده شدن آذربایجان و شناسایی رسمی آن به میان نیامد بلکه به مسائل مناسبات تجاری و حفظ حقوق اتباع دو کشور پرداخته شد. به نظر می‌رسید که با حمایت کامل انگلستان از جمهوری آذربایجان، مقامات ایرانی در این مسأله کمی کوتاه آمده بودند.

در ۱۲ نوامبر ۱۹۱۹/۱۹ صفر ۱۳۳۸ نصرت الدوله فیروز وزیر خارجه ایران، در لندن با لرد کرزن مذاکراتی انجام داده و خواستار موافقت حکومت بریتانیا با برقراری روابط مستقیم میان ایران و جمهوری آذربایجان و به رسمیت شناخته شدن این جمهوری جدید گردید. او طی اقامتش در پاریس، با هیأت نمایندگی آذربایجان در کنفرانس صلح پاریس مکاتباتی انجام داد و نامه‌هایی برای لرد کرزن وزیر خارجه بریتانیا نوشت. او در این نامه‌ها، آذربایجان قفقاز را جزء جدا نشدنی ایران محسوب کرده و خواستار اتحاد ایران با آذربایجان شد ولی بریتانیا با تقاضای او موافقت نکرد.^۱ در این مذاکرات، نصرت الدوله در مورد نام آذربایجان

۱. لرد هاردینگ معاون وزیر خارجه، انگلستان در حاشیه نامه‌ی مورخ ۱۷ نوامبر نصرت الدوله با اشاره به ضعف حکومت ایران و فساد حاکم بر آن تقاضای نصرت الدوله را یک کاخ خیالی بر تکی از شن‌های لغزان توصیف کرد. برای آگاهی بیشتر ن.ک: کمالی، حبیب الله. *استعمار انگلیس در ماورای قفقاز ۱۹۲۱-۱۹۱۸*. نشر وزارت خارجه. ۱۳۷۶. تهران. ص ۲۲۲

«به خصوص برای ایالت آذربایجان که در واقع در این قسمت از قفقاز وطن مادر می‌باشد [و] این ارتباط به قدری است که حتی به خود اجازه داده از این نام استفاده کنند تا جدایی خودشان را از امپراتوری سابق روسیه مدلل سازند.»

از آنجا که جمهوری آذربایجان با تلاش خستگی ناپذیر رسولزاده توانسته بود توجه کشورهای بزرگ جهان را به خود جلب نماید، مقامات ایران یک هیأت به سرپرستی سیدضیاءالدین طباطبایی در ۷ ربیع الاول ۱۳۳۸ / ۳۰ نوامبر ۱۹۱۹ به باکو اعزام کردند. طباطبایی در روز ۱۲ ربیع الاول در مراسمی که به مناسبت تولد پیامبر اکرم (سلام خدا بر او باد) که از سوی جمعیت خیریه‌ی ایرانیان تشکیل شده بود، در نطقی به زبان ترکی راجع به «مناسبات و علائق نژادی و تاریخی و مذهبی ملت ایران و ملت آذربایجان قفقاز» سخنرانی کرد ولی رسولزاده با اشاره به قضیه‌ی تاریخی ویرانی طاق کسری، از اتحاد ترک و ملت ترک سخن گفت. با اینحال دولت ایران در این مذاکرات، به صورت ضمنی استقلال آذربایجان را به رسمیت شناخته و مذاکرات، حول محور گسترش امور بازرگانی دو کشور رقم خورد. روزنامه‌ی ایران در ۲۰ ربیع الاول نوشت:

«... از نقطه نظر ادبی در سابق اظهاراتی کرده‌ایم، راجع به پاره‌ای افکاری است که در این سنین اخیر در عده‌ای جوانان قفقازی تزریق شده که هم بر خلاف مصلحت خود آن‌ها و هم بر خلاف ما می‌باشد. ما سعی داریم این افکار را که به شهادت تجربه، نتایج خوبی داشته و در قدم اول برای همان مخترعینش ثمرات سوء بخشیده، از دماغ‌های بعضی جوانان قفقازی خارج کرده و در جای آن‌ها، حقایقی نافع و سودمند که مبتنی بر مشهودات و تجربیات عملی است، جایگزین نماییم.»^۱

- روزنامه‌ی ایران نیز با توصیفی مشابه، ایده‌ی اتحاد آذربایجان قفقاز به ایران را مورد تردید قرار داد و نوشت: «تا اصول سیاست ملکیه و طرز اداره‌ی حکومتی ایران بر روی شالوده‌ی یأس آور کهنه باقی است، هر کجا را به ما بسپارند، اگر چه بهشت برین باشد، به اندک فرصتی مبدل به وادی خاموشان می‌گردد.»

بدین ترتیب مقامات ایرانی به همکاری با جمهوری آذربایجان نزدیک شدند. در این زمان نماینده‌ی رسمی جمهوری آذربایجان در ایران عادل خان زیادخانوف بود که در ژوئیه ۱۹۱۹ / تیر ۱۲۹۸ وارد تهران شده بود.^۱ روزنامه‌های تهران به هنگام ورود زیادخانوف با مقاله‌هایی با عنوان «مهمان ما از ماست» به سوابق خانوادگی زیادخانوف اشاره کرد و در مجموع برخوردی دوستانه در پیش گرفتند.

طولی نکشید که در ۲۱ ژانویه ۱۹۲۰ جمهوری آذربایجان توسط دولت‌های اروپایی و آمریکایی به رسمیت شناخته شد. بدین ترتیب زحمات رسول‌زاده به بار نشست و گامی اساسی در تحکیم حکومت جدید برداشته شد.^۲ با آغاز سال ۱۹۲۰ اوضاع به زیان جمهوری آذربایجان تغییر یافت. در این زمان بلشویک‌ها که در حال پیشروی به سوی قفقاز بودند و توانسته بودند نیروهای ضد انقلابی را سرکوب نمایند، مشغول مذاکره با ملی‌گرایان ترک عثمانی شدند. ملی‌گرایان ترک که کمالیست (پیروان مصطفی کمال پاشا) نامیده می‌شدند، برای جلوگیری از تجزیه ترکیه و حفظ حدود آن تلاش می‌کردند. آنان در شرق آناتولی نهضتی ملی را آغاز کرده بودند و از همین رو به سلاح و تجهیزات نیاز داشتند. بلشویک‌ها نیز قصد داشتند تا مرام کمونیستی را در خاورمیانه و مشرق زمین

۱. عادل خان زیادخانوف و برادرش اسماعیل خان فرزندان ابوالفتح خان نواده‌ی جوادخان زیاد اوغلی قاجار حاکم قهرمان گنجه بودند که در نبرد با نیروهای ژنرال سیسیانف کشته شده بود. مادر این دو برادر آذر همایون دختر بهمن میرزای قاجار فرزند عباس میرزا نایب السلطنه بود. عادل خان در رشته‌ی حقوق در مسکو تحصیل کرده و با ریحانه خانم دختر ژنرال حسن آقا باکیخانوف فرزند عباسقلی بیگ باکیخانوف (نویسنده‌ی مشهور آذربایجان و صاحب کتاب گلستان ارم) که از جانب مادر با بهمن میرزا خویشی داشت، ازدواج کرده بود. برای آگاهی از مأموریت عادل خان زیادخانوف ن.ک:

– طبران قلم. رساله‌ای از نخستین نماینده‌ی جمهوری آذربایجان قفقاز در ایران. عادل خان زیادخانوف. انتشارات وزارت خارجه. ۱۳۸۱. تهران

۲. آبادیان، حسین. رسول زاده فرقه‌ی دموکرات و تحولات معاصر ایران. مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران. ۱۳۷۶. تهران. ص ۲۷

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۹۵

گسترش دهند. از این آنان نیز رو به کمالیست‌ها نیاز داشتند. در اواخر سال ۱۹۱۹ بهاسید افسر بازنشسته‌ی ارتش عثمانی به باکو رفته و با بلشویک‌ها تماس گرفت. کمالیست‌ها متعهد شدند تا جهان اسلام را بر ضد قدرت‌های غربی برانگیزند و کمونیسم را در مناطق تحت نفوذ خود توسعه دهند در عوض بلشویک‌ها نیز از یک سو تسلیحات، مهمات و پول به آن‌ها رسانده و از سوی دیگر استقلال سیاسی و عقیدتی ملل مسلمانی را که به مبارزه ضد امپریالیستی پیوسته بودند، تضمین می‌کردند.

برای ایجاد مناسب‌ترین مسیر جهت ارتباط مستمر و ارسال تجهیزات نظامی از شوروی برای مصطفی کمال پاشا، محور قره باغ-نخجوان-زنگه زور مورد توجه قرار گرفت. قرار شد مشکل استقلال و حاکمیت جمهوری‌های قفقاز که مانع پیوند ترک‌ها و روس‌ها بود، طبق توصیه‌ی مصطفی کمال پاشا از طریق سرکوب ارمنستان و ادغام آذربایجان در قلمرو روسیه‌ی شوروی حل و فصل گردد.^۱

حکومت عثمانی که در برقراری حکومت آذربایجان کمک فراوانی کرده بود، در جهت برآورده کردن منافع خود، در صدد بود تا جمهوری آذربایجان را به دست بلشویک‌ها بسپارد. رسول‌زاده و دیگران از این مسأله بیمناک بودند. در این زمان از ارتش ۳۰ هزار نفری آذربایجان تنها ۲ هزار نفر در باکو بودند و بقیه در حال نبرد با ارمنیان در قره‌باغ بودند. در آوریل ۱۹۲۰ بلشویک‌ها به مرزهای آذربایجان رسیدند و به حکومت آنجا اولتیماتوم دادند تا تسلیم شود. تلاش مقامات آذربایجان برای اعزام نیروهای آذربایجانی درگیر در قره‌باغ به شمال این کشور، با مخالفت خلیل پاشا سردار عثمانی مواجه شده بود. مقامات باکو مطمئن بودند که با وجود بلشویک‌ها، استقلالی در میان نیست. بلشویک‌ها زمانی که گرجستان را تصرف کردند به استقلال آن پایان داده بودند و ارژنیکیدزه یکی از رهبران بلشویک با نصرت الوزاره کنسول ایران در تفلیس گفته بود:

«استقلالی برای گرجستان و ارمنستان و فنلاند و پولنی و سیبر و

آذربایجان قفقاز و غیره قائل نبوده و نخواهیم بود.»

۱. دو مون، پل. باکو چهار راه انقلاب ۱۹۲۰-۱۹۱۹. ترجمه‌ی بهنام جعفری. کتاب قفقاز در تاریخ معاصر. انتشارات پروین. ۱۳۷۲. تهران. ص ۱۰۸

نگرانی رسول زاده بی‌مورد نبود ولی خلیل پاشا سعی داشت تا این نگرانی را از میان ببرد. به گفته‌ی او ارتش سرخ صرفاً می‌خواست خود را به قره‌باغ برساند و از آنجا راهی آناتولی شود تا در جنگ رهایی‌بخش ترک‌ها شرکت کند. وی حتی مدعی شده بود که قرار است خود وی به زودی، فرماندهی سپاه یازدهم ارتش سرخ را بر عهده گیرد. از سوی دیگر رسول زاده و دیگر رهبران جمهوری آذربایجان متهم می‌شدند که با اصرار بر استقلال آذربایجان و ممانعت از عبور بلشویک‌ها، نسبت به سرنوشت نهضت ملی ترکیه بی‌تفاوت بوده و حتی به آن خیانت می‌کنند. این اتهام هرگز برای رسول زاده قابل قبول نبود و او نمی‌خواست به هیچ وجه در معرض آن باشد چرا که او ترکیه را برادر بزرگ‌تر آذربایجان می‌دانست. نهایتاً سپاه یازدهم ارتش سرخ بدون مواجه شدن با مقاومت جدی به همراه سرگئی کیروف بلشویک معروف، در ۲۷ آوریل ۱۹۲۰ وارد باکو شد و جمهوری آذربایجان سقوط کرد. در همان روز تشکیل جمهوری آذربایجان شوروی اعلام شد و رسول زاده به همراه تنی چند از رهبران مساوات دستگیر شدند. بدین ترتیب نخستین جمهوری جهان اسلام به وسیله‌ی بلشویک‌ها سرنگون گردید.^۱

ایده‌ی آذربایجان واحد در دوره‌ی شوروی

همچنان که گفته شد برای مردم آذربایجان قفقاز مهم این بود که آنان با توجه به پیوندهای قومی، زبانی، فرهنگی و دینی خود را آذربایجانی می‌دانند و وجود یا عدم وجود نام آذربایجان هیچ مسأله‌ای را به وجود نمی‌آورد. جراید و

۱. برای آگاهی از نظرات رسول زاده در این خصوص ن.ک:

- رسول زاده، محمدامین. *جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل‌گیری و وضعیت کنونی*. آن. ترجمه‌ی تقی سلام زاده. انتشارات شیرازه. تهران. ۱۳۸۰
- علمی، حسین. *محمدامین رسول زاده بنیانگذار جمهوری آذربایجان*. مجله‌ وارلیق. زمستان ۱۳۷۲
- رسول زاده، محمد امین. *سیاوش زمانه*. ترجمه‌ی پرویز زارع شاهمرسی. بی‌نا. بی‌تا. بی‌جا. نسخه‌ی موجود در کتابخانه‌ی مرکزی تبریز.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۹۷

نویسندگان که به مسأله‌ی اطلاق نام آذربایجان بر جمهوری جدید اعتراض داشتند، بیشتر از دیدگاه سیاسی با مسأله می‌نگریستند در حالی که رسول‌زاده و دیگر رهبران آذربایجان، مسأله را از دیدگاه تاریخی و قومی مورد ارزیابی قرار می‌دادند. این اختلاف موجب بروز نزاعی قلمی می‌شد.

در این که چرا رسول‌زاده و با چه انگیزه‌هایی تصمیم به انتخاب نام آذربایجان گرفت دو مسأله‌ی اساسی وجود داشت. عامل اصلی همچنان که رسول‌زاده توضیح می‌داد، وجود پیوندهایی تاریخی، فرهنگی و قومی و دینی میان بخشهای مختلف آذربایجان بود که با مرور زمان تقویت شده بود. از نظر رسول‌زاده نام آذربایجان بر وجود این پیوندها صحه می‌گذارد و بر هویت شرقی و اسلامی و ترکی جمهوری جدید تأکید می‌ورزید. انتخاب نام آذربایجان در واقع پاسخی بود بر تلاش‌های یکصد ساله‌ی روس‌ها برای نابودی هویت تاریخی مردم و بازگشتی به حیات معنوی و اجتماعی اصیل. البته نباید از نظر دور داشت که دو عامل زبان و دین از نظر رسول‌زاده دارای اهمیت فراوان بودند ولی در مقام مقایسه با یکدیگر، زبان اهمیت بیشتری می‌یافت. در انتخاب نام آذربایجان بی‌تردید زبان ترکی انگیزه‌ای قوی محسوب می‌شد.^۱

عامل دیگری که در این انتخاب به هر حال دخیل بود، نظر حاکمان عثمانی بود. این عامل قابل انکار نیست ولی تقویت آن نمی‌بایست عامل اول را به طور کامل از صحنه بیرون کند. چرا که این هر دو نقش خاص خود را داشتند. رسول‌زاده ترکیه را برادر بزرگ‌تر می‌نامید. برنامه‌های پان‌تورانیستی و پان‌ترکیستی در عثمانی، که بیشتر توسط اعضای کمیته‌ی اتحاد و ترقی پیگیری می‌شد، منافع خاصی را برای عثمانی در شرق تعریف می‌کرد. وهاب پاشا یکی از

۱. رسول‌زاده بعدها در نامه‌ای به سید حسن تقی‌زاده نوشت:

«... اگر بالای سر ما حکومت مقتدر ایرانی وجود می‌داشت، روس‌ها به این سهولت نمی‌توانستند وارد بادکوبه شوند و نه در قفقاز این همه فجایع را می‌توانستند مرتکب گردند...» هر نوع «... خط حرکتی در آذربایجان قفقازی (یا به تعبیر شما که مناسب دیده‌اید «اران»)، ضروری و اصلح باشد، بیان کرده و خاطر نشان می‌سازم که ... با کمال خلوص نیت و اطمینان خاطر منتظر دریافت دستورات شما هستیم.»

فرماندهان نظامی عثمانی، به هیأت ارمنی به سرپرستی الکساندر خاتیسیان در سال ۱۹۱۸ گفته بود:

«ملاحظه می‌کنید که تقدیر و سرنوشت ترکیه را از غرب به شرق سوق می‌دهد. بالکان را ترک کردیم. آفریقا را نیز ترک می‌گوییم. ولی باید به سمت شرق توسعه بیابیم. خون ما، دین ما و زبان ما در آن جاست و این خود موجب کشش غیرقابل مقاومتی گردیده است. برادرانمان در باکو، ترکستان و آذربایجان هستند. باید راهی به سوی این مناطق داشته باشیم...»^۱

نظر موافق عثمانی‌ها با نام آذربایجان، تأثیر بسیاری بر این اقدام داشته است چرا که در هر حال آنان به عنوان بزرگ‌ترین حامی جمهوری جدید محسوب می‌شدند. اصولاً مدارکی اساسی و مستدل برای حمایت عثمانیان از نام آذربایجان وجود ندارد. بیشتر محتمل است که آنان از تأکید بیش از حد ملی‌گرایان آذربایجانی بر هویت مذهبی و فرهنگی آذربایجان که مآلاً ادغام آن را با ترکیه مشکل می‌ساخت، خرسند نبودند. آذربایجانیان بویژه رسول زاده نیز که به ترکیه به عنوان مام میهن می‌نگریستند، قصد نداشتند اقدامی نمایند که موجبات دلگیری «برادران» ترکیه‌ای خود را در پی داشته باشد. اگرچه هنوز مدارکی بدست نیامده که نشان دهد مجادله‌ای میان دو طرف رخ داده است. ولی شواهد موجود و بویژه برخورد سرد ترکیه با رسول زاده پس از فروپاشی جمهوری آذربایجان و فرار او به ترکیه، ما را به این احتیاط رهنمون می‌سازد که از تأکید صرف بر هماهنگی کامل میان آنها در نامیده شدن آذربایجان خودداری کنیم. گویانکه حتی در زمان حاضر نیز آرمانهای پان آدریسم و پان ترکیسم تعارضاتی با هم پیدا کرده‌اند. تا زمانی که حمایت عثمانی به میان نیامده بود، مسأله در افکار رسول زاده و دوستانش خلاصه می‌شد ولی پس از آن به یک باره ماهیتی بسیار سیاسی به ویژه برای ایرانیان بر پیدا کرد. حمایت مقطعی عثمانی‌ها از نظرات رسول زاده، بیشتر به دستور مستقیم تعبیر شد و مسؤولیت این اقدام نیز در بیشتر اظهار نظرها، بر عهده‌ی آنان گذارده شد اگر چه رهبران حزب مساوات نیز از نظر برخی مقصر شناخته

۱. توفان بر فراز قفقاز. همان. ص ۶۴

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۹۹

می‌شدند. حمایت عثمانی باعث شد که مسأله حالتی سیاسی به خود گرفته و تبعات خاصی را در پی داشته باشد.^۱

۱. آقای احمد کسروی در باره‌ی این مسأله چنین می‌گوید:

«شگفت است که اران را اکنون آذربایجان می‌خوانند. در صورتی که آذربایجان یا آذربایگان نام سرزمین دیگری است که در پهلوان اران و بزرگ‌تر و مشهورتر از آن می‌باشد و از دیر باز همواره این دو سرزمین از یک دیگر جدا بوده و هیچ‌گاه نام آذربایجان بر اران گفته نشده است. و ما تاکنون ندانسته‌ایم که برادران ارانی بعد از کسب حکومت آزادی برای سرزمین خود به چه دلیل نام تاریخی و کهن خود را کنار گذاشته و نام آذربایگان را انتخاب نمودند؟ اصولاً چه سودی را از این نام‌گذاری جدید امیدوار بودند. این ایراد نه از این خاطر است که نام سرزمین ما را برگزیده و ما نمی‌خواهیم چنین باشد، چرا که آذربایگان را از این کار هیچ‌گونه زیانی نیست. بلکه از این جهت است که برادران ارانی ما در آغاز زندگی ملی و آزاد خود به تاریخ و گذشته سرزمینشان پشت پا می‌زنند و این خود زیانی بزرگ است و در تاریخ چنین کار شگفت سابقه ندارد.» ن.ک:

کسروی احمد. **شهریاران گمنام**. مطبعه مجلس. ۱۳۰۸. چاپ نهم. ص ۲۵۶

– آقای عنایت‌الله رضا می‌نویسد:

«این احتمال نیز هست که نام‌گذاری آذربایجان بر اران و شیروان در قفقازیه به درخواست و سیاست ترکان عثمانی صورت گرفته باشد، زیرا ترکان بعد از چند بار آذربایجان ایران و کشتار فراوان، با مقاومت مردم دلیر آن سرزمین رو به رو گشتند و نتوانستند از طریق مستقیم مردم آذربایجان را به سوی خود جلب کنند، از این رو به طور غیر مستقیم در صدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیر نام واحد «آذربایجان» متحد نموده و سپس دو سرزمین یاد شده را ضمیمه‌ی خاک خود سازند.»

رضا، عنایت‌الله. **آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)**. ص ۱۶۱

– آقای محمد جواد مشکور می‌گوید:

«غرض از این نام‌گذاری این بود که از ضعف دولت مرکزی ایران در اواخر قاجاریه استفاده کرده آذربایجان ایران را که مردم آن مانند اهالی قره‌باغ به لهجه‌های ترکی سخن می‌گفتند با آذربایجان ساختگی به هم پیوند داده و در دو سوی رود ارس حکومتی تحت نفوذ عثمانی تشکیل دهند ولی ترکان به زودی شکست خورده و امپراتوری عثمانی تجزیه شد.»

مشکور، محمد جواد. نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستان و جمعیت شناسی آن .

انتشارات انجمن آثار ملی. تهران ۱۳۴۹. ص ۲۲۰

تأکید این نویسندگان بر وجه سیاسی مسأله خالی از حقیقت نیست ولی مشکل اصلی در درک وجه دوم مسأله است. نگرش سیاسی صرف (مانند موارد زیر) باعث پنهان ماندن ابعاد اجتماعی و فرهنگی موضوع شده است. از سوی دیگر به صورت افراطی بر نقش عثمانی در نامیده شدن آذربایجان تأکید گردید.

- آقای جواد شیخ الاسلامی می نویسد:

«البته اگر فاتحان ترک بی طرف بودند، حقیقت بود که همان نام تاریخی و زیبای «اران» را برای کشور جدید التاسیس برگزینند اما چون ترک ها نسبت به ایران، مخصوصاً ایالت آذربایجان، سوء نیت داشتند از هم جواری قفقاز با این ایالت مهم ایران، و از اشتراک زبان ارانی ها و آذربایجانی ها سو استفاده کرده و با دزدیدن نام آذربایجان، نام کشور جدید را آذربایجان گذاشتند. مخصوصاً لیتن، کنسول سابق آلمان در تبریز در مجله‌ی آلمانی «شرق جدید» (چاپ برلین) راجع به این موضوع به صراحت می نویسد: موقعی که اطلاق نام آذربایجان به این منطقه آذری زبان قفقاز پیشنهاد شد فرماندهی کل قوای عثمانی اظهار داشت: «آه خوب اسمی پیدا کردیم»

- شیخ الاسلامی، جواد. افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار. انتشارات کیهان. ۱۳۶۹. تهران. ص ۴۱۱

- آقای کریم کشاورز مترجم معروف آثار روسی می گوید:

«خان نشین یا ناحیه بادکوبه و گنجه و ... هیچ گاه به نام «آذربایجان» خوانده نمی شده بلکه این اسم را حکومت زودگذر مساواتیها که توسط ارتش سرخ شوروی سرنگون شد بر آن منطقه گذاشت که تاکنون به این نام باقی مانده است.» ن.ک:

- مؤلفان روسی. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده ۱۸ میلادی. ترجمه کرم کشاورز. انتشارات میر. ص ۵۹۶

- آقای ناصح ناطق در مقاله‌ی «زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران» می گوید:

«شورویها نام یکی از بخشهای قفقاز یعنی اران باستان را آذربایجان شوروی نهادند تا از این همنامی در راه تأمین مقاصد سیاسی و منطقه‌ای خود سودجویی نموده و به مردم آذربایجان ایران یعنی آذربایجان راستین یکی شدن و الحاق به آذربایجان دروغین شوروی را تلقین کرده باشند.»

آقای رحیم رئیس نیا اعتقاد دارد:

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۰۱

بلشویک‌ها پس از آن که جمهوری آذربایجان را سرنگون کردند، حکومت جدید را با اضافه کردن صفت شوروی سوسیالیستی تأسیس کردند که به اختصار جمهوری آذربایجان شوروی نامیده می‌شد. همان کاری که در گرجستان و ارمنستان انجام دادند. هنوز مشخص نیست که آیا بلشویک‌ها در مقاطع اولیه از حفظ نام آذربایجان، اهداف مشخصی داشتند و یا اصلاً به این مسأله توجه داشتند یا نه؟ دو احتمال وجود دارد:

«حتی در صورت حاکم بودن یک فرمانروای وحد در دو سوی ارس در طول تاریخ، باز دلیلی ندارد که هر دو منطقه به یک نام خوانده شوند... آنچه محقق است بخش اعظم سرزمینی که امروز آذربایجان شوروی خوانده می‌شود در زمان ساسانیان آلبانی (اردان، الوانک، اغوان و ...) نامیده می‌شده و بعد از پیروزی اعراب، ارزان گفته شده است.. اما چون این ولایت معمولاً از نظر اداری وابسته به آذربایگان بوده از طرف برخی از پژوهشگران جزیبی از این ایالت شمرده شده است.» ن.ک:

- رئیس نیا، رحیم. آذربایجان در سیر تاریخ ایران. همان. ص ۶۷

آقای احسان طبری می‌نویسد:

«در دوران باقروف، در زیر رهبری روشنفکرانی مانند حیدر حسینف (نویسنده)، صمد ورغون (شاعر)، میرزا ابراهیموف (که هم نویسنده و هم سیاستمدار بود)، جریان قوی ملی‌گرایی [شوونستی] در جهت جلب «آذربایجان جنوبی [آذربایجان ایران]» به اتحاد با جمهوری شوروی، قوت گرفت و با تعصبی زیاد از این مسأله صحبت می‌شد، که در اوایل سده ۱۹ میلادی «مملکت» آذربایجان واحد به دو بخش تقسیم شده و بخش «آذربایجان جنوبی» کماکان در دست شاه‌ها و فتودال‌ها باقی مانده و بخش شمالی [جمهوری آذربایجان] «آزاد شده» و این دو بخش طی دوران اخیر از یکدیگر دور گشته‌اند و اکنون باید این بی‌عدالتی تاریخ را جبران کرد. البته این داستان سرتاپا جعلی است. آذربایجان شمالی [محدوده شمال رود ارس] هرگز به نام آذربایجان مشهور نبوده. سابقاً آن را «اران» می‌نامیدند. اخیراً آن را «قره‌باغ» می‌خواندند. نام «آذربایجان» را ملی‌گرایان [شوونست‌های] «مساواتیست» برای آن برگزیدند، با این حساب که خود کلمه‌ی «آذربایجان» دعوی وحدت‌طلبی را توجیه کند. روشنفکران آذربایجان شوروی، که از تاریخ بی‌خبر بودند، افسانه‌های ساخته شده را باور کردند و با شدت وحدت دو آذربایجان را می‌طلبیدند.» ن.ک: طبری، احسان. **کژراهه** (خاطراتی از حزب توده). انتشارات امیرکبیر. تهران ۱۳۶۶. ص ۱۹۴

یکی این که بلشویک‌ها در این مورد توجه زیادی نداشته و هم و غمشان پیروزی و پیشبرد انقلاب بوده و سپس به ابعاد مهم و سیاسی این مسأله پی برده‌اند. دو این که بلشویک‌ها با آگاهی کامل و هم چنین برای پیشبرد اهداف توسعه طلبانه خود و به طور صریح‌تر استفاده از سلاحی که عثمانیان بر جای گذاشته بودند از نام آذربایجان استفاده کنند. به نظرم می‌رسد که آن چه اتفاق افتاد ترکیبی از این دو احتمال را تقویت می‌کند.

بلشویک‌ها در بهار ۱۹۲۰ پیشتر به فکر پیشروی و سرنگونی حکومت‌های مستقل بودند. از این رو زمانی که قلمرو این جمهوری‌ها را تصرف کردند، نام و قلمرو آن‌ها را در همان وضع موجود تثبیت کردند و پس از آن که کاملاً بر اوضاع مسلط شدند و نظام شوروی تحکیم یافت، به دستکاری در قلمرو مرزها، نام نواحی، زبان و فرهنگ دینی و هم چنین تشکیل جمهوری‌ها و استان‌های خود مختار پرداختند. در مورد آذربایجان نیز این مسأله می‌تواند صادق باشد. بلشویک‌هایی که در حال جنگ با نیروهای ملی بودند، نیرویی برای بحث در این که نام آذربایجان بر شمال ارس صحیح است یا نه، نداشتند ولی بعداً به ابعاد مسأله آگاهی پیدا کرده و منافع واقعی خود را دنبال کردند.

بی‌تردید دانشمندان شوروی از ابعاد مسأله کاملاً آگاه شده بودند و سیاستمدارانی چون استالین نیز درصدد بهره‌برداری از این مسأله، برای اهداف توسعه طلبانه‌ی خود برآمدند. آنچه که روشن است این که بلشویک‌ها که نظام تزاری را زندان ملت‌ها عنوان کرده و همواره به روش ستمگرانه تزارها نسبت به مردم خود و همسایگان‌شان اعتراض می‌کردند، پس از پیروزی همان روش تزارها را در قالبی جدید پی گرفتند. به گفته‌ی گراهام فولر، شرابی کهنه در بطری‌های تازه نمایان می‌شد.

اگر عثمانی‌ها فرصت بهره‌برداری پیدا نکردند ولی بلشویک‌ها فرصت کافی داشتند. آنان در ۱۹۲۰ کنگره‌ی ملل ملل ستم‌دیده‌ی شرق را در باکو تشکیل دادند. آنان کم‌کم به اهمیت فراوان آذربایجان، به عنوان دروازه‌ای برای نفوذ به ایران پی بردند. دولت جدید آذربایجان شوروی به رهبری نریمان نریمانوف، اصلاحاتی بنیادی به منظور تحریک و برانگیختن شکل قابل قبولی از آگاهی ملی

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۰۳

را آغاز نمود. هدف از این اصلاحات، مطالعه گذشته‌ی آذربایجان به منظور تدوین و تبیین آن به گونه‌ای بود که در راستای نیازهای حزب کمونیست و دولت شوروی قرار گیرد.

در مرحله‌ی نخست تمامی مدارس و مؤسسات آموزشی زبان فارسی در قفقاز تعطیل شد. ایرانیان مقیم قفقاز مجبور به ترک تابعیت ایرانی یا ترک منطقه و مهاجرت به ایران شدند. در سال ۱۹۲۰ زیارت حج و سفر شیعیان آذربایجان به اماکن مقدسه در ایران و عراق متوقف شد. در سال ۱۹۲۹ نیز خط و کتابت عربی ملغی اعلام و الفبای لاتین جانشین آن گردید. کمونیست‌ها قصد داشتند ریشه‌ی ایرانی و اسلامی را از قفقاز قطع نمایند و بدین ترتیب موجبات ادغام راحت آذربایجان شوروی را در قلمرو اتحاد شوروی فراهم نمایند.

از سوی دیگر مقامات شوروی قصد داشتند بر وجود یگانگی میان آذربایجان ایران و آذربایجان شوروی تأکید کرده و در جهت اهداف توسعه طلبانه‌ی خود گام بردارند. در این مرحله نوع خاصی از تاریخ نویسی رواج یافت که در آن آذربایجان شوروی موضوع تاریخ نگاری قرار گرفته و از آذربایجان ایران به عنوان «بخش جدا شده‌ی آذربایجان» یاد شد در این نوشته‌ها ایران به یک قدرت سلطه جو و بیگانه تبدیل شد که جز ستمگری و ظلم، رابطه‌ی دیگری با قفقاز نداشته است. در کتاب‌ها و مطبوعات بر این نکته تأکید می‌شد که آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران از قدیم الایام یگانه بوده‌اند و قسمت ایرانی در نتیجه لشکرکشی استیلاگرانه‌ی ایران اشغال شده ولی قسمت شمالی آن با عملیات آزادی بخش کمونیست‌ها آزاد شده و در مسیر تمدن و پیشرفت تندتر گام برمی‌دارد. پس نتیجه آن که آذربایجان ایران نیز باید آزاد شود. حتی آنان پیشتر رفته و چنین وانمود کردند که گویا آذربایجان اصلی در شمال رود ارس واقع شده است. آنان از این رو می‌خواستند از آذربایجان قفقاز یک مام میهن بسازند.^۱

۱. فتح‌الله عبدالله‌یف، در کتاب گوشه‌ای از تاریخ ایران می‌نویسد:

«داغستان، گرجستان، ارمنستان و آذربایجان هیچ‌گاه سرزمین بومی ایران نبوده‌اند و فقط به طور موقت در نتیجه اردو کشی‌های استیلاگرانه ایرانیان توسط آن‌ها اشغال شده است.» ن. ک:

در ادبیات شوروی کسانی با عناوینی همچون آکادمیسین، نوعی از ادبیات مجعول و غیرواقعی خلق کردند که مثلاً هرگاه سخن از آلبانیای قفقاز در زمانهای پیش از اسکندر نیز می‌آمد، آنان داخل پارانتز می‌نوشتند: «آذربایجان شوروی». البته آذربایجان شوروی در اراضی سابق آلبانی به وجود آمده بود، ولی این نویسندگان با استفاده از این مفهوم، اینگونه القاء می‌کردند که اطلاق عنوان آذربایجان بر این اراضی، حتی به زمان پیش از حمله‌ی اسکندر نیز می‌رسد در حالی که چنین ادعایی صحت ندارد.

کمونیست‌ها عناوینی چون «آذربایجان جنوبی» و «آذربایجان شمالی» را اختراع کردند در حالی که واقع مطلب و در مفهوم گسترش یافته، بخش شمالی و جنوبی آذربایجان بود. «آذربایجان جنوبی» و «آذربایجان شمالی» به معنای وجود هویت مستقل تاریخی برای هر دو قابل قبول نبود. یعنی اینها در کنار هم آذربایجان بودند و نه بدون هم. سپس آنان با قلب حقایق تاریخی و انکار واقعیات مربوط به قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای، خود را دلسوز مردم آذربایجان نشان دادند.^۱ ولی سؤال این بود که در این بازی تماشایی، اگر ایرانیت و اسلامیت منکوب می‌گردید، چه عامل دیگری می‌بایست به عنوان حلقه‌ی اتصال اساسی بخش شمالی و جنوبی آذربایجان تبلیغ می‌شد؟ پاسخ در زبان ترکی بود. چرا که تقویت زبان ترکی می‌توانست در بلند مدت هویت ایرانی را به خطر اندازد. از این

۱ - عبدالله یف، فتح‌الله. گوشه‌ای از تاریخ ایران. ترجمه غلامحسین متین. تهران.

نشرستاره، ۱۳۵۶، ص ۱۲۰

۱. طرفداران اندیشه‌ی آذربایجان واحد در روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۲۱۳، مورخ ۲۳ آذر ۱۳۲۹ چنین نوشتند: «خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفک آذربایجان شمالی است مانند همه خلق‌های جهان چشم امید خود را به خلق بزرگ شوروی و دولت شوروی دوخته است.» همچنین آنان در روزنامه آذربایجان، باکو، شماره ۸۱، مورخ ۱۷ شهریور ۱۳۲۷ چنین نوشتند: «از تأسیس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زاد و بومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سال‌ها است در زیر پنجه‌های سیاه شوونیست‌های فارس دست و پا می‌زنند، برعهده دارد. سه سال تمام می‌گذرد.»

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۰۵

رو تقویت زبان ترکی در دستور کار گرفت و حمایت از آثار نویسندگان آغاز گردید.

البته هدف کمونیست‌ها از زبان ترکی با اندیشه‌ی پان ترکیسم مناسبتی نداشت چرا که در ۱۹۲۱ دهمین کنگره‌ی حزب کمونیست اتحاد شوروی، پان ترکیسم و پان اسلام‌یسم را به عنوان جریان‌های انحرافی که در پی ناسیونالیسم دموکراتیک بورژوازی هستند، محکوم کرد. زبان ترکی سلاحی بود در دست حاکمان شوروی تا اهداف خود را در ایران دنبال کنند.

در این راستا فضای مناسبی برای تقویت زبان ترکی به وجود آمد. فرهاد رحیم اوغلو آقازاده (۱۸۸۰-۱۹۳۱) در ۱۹۲۲ کتاب «چرا الفبای عربی برای زبان ترکی مناسب نیست»، در ۱۹۲۳ کتاب «راه‌های احیا و شکوفایی زبان ترکی» و در ۱۹۲۹ کتاب «گرامر» را نوشت. در ۱۹۲۶ کنگره‌ی ترک شناسان در باکو تشکیل شد. در سال ۱۹۳۹ نیز الفبای روسی جانشین الفبای لاتین شد و تلاش فراوانی برای تبلیغ زبان و فرهنگ روسی در میان مردم آغاز گردید. زبان‌های ترکی و روسی به عنوان زبان‌های علمی و ادبی معرفی شدند.

در دهه‌ی ۱۹۳۰ آلمان به رهبری هیتلر روز به روز قدرتمندتر می‌شد. چون کشورهای غربی مانند انگلیس و فرانسه از خطر کمونیسم بیمناک بودند، تمایل داشتند آلمان به عنوان سدّی نیرومند، جلوی این خطر را بگیرد از این رو در برابر برنامه‌های قدرت طلبانه‌ی هیتلر سکوت می‌کردند. هیتلر نیز با درک این مطلب، سعی داشت با بزرگ کردن خطر کمونیسم امتیازات بیشتری از آنان بگیرد.

از سوی دیگر نیز هیتلر به استالین نزدیک شده و روابط دوستانه‌ای میان آلمان و شوروی برقرار بود. در مذاکرات محرمانه‌ی مولوتف و ریبین تروپ وزرای خارجه شوروی و آلمان پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، آلمان از توسعه‌ی شوروی به سوی جنوب حمایت کرد.^۱ روس‌ها به طور سنتی به آذربایجان نظر داشتند تا به خلیج فارس و مدیترانه راه یابند. شروع جنگ جهانی دوم در سال

۱. برای آگاهی ن.ک: کنت، آرتور. **یالتا یا تقسیم جهان**. ترجمه‌ی محمود طلوعی. نشر هفته. تهران. ۱۳۶۵

۱۹۳۹ با حمله‌ی آلمان به لهستان فرصت مناسب را فراهم نمود. روس‌ها و آلمان‌ها با موفقیت لهستان را بین خود تقسیم کردند و آلمان در اروپا به پیشروی پرداخت. تا سال ۱۹۴۱ ارتش آلمان، کشورهای اروپایی همچون فرانسه، بلژیک، هلند و ... را تصرف کرد و به طور ناگهانی به شوروی حمله کرد. شوروی به طور کامل غافلگیر شد و آلمان‌ها به سرعت پیشروی کردند. در این میان کشورهای متفق برای یاری رساندن به شوروی، راه ایران را برگزیده و تصمیم به اشغال این کشور گرفتند. در ۵ شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی از شمال و نیروهای انگلیسی و آمریکایی از جنوب، به ایران حمله کردند. با تصرف ایران و سرنگونی حکومت رضاشاه، کار کمک رسانی به شوروی آغاز گردید. تا زمانی که خطر آلمان جدی بود، مقامات شوروی فرصت برای پیگیری اهداف توسعه طلبانه خود در آذربایجان نداشتند ولی پس از شکست آلمان در نبرد استالینگراد، روس‌ها برنامه‌های بلند مدتی برای نفوذ در ایران تهیه کردند.^۱ به زودی هیأت‌هایی از طرف آذربایجان شوروی به آذربایجان آمدند و برنامه‌هایی فرهنگی مانند انتشار روزنامه، اجرای تئاتر، موسیقی، باله، و ... را انجام دادند. در مهرماه ۱۳۲۰ نخستین محفل سیاسی در آذربایجان به نام «آذربایجان جمعیتی» بر پا شد. روزنامه‌ی آذربایجان ارگان این جمعیت، در ۱۰ آبان ۱۳۲۰ توسط میرزا علی شبستری منتشر شد. ۲۰ سال بود که هیچ نشریه‌ای به ترکی در ایران چاپ نمی‌شد. این حادثه توجه زیادی را جلب کرد.

بدین ترتیب شوروی‌ها قصد داشتند از تبعات پایان اختناق و خفقان دوران حکومت رضا شاه و ستم‌هایی که از نظر فرهنگی و اقتصادی بر مردم آذربایجان رفته بود، برای اهداف خود استفاده نمایند.^۲ چون نیروهای شوروی با بهره‌گیری

۱. کاتم، ریچارد. *ناسیونالیسم در ایران*. ترجمه‌ی احمد تدین. نشر کویر. تهران. ۱۳۷۱. ص ۲۴۵

۲. عبدالرحمن فرامرزی روزنامه‌نگار ایرانی پس از تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، در مقاله‌ای با نام «میهن در میان دو دسته خائن». اخبار شوم آذربایجان» در روزنامه‌ی کیهان ۱۵ مهر ۱۳۲۴ نوشت:

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۰۷

از اوضاع جنگ جهانی دوم در ایران حضور داشتند، در نتیجه دست مأموران شوروی برای انجام اقدامات خود باز بود. از نظر استالین آذربایجان ایران در سال ۱۹۴۶ میوه‌ی رسیده، چیده شده و آماده‌ی خوردن بود. شوروی با استفاده از نارضایتی مردم آذربایجان از حکومت مرکزی و با زمینه چینی و بهره برداری‌های لازم، زمینه‌ی ایجاد جمهوری خودمختار آذربایجان در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ را فراهم کرد.^۱

در دوران یکساله‌ی عمر این جمهوری خودمختار که به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری تشکیل شده بود، چند مشکل اساسی باعث شد تا شوروی‌ها در رسیدن به اهدافشان ناکام بمانند. نخست این که با وجود حریفان نیرومندی چون آمریکا و انگلیس، مقامات شوروی نمی‌توانستند خارج از توافقات کنفرانس‌های یالتا، تهران و پوتسدام مستقیماً به کار تجزیه‌ی آذربایجان بپردازند. آنان ناچار بودند این کار را با حمایت نظامی، مادی و معنوی و سیاسی از جمهوری خودمختار آذربایجان انجام دهند. دو اینکه حمایت آشکار شوروی از حکومت خودمختار آذربایجان و

«می‌گفت آن چیزی که تا اندازه‌ی مجال به این مبلغین داده، همان خرابی آذربایجان و عدم توجه دولت به آنجاست. بی‌اعتنایی مرکز، خرابی شهر، ظلم و ستم مأمورین، بدسلیقگی بعضی از آنها از قبیل عبدالله مستوفی که احساسات ایشان را با زبان زشت و ناهنجار خود جریحه‌دار می‌کرد، یأس کامل مردم از مجلس، راه هرگونه تبلیغی را به روی ما بسته بود.» وی در جایی دیگر می‌گوید:

«آقای احمدی فرماندار تبریز پیشنهادی کرده است که از محل بودجه اسفالت راه قم به تهران یا تهران به قزوین، پنجاه کیلومتر شهر تبریز را اسفالت کنند و امیدوار است که این عمل، تخفیفی در احساسات ناراضی‌ها بدهد و ما یقین داریم که پیشنهاد او قبول نخواهد شد و مردم مرکز که خاصه وجود هستند، زینت اطراف تهران را به رضای مردم آذربایجان نخواهند فروخت.» ن.ک:

– استاد فرامرزی و قضیه آذربایجان. به کوشش حسن فرامرزی. انتشارات دستان. تهران. ۱۳۷۹. ص ۲۹

۱. برای آگاهی از چند و چون تشکیل جمهوری خودمختار آذربایجان ن.ک:
– مرادی مراغه‌ای، علی. از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان. نشر اوحدی. تهران. ۱۳۸۲

سابقه‌ی دیرینه‌ی کمونیستی برخی رهبران این حکومت مانند سید جعفر پیشه‌وری، موجب بدگمانی مردم آذربایجان و هم‌چنین ایران نسبت به آن شده بود. سه اینکه پیشه‌وری به رغم تأکید و خواست میرجعفر باقراوف رئیس‌جمهور آذربایجان شوروی (که صحنه‌گردان امور بود و سیاست شوروی در آذربایجان از طریق او اعمال می‌شد) حاضر نشد که الحاق آذربایجان ایران را به آذربایجان شوروی بپذیرد. مشکلات اقتصادی مردم در ۱۳۲۵ نیز مزید بر علت شد.

به هر حال شوروی‌ها نتوانستند لقمه‌ی چرب آذربایجان را به چنگ آورند آنان قصد داشتند لااقل امتیاز نفت شمال را به دست آورند و به همین جهت است که از حمایت خود از پیشه‌وری برداشتند و عدم تمایل خود را نسبت به مقاومت نیروهای فرقه‌ی دموکرات در برابر نیروهای دولتی نشان دادند. پیشه‌وری خواستار مقاومت چریکی و فرسایشی بود ولی جاوید و شبستری، مقاومت را باعث قتل عام نیروهای فرقه می‌دانستند. پس از آن که جمهوری خودمختار در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ سقوط کرد، بسیاری از رهبران فرقه‌ی دموکرات به آذربایجان شوروی گریختند.^۱ نفت شمال به شوروی نرسید ولی آنان ناامید نبودند. مهاجرینی که جزء ادبای ترک زبان ایران بودند، مورد استقبال ادبای جمهوری آذربایجان قرار گرفتند. این مهاجرین که غم غربت، خاطرات وطن را به همراه حس ناشی از شکست در آنان زنده می‌کرد، دلزده و محزون بودند. نویسندگان جمهوری آذربایجان گردهمایی و جلسات عمومی برگزار کرده و به بحث درباره‌ی «مسئله‌ی نجات ملی آذربایجان جنوبی» پرداختند. آثار ادبی مهاجران منتشر شد. کتاب شعر ایکی ساحیل (دو ساحل) نوشته‌ی سلیمان رستم در ۱۹۴۷ برنده‌ی جایزه‌ی دولتی شوروی شد.

۱. فرامرز در مقاله‌ی «آذربایجان به ایران بازگشت. کیهان سربلند است» در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ نوشت:

«امروز به نظر ما ملت ایران باید جشن‌ها برپا کند و با نعره شادی و مسرت خویش، ولوله‌ای در گنبد گیتی بیفکند و از کلیه کسانی که پرچم دار این رزم دلاورانه بودند، سپاسگذاری کند... امروز روز غلبه حقیقت بر دروغ و ریا، پیروزی اهورامزدا بر اهریمن است.» ن.ک: استاد فرامرز و قضیه آذربایجان. همان. ص ۲۹

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۰۹

مقامات شوروی به ویژه میر جعفر باقروف از اهمیت ویژه‌ی مهاجران باخیر بوده و نیروی زیادی در این مسیر صرف می‌کردند. دست اندرکار اصلی نیز میرزا ابراهیموف (متولد روستای اووه سراب) بود. ابراهیموف قهرمان آرمان «آذربایجان جنوبی» بود. او پس از جنگ جهانی دوم، زمانی به نام «گله‌جک گون» (روز آینده) به رشته‌ی تحریر درآورد. این رمان شاید اولین اثر ادبی بود که مسأله‌ی «نجات ملی آذربایجان ایران» را در سطح اتحاد شوروی مطرح کرد. این کتاب حرکت‌های بعدی را شکل داد.

کم کم مسأله‌ی رهایی آذربایجان جنوبی در رسانه‌های آذربایجان شوروی و در نهادهای فرهنگی، به میزان زیادی مورد بررسی قرار گرفت. و حاصل آن «ادبیات اشتیاق» یا «ادبیات حسرت» بود که به مکتب نوستالژیک و مسلط نویسندگان در آن منطقه تبدیل شد. سلیمان رستم، مدینه خانم گلگون، صمد وورغون، بختیار وهازاده، شاعران بزرگ جمهوری آذربایجان از چهره‌های شاخص ادبیات اشتیاق هستند. در این میان رود ارس به عنوان خط حایل میان دو آذربایجان و به مثابه شمشیری که یک تن را به دو نیم کرده، مورد توجه قرار گرفت. بیش از هزار قطعه شعر در مورد ارس سروده شده است. مثلاً کامران مهدی از شاعران معاصر آذربایجان شوروی، می‌گوید:

آری ارس ملتی را به دو نیم می‌کند
اما خاک زیرین آن یکی است.^۱

به هر تقدیر مقامات شوروی با استفاده از شعر شاعران و قلم نویسندگان، ایده‌ی آذربایجان واحد را تبلیغ می‌کردند. پس از سال‌های ۱۹۵۰ توجه ویژه‌ای به زبان‌شناسی آذربایجان انجام شده و کتاب‌های مختلفی در خصوص دستور زبان ترکی آذربایجانی منتشر گردید. در تاریخ نویسی نیز بیشتر تأکید بر این می‌شد که آذربایجان شوروی از آغاز تاریخ نام آذربایجان داشته و اصولاً ایرانیان غاصب و ستمگر، باعث جدایی میان دو پاره‌ی تن آذربایجان شده‌اند. در ایران نیز در پاسخ به اقدامات فرهنگی و تاریخی شوروی برای ایجاد آذربایجان واحد دو اقدام انجام

۱. آثاری از شعرای آذربایجان. به کوشش حسین صدیق. انتشارات بابک. تهران. ۱۳۵۲

می‌شد:

- تبلیغ این مسأله که زبان ترکی را مهاجران ترک به منطقه آورده‌اند و زبان اصلی منطقه نیست. در این خصوص تلاش دولت مرکزی نیز معطوف به ترویج زبان فارسی و مقابله با زبان ترکی، از طریق خودداری از چاپ و منتشر کتاب و نشریه به زبان ترکی بود.

- تبلیغ این مسأله که شمال رود ارس هیچ‌گاه آذربایجان نبوده است و نام آذربایجان نامی است مجعول و غیرواقعی.

شوروی‌ها از طرح ایده‌ی «آذربایجان واحد» مقاصد سیاسی داشتند و در واقع احتمالاً می‌خواستند مردم جمهوری آذربایجان خاطره‌ی قراردادهای ننگین گلستان و ترکمن‌چای را فراموش کنند و به فکر رهایی از یوغ استعمار سرخ نباشند.

در مورد نکته‌ی دوم که موضوع بحث است آن چه که مشهود بود این که هم اصرار مقامات شوروی بر نام آذربایجان و هم انکار مقامات ایران در نام آذربایجان به یک اندازه غیرواقعی بود. یعنی واقعیت تاریخی هم چنان که توضیح داده شد نه بدان حد که شوروی‌ها ادعا می‌کنند شدید بود و نه بدان اندازه که برخی نویسندگان ایرانی معطوف به قدرت بیان می‌کردند، ضعیف بود. این وضعیت تنها در اثر اختلاط موضوعی تاریخی با مطالبات سیاسی به وجود آمده بود. باین وجود حتی برخی از منابع در زمان پهلوی نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند که اران جزئی از آذربایجان است. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در بحث از دولت ساسانی می‌گوید:

«یک مشکل عمده‌ی پیروز در اوایل سلطنت، طغیان اقوام آلبانی بود، در

ولایت اران آذربایجان، بین رود کر و دریای خزر»

دکتر جمال‌الدین فقیه در کتاب آتورپاتکان و نهضت ادبی می‌گوید:

«اران: در این سرزمین که ولایتی از آذربایجان بوده است...»^۱

علی اکبر دهخدا زیر واژه‌ی اران می‌نویسد:

«اران اقلیمیست در آذربایجان، همان جا که امروزه از راه تسمیه‌ی جزء به

۱. فقیه، جمال‌الدین. آتورپاتکان و نهضت ادبی. شرکت چاپ و انتشارات کتب ایران.

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۱۱

کل، روس‌ها بدان نام آذربایجان داده‌اند.»

از زمان جنگ جهانی دوم تا سال ۱۳۵۷ و سقوط رژیم پهلوی وجه غالب سیاست شوروی همین بود که به هر حال مقامات شوروی مدافع سرسخت آذربایجان واحد بوده و از تخصیص هر گونه امکانات به تبلیغ این ایده خودداری نمی‌کردند. حتی پس از پیروزی انقلاب در ۱۳۵۷ نیز مقامات شوروی این سیاست را ادامه دادند اگرچه در برخی برهه‌های زمانی آن را با سیاست «یک ملت در دو سرزمین» عوض کردند.

منابع:

- ۱- آتورپاتکان و نهضت ادبی. جمال الدین فقیه. شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران. ۱۳۴۶. تهران
- ۲- آثار البلاد و اخبار العباد. زکریا بن محمد محمود القزوینی. ترجمه‌ی عبدالرحمن شرفکندی (هژار). مؤسسه‌ی علمی اندیشه جوان. تهران. ۱۳۶۶
- ۳- آثاری از شعرای آذربایجان. به کوشش حسین صدیق. انتشارات بابک. تهران. ۱۳۵۲
- ۴- آخرین سنگر آزادی - مجموعه مقالات میرجعفر پیشه‌وری در روزنامه حقیقت ارگان اتحادیه عمومی کارگران ایران ۱۳۰۱-۱۳۰۰. به کوشش رحیم رئیس‌نیا. نشر شیرازه. تهران. ۱۳۷۸
- ۵- آذربایجان در سیر تاریخ ایران. از آغاز تا اسلام. رحیم رئیس‌نیا. نشر نیما. تبریز. ۱۳۶۷
- ۶- آذربایجان در موج خیز تاریخ. نگاهی به مباحث ملیون ایران و جراید باکو در تغییر نام اران به آذربایجان. ۱۲۹۸-۱۲۹۶ شمسی. با مقدمه‌ی کاوه بیات. انتشارات شیرازه. تهران. ۱۳۷۹
- ۷- آذربایجان و اران. عنایت الله رضا. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره‌ی ۵۵ و ۵۶
- ۸- آذربایجان و اران. عنایت الله رضا. انتشارات موقوفات دکتر افشار. تهران. ۱۳۷۲
- ۹- آذربایجان یا اران. رضا همراز تبریزی. هفته‌نامه آذربایجان. چاپ تبریز. سه شنبه ۵ آبان ۱۳۷۷
- ۱۰- ارسباران در گذر حماسه و تاریخ. محمد حافظ زاده. نشر مهدآزادی. تبریز. ۱۳۷۶. جلد ۲
- ۱۱- از زندان رضاخان تا صدر فرقه دموکرات آذربایجان. علی مرادی مراغه‌ای. نشر اوحدی. تهران. ۱۳۸۲
- ۱۲- استاد فرامرز و قضیه آذربایجان. به کوشش حسن فرامرز. انتشارات دستان. تهران. ۱۳۷۹
- ۱۳- استعمار انگلیس در ماورای قفقاز ۱۹۲۱-۱۹۱۸. حبیب الله کمالی. نشر وزارت خارجه. ۱۳۷۶. تهران
- ۱۴- اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز. اداره انتشار اسناد. انتشارات وزارت خارجه. تهران. ۱۳۷۲
- ۱۵- اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل). عبدالحسین نوایی. علمی

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۱۳

- و فرهنگی. تهران ۱۳۷۰
- ۱۶- اطلاق النفیسه. احمد بن عمر ابن رسته. ترجمه و تعلیق دکتر حسین قره چانلو. امیر کبیر. تهران. ۱۳۶۵
- ۱۷- افزایش نفوذ روس و انگلیس در ایران عصر قاجار. جواد شیخ الاسلامی. انتشارات کیهان. ۱۳۶۹. تهران
- ۱۸- البلدان. احمد بن ابن یعقوب یعقوبی. ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۴
- ۱۹- البلدان. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی. نجف الاشراف. ۱۹۱۸. المکتب المرتضویه و مطبعها الحیدریه
- ۲۰- التنبیه و الاشراف. ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی. چاپ بغداد. ۱۹۳۸
- ۲۱- الفبای جدید و مکتوبات. میرزا فتحعلی آخوندزاده. گردآوری حمید محمدزاده. انتشارات احیاء. تبریز. ۱۳۵۷
- ۲۲- امپراتوری هخامنشیان. پیسر بریان. ترجمه‌ی ناهید فروغان. تهران. نشر قطره و نشر فروزان. ۱۳۸۰
- ۲۳- انقراض سلسله‌ی صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران. لارنس لاکهارت. ترجمه‌ی مصطفی قلی عمادبی. نا. تهران. ۱۳۴۳
- ۲۴- اوستیا. عنایت الله رضا. مجله‌ی مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز. سال ۲. شماره‌ی ۱
- ۲۵- ایران‌شهر. یوزف مارکوارت. ترجمه‌ی دکتر مریم میراحمدی. تهران. اطلاعات. ۱۳۷۳
- ۲۶- ایران و ترکان در روزگار ساسانیان. عنایت الله رضا. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. ۱۳۸۱
- ۲۷- ایران و حوزة جنوبی شوروی سابق. ادموند هرزیگ. ترجمه‌ی کاملیا احتشامی اکبری. وزارت خارجه. ۱۳۷۵. تهران
- ۲۸- ایران‌ویچ. بهرام فره‌وشی. تهران. نشر دانشگاه تهران. ۱۳۶۹
- ۲۹- باکو چهار راه انقلاب ۱۹۲۰-۱۹۱۹. پل. دومون. ترجمه‌ی بهنام جعفری. کتاب قفقاز در تاریخ معاصر. نشر پروین. تهران. ۱۳۷۲
- ۳۰- برآورد نفت و گاز کشورهای هم جوار در دریای خزر. سیدمحمد موسوی روجبخش. مجله‌ی آسیای مرکزی و قفقاز. زمستان ۷۲
- ۳۱- برگزیده‌ی مشترک یاقوت حموی. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران. امیر کبیر. ۱۳۶۲
- ۳۲- برهان قاطع. محمدحسین خلف تبریزی. امیر کبیر. تهران. ۱۳۶۲
- ۳۳- پایگیری نظام قزلباش و نقش قاجارها. ناصر تکمیل همایون. مجله‌ی تاریخ

۱۱۴ / آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز

معاصر ایران. کتاب ۵. زمستان ۱۳۷۲

- ۳۴- پژوهشهایی در تاریخ قفقاز. ولادیمیر مینورسکی. ترجمه محسن خادم. بنیاد دایرة المعارف اسلامی. ۱۳۷۵. تهران
- ۳۵- پیدایش و تحول تاریخی نام آذربایجان. محبوب طالعی. مجله وطن. چاپ تبریز. شماره اول. ۱۳۸۲.
- ۳۶- پیش به سوی شرق. ایران در سیاست‌های شرقی آلمان در جنگ جهانی اول. اولریخ گرکه. ترجمه پرویز صدری. انتشارات سیامک. تهران. ۱۳۷۷
- ۳۷- تاریخ آتورپاتگان. اقرار علیف. ترجمه شادمان یوسف. نشر بلخ. تهران. ۱۳۷۸
- ۳۸- تاریخ ارمنستان. موسی خورنی. به کوشش ابراهیم دهگان. انتشارات روزنامه‌ی افق اراک. ۱۳۳۱
- ۳۹- تاریخ امپراتوری عثمانی. هامر پورگشتال. ترجمه میرزاز کی علی آبادی و جمشید کیان فر. نشر زرین. ۱۳۶۷. تهران
- ۴۰- تاریخ انقلاب روسیه. جوئل کار مایکل. ترجمه دکتر امیر هوشنگ امیر مکرری. نشر رازی. ۱۳۶۳. تهران
- ۴۱- تاریخ ایران از ماد تا پهلوی. حبیب الله شاملویی. نشر صفی علیشاه. ۱۳۴۷. تهران
- ۴۲- تاریخ ایران و ممالک هم جوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان. آلفرد فن گوتمید. ترجمه کیکاوس جهانداری. تهران. انتشارات علی اکبر علمی.
- ۴۳- تاریخ بزرگ جهان. کارل گریمبرگ. ترجمه دکتر اسماعیل دولتشاهی. جلد دوم. تهران. نشر یزدان. ۱۳۶۹
- ۴۴- تاریخ بلعمی. ابوعلی محمد بلعمی. به تصحیح ملک الشعراى بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی
- ۴۵- تاریخ جهان باستان. آ. کاژدان و دیگران. جلد اول شرق. ترجمه مهندس صادق انصاری. دکتر علی همدانی. دکتر محمد باقر همدانی. نشر اندیشه. تهران. ۱۳۷۹
- ۴۶- تاریخ خوی. محمدامین ریاحی. تهران. انتشارات طرح نو. ۱۳۷۸
- ۴۷- تاریخ دیرین ترک‌های ایران. محمد رحمانی، فر. انتشارات اختر. ۱۳۷۹. تبریز
- ۴۸- تاریخ شاهنشاهی هخامنشیان. ات اومستد. ترجمه محمد مقدم. تهران. انتشارات امیرکبیر. ۲۵۳۷
- ۴۹- تاریخ گزیده. حمدالله مستوفی قزوینی. به کوشش عبدالحسین ندایی. امیر کبیر. تهران. ۱۳۶۲

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۱۵

- ۵۰- تاریخ گیتی گشا. میرزا محمد صادق موسوی (نامی اصفهانی). به تصحیح سعید نفیسی. تهران. نشر اقبال. ۱۳۶۶
- ۵۱- تاریخ ماد. ایگور دیاکونف. ترجمه‌ی کریم کشاورز. تهران. انتشارات پیام. ۲۵۳۷
- ۵۲- تاریخ محمدی (احسن التواریخ). محمدفتح الله بن محمدتقی ساروی. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۱
- ۵۳- تاریخ مشروطه‌ی ایران. احمد کسروی تبریزی. امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۷
- ۵۴- تاریخ نامه‌ی طبری. گردانیده منسوب به بلعمی. تصحیح محمد روشن. نشر نو. تهران. ۱۳۶۱. جلد اول
- ۵۵- تجارب الامم. ابوعلی مسکویه رازی. به کوشش دکتر ابوالقاسم امامی. متن عربی. سروش. ۱۳۶۶. تهران
- ۵۶- تحقیقات جغرافیایی راجع به ایران. گابریل آلفونس. ترجمه‌ی فتحعلی خواجه نوری. نشر ابن سینا. تهران. ۱۳۴۸
- ۵۷- تذکره تحفه سامی. سام میرزای صفوی. به تصحیح رکن الدین همایون فرخ. شرکت سهامی علمی. تهران
- ۵۸- ترکان، پان تورکیسم و پان تورانیسم. عنایت الله رضا. اطلاعات سیاسی و اقتصادی. شماره ۵۷ و ۵۸
- ۵۹- تطبیق لغات جغرافیایی قدیم و جدید ایران. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه. به تصحیح میرهاشم محدث. امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۶
- ۶۰- تغییر نام‌های جزایر دریاچه‌ی اورمیه. ادامه‌ی اقدامات نژاد پرستانه علیه فرهنگ و هویت آذربایجان. نشریه اؤزلوک. تبریز. سال دوم. شماره دهم. فروردین ۱۳۸۴
- ۶۱- تقویم البلدان. ابوالفداء. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۹.
- ۶۲- تقویم تقسیم آذربایجان. نشریه‌ی اؤزلوک. چاپ تبریز. سال دوم. شماره‌ی دهم. فروردین ۱۳۸۴
- ۶۳- توفان بر فراز قفقاز. نگاهی به مناسبات منطقه‌ای ایران و جمهوری آذربایجان» ارمنستان و گرجستان در دوره‌ی نخست استقلال ۱۹۲۱-۱۹۱۸. کاوه بیات. انتشارات وزارت امور خارجه. ۱۳۸۰. تهران
- ۶۴- جامعه‌ی بزرگ شرق. شاپور رواسانی. تهران. نشر شمع. ۱۳۷۰
- ۶۵- جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام. واسیلی ولادیمیروویچ بارتولد. ترجمه‌ی رین شه. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. تهران. ۱۳۷۵.

۱۱۶ / آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز

- ۶۶- جغرافیای حافظ ابرو. شهاب الدین عبدالله خوافی. به تصحیح صادق سجادی. نشر میراث مکتوب ایران. تهران. ۱۳۷۸
- ۶۷- جمهوری آذربایجان، چگونگی شکل گیری و وضعیت کنونی آن. محمدمامین رسول زاده. تقی سلام زاده. انتشارات شیرازه. تهران. ۱۳۸۰
- ۶۸- جنگ ارمنی و مسلمانان در انقلاب ۱۹۰۵. جعفر جباری. ترجمه ی بلوهر آصفی. نشر میر. تهران
- ۶۹- جهان نامه. محمدبن نجیب بکران. مسکو. ۱۹۶۰. انستیتوی ملل آسیا
- ۷۰- چرا نام آران از میان رفت؟ عنایت الله رضا. مجله آران. شماره ۵. پاییز ۱۳۸۳
- ۷۱- حدود العالم من المشرق الى المغرب. به تصحیح سید جلال الدین طهرانی. مطبعه مجلس. تهران. ۱۳۵۲ ق
- ۷۲- حرکت آزادی بخش آذربایجان شمالی. مجله وطن. چاپ تبریز. شماره ۱. ۱۳۸۲
- ۷۳- خطر زرد را جدی بگیریم. غلامحسین مظلومی عقیلی. مجله گسترش. شماره ۱۶۵. تیر ۱۳۸۴
- ۷۴- رسایل و فتاوی جهادی. محمدحسین رجبی. سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران. ۱۳۷۸
- ۷۵- رسول زاده فرقه‌ی دموکرات و تحولات معاصر ایران. حسین آبادیان. مؤسسه‌ی مطالعات تاریخ معاصر ایران. ۱۳۷۶. تهران
- ۷۶- روشنفکر آذری و هویت ملی و قومی. علی مرشدی زاد. نشر مرکز. تهران. ۱۳۸۰
- ۷۷- روضات الجنان و جنات الجنان. حافظ حسین کربلایی تبریزی. به تصحیح حاج میرا جعفر سلطان القرائی تبریزی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۴
- ۷۸- روضة الصفاء فی سیرة الانبياء و الملوك و الخلفاء. میرخواند (محمدبن خاوند شاه بن محمود). به تصحیح جمشید کیان فر. نشر اساطیر. تهران. ۱۳۸۰. جلد ۱۱
- ۷۹- ریاض السیاحه. حاجی زین العابدین شیروانی. به تصحیح اصغر حامد (ربانی). کتابفروشی سعدی. تهران. ۱۳۳۹
- ۸۰- سفر در ایران. گاسپار دروویل. ترجمه‌ی منوچهر اعتماد مقدم. انتشارات شبانویز. تهران. ۱۳۷۰
- ۸۱- سفرنامه ابن حوقل (ایران در صورت الارض). ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار. نشرامیر کبیر. ۱۳۶۶. تهران
- ۸۲- سفرنامه اوژن فلاندن. ترجمه‌ی حسین نور صادقی. نشر اشراقی. تهران. ۱۳۵۶

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۱۷

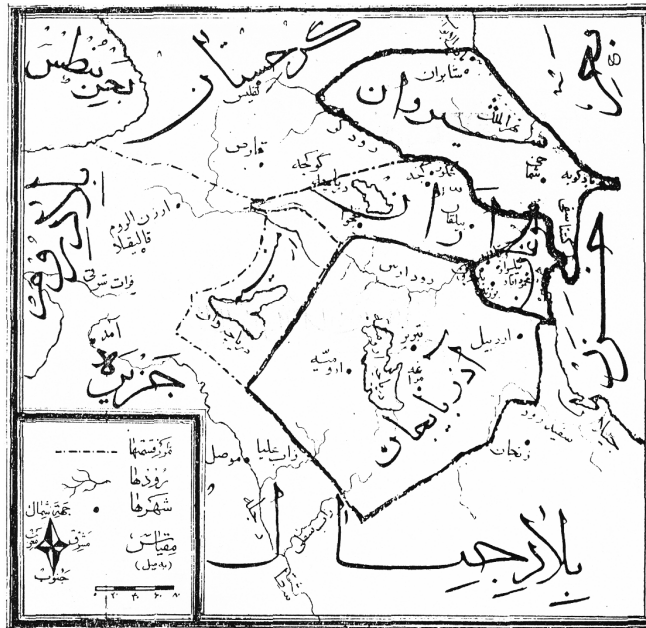
- ۸۳- سفرنامه‌ی کرو سینسکی (یادداشت‌های کشیش لهستانی عصر صفوی). ترجمه‌ی عبدالرزاق بیگ دنبلی (مفتون). با مقدمه و تصحیح دکتر مریم میراحمدی. انتشارات توس. تهران. ۱۳۶۳.
- ۸۴- سفرنامه‌ی کمپفر. انگلبرت کمپفر. ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری. نشر خوارزمی. تهران. ۱۳۵۷.
- ۸۵- سیاحتنامه‌ی شاردن. ترجمه‌ی محمد عباسی. نشر امیر کبیر. ۱۳۵۰. جلد سوم. تهران.
- ۸۶- شهریاران گمنام (روادیان). احمد کسروی تبریزی. شرکت مطبعه مدرن. تهران. ۱۳۰۸.
- ۸۷- شهریاران گمنام (شدادیان). احمد کسروی تبریزی. شرکت مطبعه مدرن. ۱۳۰۸. تهران.
- ۸۸- صورة الارض. ابن حوقل. ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعاع. بنیاد فرهنگ ایران. تهران. ۱۳۴۶.
- ۸۹- طیران قلم. رساله‌ای از نخستین نماینده‌ی جمهوری آذربایجان قفقاز در ایران. عادل خان زیادخانوف. انتشارات وزارت خارجه. ۱۳۸۱. تهران.
- ۹۰- عالم آرای صفوی. به کوشش یدالله شکری. انتشارات اطلاعات. ۱۳۶۳. تهران.
- ۹۱- عالم آرای نادری. محمد کاظم مروی (وزیر مرو). به تصحیح دکتر محمد امین ریاحی. نشر علم. تهران. ۱۳۶۹.
- ۹۲- عجایب المخلوقات و غرائب الموجودات. محمد بن محمود بن احمد طوسی. به اهتمام دکتر منوچهر ستوده. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۴۵.
- ۹۳- غائله آذربایجان. خانابا بیانی. انتشارات زریاب. تهران. ۱۳۷۵.
- ۹۴- فتوح البلدان. بلاذری، احمد بن یحیی. ترجمه‌ی آذرتاش آذرنوش. به تصحیح محمد فرزاد. سروش. ۱۳۶۴. تهران.
- ۹۵- قانللی ایلر. محمد سعید اردوبادی. کمیته‌ی حمایت از مردم قره‌باغ. ۱۹۹۱. باکو.
- ۹۶- قبله‌ی عالم. ژئوپلتیک ایران. گراهام فولر. ترجمه‌ی عباس مخبر. تهران. مرکز. ۱۳۷۳.
- ۹۷- قره باغ در سال‌های ۲۰-۱۹۱۸ و نسل کشی در باکو و دیگر شهرها. صمد سرداری نیا. مجله‌ی وارلیق. شماره ۱۲۶.
- ۹۸- قفقاز و سیاست امپراتوری عثمانی. جمال گو گجه. ترجمه‌ی وهاب ولی. وزارت خارجه. ۱۳۷۳. تهران.
- ۹۹- قوم‌های کهن در آسیای مرکزی و فلات ایران. رقیه بهزادی. تهران. نشر وزارت

خارجہ ۱۳۷۳

- ۱۰۰- کارمزدی و مهاجرت: کارگران ایرانی در جنوب روسیه ۱۸۸۰-۱۹۱۴. حسن حکیمان. ترجمه‌ی افسانه منفرد. مجله تاریخ معاصر ایران. کتاب هفتم. ۱۳۷۴
- ۱۰۱- کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم. شمس الدین محمد بن قیس رازی. به تصحیح محمد قزوینی. انتشارات خاور. تهران. ۱۹۳۵
- ۱۰۲- کتاب منجم العمران فی المستدرک علی معجم البلدان. سیدمحمدامین الخانجی. مصر. ۱۹۰۷
- ۱۰۳- کوروش کبیر (ذوالقرنین). ابوالکلام آزاد. ترجمه‌ی ابراهیم باستانی پاریزی. تهران. نشر کوروش. ۱۳۷۱
- ۱۰۴- گویش آذری (متن و ترجمه‌ی و واژه‌نامه‌ی رساله‌ی روحی انرجانی). رضازاده ملک. انتشارات انجمن فرهنگی ایران باستان. تهران. ۱۳۵۲
- ۱۰۵- مادها و بنیان گذاری نخستین شاهنشاهی در غرب فلات ایران. جلیل ضیاءپور. تهران. انجمن آثار ملی. ۱۳۵۲
- ۱۰۶- ماهیت تحولات در آسیای مرکزی و قفقاز. منیژه تراب زاده و دیگران. نشر وزارت خارجہ. تهران. ۱۳۷۳
- ۱۰۷- مختصر البلدان. ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی (ابن فقیه). ترجمه‌ی ح. مسعود. انتشارات بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۹
- ۱۰۸- مرآت البلدان. محمدحسن خان اعتماد السلطنه. به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۶۷. جلد ۴
- ۱۰۹- مروری بر جغرافیای تاریخی آذربایجان و اران. پیدایش نام آذربایجان. محمدرضا محمدقلی زاده. مجله آران. چاپ تبریز. شماره ۵. پاییز ۱۳۸۳
- ۱۱۰- مسالک و ممالک. ابن خردادبه. ترجمه‌ی سعید خاکریز. مؤسسه‌ی مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل. ۱۳۷۱. تهران
- ۱۱۱- مسالک و ممالک. ابواسحق ابراهیم استخری. به کوشش ایرج افشار. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۷. تهران
- ۱۱۲- مطالعاتی درباره‌ی تاریخ و زبان و فرهنگ آذربایجان. فیروز منصور. مؤسسه‌ی مطالعاتی تاریخ معاصر ایران. ۱۳۷۹. تهران
- ۱۱۳- مطلع سعدین و مجمع بحرین. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی. به کوشش عبدالحسین نوایی. کتابخانه‌ی طهوری. ۱۳۵۳. تهران

آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز / ۱۱۹

- ۱۱۴- معجم البلدان. یاقوت حموی. انتشارات اسدی. تهران. ۱۹۶۵
- ۱۱۵- مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات زبان ترکی آذری. رضا کسگین. هفته‌نامه‌ی امیدزنگان. ۲۱ تیر ۷۴
- ۱۱۶- مقدمه‌ی ابن خلدون. جلد اول. ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۲
- ۱۱۷- نادرشاه آخرین کشورگشای آسیا. لارنس لاکهارت. ترجمه‌ی اسماعیل افشار نادری. نشر دستان. ۱۳۷۷. تهران
- ۱۱۸- ناسیونالیسم در ایران. ریچارد کاتم. ترجمه‌ی احمد تدین. نشر کویر. تهران. ۱۳۷۱
- ۱۱۹- نزهة القلوب. حمدالله مستوفی قزوینی. انتشارات دنیای کتاب. تهران. ۱۳۶۲
- ۱۲۰- نظام ایالات در دوره‌ی صفویه. کلاوس میسائیل رهبرن. ترجمه‌ی کیکاوس جهاننداری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۲۵۳۷. تهران
- ۱۲۱- نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستان و جمعیت شناسی آن. محمد جواد مشکور. انجمن آثار ملی. تهران. ۱۳۴۹
- ۱۲۲- ورق‌ی چند از تاریخ آذربایجان و اران. رضاهمراز. نشریه‌ی وراوی. چاپ مشکین شهر. شماره ۶۶. ۲۵ مرداد ۱۳۸۳
- ۱۲۳- هفت کشور یا صورالاقالیم. مؤلف ناشناخته. به تصحیح منوچهر ستوده. نشر بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳. تهران.
- ۱۲۴- هفت اقلیم. امین احمد رازی. به تصحیح جواد فاضل. کتابفروشی علی اکبر علمی. تهران. بی تا
- ۱۲۵- هیئت فوق العاده‌ی قفقازیه. به کوشش رضا آذری شهرضایی. وزارت خارجه. تهران. ۱۳۷۹
- 126- Esmailov, rashidbeig. Azarbaijan Tarikhi. Azarbaijan. Baku. 1993
- 127- Rasulzadeh, mohammadamin. Asrimizin siavushi. Amedi. Istanbul. 1924
- 128- Jamila sadigova, taiiba alakbarova. Fars dilini tagig edan azarbaijan alimlary. Baku. Elm. 1990
- 129- Goushof, Rashid. Garabaghin kechmishina saiahat. Azarnashr. Baku. 1993.
- 130- baikara husain. Azerbaijan istiglal mubarizasi tarikhi. Azarnashr. Baku. 1992.
- 131- sheikhzamanli, nagi. Azerbaijan istiglal mujadelasi khatiralari. Azarnashr. Baku. 1997



آذربایجان، اران، موغان و شیروان در سده‌ی پنجم و ششم هجری



شهرهای مهم آذربایجان ایران و آذربایجان قفقاز